

نوشته مارثا رضایی ، دختر سعید رضایی (یکی از هفت مدیر جامعه بهائیان ایران) به مناسبت ششمین سالگرد بازداشت پدرش

سالی دیگر هم گذشت. شش سال است که با یارانت در سجن دوست زندگی ات را سپری می کنی. در آن روزوقتی شما با آرامش و لبخند همیشگی ات با همگی ما صحبت های واپسین ات را گفتی و ما را دعوت به آرامش کردی و ما را گرم در آغوش فشردی و ما شما را تا درب آسانسور بدرقه کرده و برایت دعای خیر و استقامت کردیم و تو با لبخند برایمان دست تکان دادی هیچگاه فکر نمی کردم که قرار است بیست سال به خانه ما ن برنگردی!! شاید گفتن بیست سال آسان باشد اما حتی گذراندن یک روز آن برای شما و دیگر عزیزان دربند که خدمت به نوع بشر تنها جرم آنهاست به دور از انصاف است!

در طی این سالیان با خانواده های زیادی آشنا شدیم از اعتقادات مذهبی و سیاسی گوناگون، همه ما مانند یک خانواده بزرگ تمامی سعی خود را برای یاری رساندن به یکدیگر و برداشتن باری کوچک از شانه یکدیگر انجام دادیم تا شاید از سنگینی بار بزرگی که هر یک بردوش می کشیم اندکی بکاهد.

دوری از پدری که برای من بهترین دوست و راهنما بوده و هست کار آسانی نیست. گر چه در تمامی لحظات زندگی ام و در هر ضربان قلبم وجود نازنینت را حس می کنم و شما نیز همواره مانند یک کوه محکم و استوار مرا پشتیبانی کردید و دعای خیرتان و راهنمایی هایتان همیشه همراه من بوده است .

در این سالها بسیار رشد کرده ام و آموخته ام که چگونه با مشکلات زندگی در نبود ظاهری شما کنار بیایم. خواهران و برادرانی سراسر این کره خاکی دارم که با دعا و محبت بی دریغشان مرا دلگرم می کنند ، آنها سعی می کنند با تمامی وجود به عالم انسانی خدمت کنند و آرزوی قلبی مولایمان را تحقق بخشند. دیدن این عزیزان سبب گرمی و آرامش قلب من است و متوجه می شوم بودن شما و دیگر عزیزان دربندمان درسجن بی ثمر نبوده و نخواهد بود. امیدوارم روزی بیاید که همگی ما ایرانیان در کنار یکدیگر به آبادانی وطنمان پردازیم و ایرانی به دور از تعصب، نفرت و عداوت داشته باشیم. از درگاه الهی سلامتی ، صبر و استقامت شما و دیگر عزیزان دربندمان را خواستارم. به امید ایام خوش و طلائی.

دخترتان- مارثا، اردیبهشت ۹۳

نامه ۱۰۴ تن از شهروندان بهایی محروم از تحصیل برای محمدجواد لاریجانی

خبرگزاری هرانا - محمد جواد لاریجانی، دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضائیه ایران ۱۸ فروردین ماه با رد «هرگونه تبعیض و تضييع حقوق افراد به خاطر بهایی بودن» در ایران، اعلام کرد که افراد به صرف بهایی بودن در ایران محاکمه یا از تحصیل منع نمی‌شوند.

در همین خصوص ۱۰۴ تن از دانشجویان محروم از تحصیل بهایی در طی نامه‌ای برای محمدجواد لاریجانی از محرومیت خود از تحصیل می‌گویند.

متن کامل این پیام‌ها که در اختیار خبرگزاری هرانا قرار گرفته در زیر می‌آید:

به نام خدا

ستاد محترم حقوق بشر

با سلام و تقدیم احترام به دنبال مصاحبهٔ تلویزیونی ریاست محترم آن ستاد با شبکهٔ ۲ صدا و سیما و همچنین خبرگزاری ایلنا مورخ ۹۳/۱/۱۸ و اظهار این مطلب که هیچ فرد بهایی در ایران به صرف اعتقاداتش از تحصیل در دانشگاه محروم نگردیده و نمی‌گردد و فراخوان جهت اعادهٔ حقوق از دست رفتهٔ این عده، اینجانبان - تعدادی از دانشجویان اخراجی، نقص پرونده و محروم از شرکت در کنکور سراسری که همگی بهایی و ساکن شهر یزد هستیم - خواهان رسیدگی به وضعیت محرومیتمان از تحصیلات دانشگاهی می‌باشیم.

باتشکر

۹۳/۲/۱۱

رونوشت: دفتر محترم ریاست جمهوری ستاد حقوق شهروندی

اینجانب هوشنگ مقیمی فیروز آباد فارغ التحصیل رشته بهداشت صنعتی پس از گذراندن طرح در سال ۶۴ به علت بهایی بودن از گرفتن مدرک تحصیلیم محروم ماندم.

اینجانب شایان مقیمی فیروز آباد فرزند هوشنگ در سال ۸۵ موفق به شرکت در کنکور و پذیرفته شدن در دانشگاه علوم پزشکی شهید صدوقی یزد گردیدم ولی بعد از دو ترم به علت بهایی بودن اخراج گردیدم.

اینجانب ادیب مقیمی فیروز آباد فرزند هوشنگ پس از شرکت در کنکور سال ۹۲ و کسب رتبه ۵۳۰ به علت بهایی بودن اجازه انتخاب رشته نداشتم و نقص پرونده اعلام شدم.

اینجانب پیام بهرام شاهمردانی فرزند پرویز متولد ۱۳۶۰ در سال ۷۸ از شرکت در کنکور سراسری به دلیل بهایی بودن محروم شده و در سال ۸۴ که توانستم در کنکور شرکت کنم به دلیل بهایی بودن تحت عنوان نقص پرونده از حضور در دانشگاه باز ماندم.

اینجانب شمیم بهرام شاهمردانی فرزند پرویز در سال ۸۴ در کنکور شرکت کردم ولی به علت اعتقاد، نقص پرونده اعلام شدم و از حضور در دانشگاه محروم شدم.

اینجانب مهبد اتحادی فرزند پرویز اتحادی متولد ۷۳ در سال ۹۲ در کنکور سراسری شرکت کرده‌ام و هنگام جواب نتایج به من نقص پرونده اعلام گردید و از حضورم در دانشگاه ممانعت شد.

اینجانب مهنوش اتحادی فرزند پرویز متولد ۷۲ در سال ۹۰ در کنکور سراسری شرکت کردم و سه ترم در دانشگاه اردکان یزد در رشته ُ مرتع و آبخیز داری تحصیل کردم ولی متأسفانه به علت اعتقاد بعد از سه ترم از دانشگاه اخراج شدم. شماره دانشجویی: ۹۰۱۶۱۲۲۰۳

اینجانب رستم لر مهدی آبادی فرزند جمشید متولد ۱۳۳۶ و دانشجوی زبان انگلیسی دانشگاه اصفهان ورودی سال ۵۵ به علت بهایی بودن بعد از انقلاب فرهنگی اخراج شده‌ام.

اینجانب رزیتا یزدان مهدی آبادی فرزند فرشید متولد ۱۳۶۹ در کنکور سراسری سال ۸۶ شرکت کردم و در دانشگاه حضرت رقیه یزد پذیرفته شدم که پس از ۲ ماه به دلیل اعتقاد اخراج شدم

اینجانب رعنا بیکنژاد منشادی فرزند جهانگیر متولد سال ۱۳۷۰ در سال ۸۸ در کنکور سراسری شرکت نمودم و با رتبه خیلی خوب نقص پرونده اعلان شدم و از دانشگاه محروم شدم.

اینجانب رویا بیکنژاد منشادی فرزند جهانگیر در سال ۸۶ به دانشگاه امام علی راه یافتم ولی به دلیل اعتقادم به دین بهایی اخراج گردیدم.

اینجانب مهرافرز اعرابی دهج متولد ۱۳۶۵ در سال ۸۴ در کنکور شرکت کردم و با رتبه ۱۲۶۰ به عنوان نقص پرونده به دلیل اعتقادم مرا از تعیین رشته و ادامه تحصیل باز داشتند.

بنده مهوش اعرابی دهج در سال ۷۱ از شرکت در آزمون ورود به دانشگاه به دلیل عقیده‌ام باز ماندم.

اینجانب پروین اعرابی دهج در سال ۷۶ از شرکت در آزمون سراسری به این دلیل که بهایی بودم محروم شدم.

اینجانب ایمان محمدی دهج متولد ۶۵ در سال ۸۳ در کنکور سراسری شرکت کردم ولی از ادامه تحصیل به دلیل عقیده‌ام محروم شدم.

اینجانب میلاد اقدسی امیر آباد در سال ۸۵ توانستم در کنکور سراسر شرکت کنم ولی بعد از قبولی در دانشگاه پیام نور تفت در انتهای ترم دوم، من را از شرکت در امتحانات پایان ترم محروم کردند و با وجود پی گیری‌های مکرر به نتیجه‌ای نرسیدم و از تحصیل باز ماندم.

اینجانب رومینا ربیعی در سال‌های ۸۶ و ۸۷ در کنکور سراسری شرکت کرده‌ام و هر بار به دلیل نقص پرونده محروم شدم و در مراجعات مکرر سرانجام علت را مذهب بنده عنوان کردند.

اینجانب فریبا بیانی کیوانی در سال ۶۳ فارغ التحیل و در کنکور شرکت کردم که کارت ورود به جلسه صادر نشد و با مراجعات پی در پی علت را مذهب بنده عنوان نمودند.

اینجانب نغمه صادقی دهج در سال ۷۹ و ۸۰ در کنکور سراسری شرکت نموده و هر سال به نقص پرونده مواجه شدم و م وقع پی گیری به من اعلان نمودند به دلیل بهایی بودن اجازه شرکت در آزمون را ندارم.

اینجانب ترانه خردادی در سال ۷۳ از دبیرستان فارغ التحصیل شدم و فرم کنکور را پر نمودم ولی اجازه امتحان دادن را به من ندادند و علت را عقیده و مذهب اینجانب عنوان کردند.

اینجانب سهیل روشن حسین ابادی در سال ۷۲ خواهان شرکت در آزمون سراسری بودم ولی به علت ستون مذهب از شرکت محروم شدم.

اینجانب شهروز شهیدزاده منشادی فرزند حبیب الله در سال ۸۷ موفق به ورود به دانشگاه یزد و تحصیل در رشته ُ منابع طبیعی شدم ولی متاسفانه بعد از ۵ ترم تحصیل در سال ۸۹ به علت بهایی بودن از دانشگاه اخراج شدم.

اینجانب فرشته شادپور در رشته بهداشت مدارس مشغول تحصیل بودم که به علت بهایی بودن اخراج و از ادامه تحصیل محروم شدم.

اینجانب مجید قانع از سال ۶۸ برای چند سال متوالی کارت شرکت در آزمون برایم صادر نگردید و از تحصیل باز ماندم.

اینجانب ثمر هوشیدری در سال ۷۱ کارت شرکت در آزمون سراسری برایم صادر نشد و در سال ۸۴ پس از شرکت در آزمون و اخذ رتبه‌ای خوب به دلیل مذهبم نقص پرونده اعلام شدم و از تعیین رشته و نتیجتاً ورود به دانشگاه باز ماندم.

اینجانب فراست محمدی دهج فرزند اکبر آقا پس از اخذ دیپلم از شرکت در کنکور و ورود به دانشگاه محروم گشتم.

اینجانب نادیا فرودی شاه کاووسی فرزند فرود پس از اخذ دیپلم از شرکت در کنکور و ورود به دانشگاه به علت وجود ستون مذهب محروم گشتم.

اینجانب پویا محمدی دهج فرزند فراست در کنکور سراسری سال ۸۹ موفق به کسب رتبه ۱۱۸ کشور در رشته علوم تجربی شدم و در رشته دندانپزشکی دانشگاه اصفهان پذیرفته شدم اما در ترم سوم در مهر ماه ۹۳ از طرف حراست دانشگاه به من گفته شد که به دلیل بهایی بودنم حق تحصیل دانشگاهی را ندارم و مرا اخراج کردند.

اینجانب فرزانه محمدی دهج فرزند اکبر در سال ۸۴ در کنکور هنر شرکت کردم و مجاز به انتخاب رشته بودم ولی به دلیل مذهبم نقص پرونده اعلام شدم.

اینجانب معین محمدی فرزند بیژن در آزمون سال ۸۴ شرکت کردم ولی در کارنامه‌ام دیانت‌م را اسلام ذکر کرده بودند و در سال ۸۵ نیز شرکت نمودم و این بار نقص پرونده اعلان کردن و برای دادخواهی به سازمان واقع در کرج رفتم که حتی نامه‌ام را نگرفتند و گفتند که دستور داریم نامه شماها را نگیریم.

اینجانب ماریا محمدی فرزند بیژن در کنکور سال ۸۹ شرکت کردم و به دلیل مذهبیم تحت عنوان نقص پرونده از ادامه تحصیل محروم شدم.

اینجانب آرش پورخرسند فرزند افلاطون در سال ۸۰ از شرکت در کنکور و ادامه تحصیل به دلیل مذهبیم محروم شدم.

بنده ناهید پورجوانمردی فرزند رستم در سال ۶۳ در رشته ریاضی و سپس حسابداری دانشگاه آزاد پذیرفته شدم ولی طی ترم سوم از دانشگاه اخراج گردیدم.

اینجانب نسترن مهرگانی فرزند مجید در سال ۹۱ در رشته شیمی دانشگاه حضرت رقیه یزد قبول شدم اما در هفته سوم تحت عنوان نقص پرونده اخراج گردیدم.

اینجانب آوا همت فرزند شاهپور در سال ۸۴ در کنکور شرکت کردم ولی در کارنامه‌ام در قسمت مذهب به جای بهایی اسلام قید شده بود و در ادامه از انتخاب رشته محروم شدم.

اینجانب مهرداد یزدان در سال ۷۸ برای شرکت در کنکور اقدام کردم ولی به دلیل مذهبیم نقص پرونده اعلام شدم و اجازه شرکت در کنکور نیافتم.

اینجانب مژگان اسلامی در سال ۷۵ دیپلم گرفتم ولی به دلیل وجود ستون مذهب و اینکه مذهبیم بهایی بود نقص پرونده اعلام شدم و از شرکت محروم گردیدم.

اینجانب امید یزدان فرزند کیخسرو که در سال تحصیلی ۷۵-۷۴ دیپلم نظام جدید بوده‌ام و متقاضی کنکور کاردانی ناپیوسته بودم، بعد از ثبت نام کارت شرکت در آزمون برایم صادر نشد و از دانشگاه محروم شدم.

اینجانب مهرناز ستونزاده یزدی فرزند محمد در سال ۷۸ در آزمون سراسری شرکت کردم ولی به علت نقص پرونده در مورد دیانت‌م از شرکت در کنکور محروم شدم.

اینجانب وحید قدرت متولد ۳۷ در سال ۵۵ در دانشگاه علم و صنعت ایران در رشته راه و ساختمان قبول شدم و بعد از انقلاب فرهنگی به خاطر دیانتم اخراج و شرط ورود به دانشگاه را تبری از دیانتم و انتشار آن در روزنامه‌های کثیرالانتشار در چند نوبت دانستند و چون بنده حاضر به این عمل نشدم اخراج گردیدم و این در حالی بود که ۱۰۹ واحد از ۱۴۴ واحد درسی را پاس کرده بودم. فرزند اینجانب سپهر قدرت در سال ۸۷ در دانشگاه کرمان قبول شد که در همان ترم اول او را با ۸ نفر بهایی دیگر از دانشگاه اخراج و تا کنون راه نداده‌اند.

اینجانب فرح باغی عصر آبادی در سال ۵۷ در دانشگاه الزهرا رشته علوم تغذیه قبول شدم و بعد از انقلاب فرهنگی به دلیل اعتقاد به دیانت بهایی از دانشگاه اخراج شدم.

فرزند اینجانب (فرح باغی) روح الله قدرت در کنکور سراسری سال ۸۹ در رشته پزشکی دانشگاه رفسنجان قبول شد و بعد از یک روز تحصیل به علت بهایی بودن از دانشگاه اخراج شد.

اینجانب فریبرز باغی عصر آبادی متولد ۴۳ از سال ۶۱ تا ۸۵ به مدت ۲۴ سال به علت بهایی بودن از شرکت در کنکور سراسری محروم بوده‌ام. فرزندم به نام لوا باغی ورودی سال ۸۵ دانشگاه شهید باهنر کرمان بعد از دو سال تحصیل به علت بهایی بودن اخراج گردید و فرزند دیگرم فرهود باغی متولد ۷۴ نیز با احراز رتبه لازمه از انتخاب رشته محروم گردید. همسر اینجانب نیز از سال ۶۵ تا ۸۵ از شرکت در کنکور محروم بوده استو یعنی در یک خانواده ۴ نفره همگی به علت بهایی بودن از تحصیلات عالی محروم شده‌اند.

اینجانب حامد روشن فرزند روح الله روشن در کنکور سال ۷۹ شرکت نمودم ولی با کمال تعجب مذهب را اسلام انتخاب نموده بودند و چون اقدام نمودم برای حقیقت و راستگویی به علت بهایی بودن از شرکت در دانشگاه محروم شدم.

اینجانب پیام دهقان پس از دریافت مدرک دیپلم و شرکت در کنکور به علت بهایی بودن نقص پرونده شدم و مجاز به انتخاب رشته نبودم و از تحصیلات عالی محروم ماندم.

اینجانب سمانه سمیعان در سال ۸۶ در رشته مهندسی کامپیوتر پیام نوریزد پذیرفته شدم و پس از یک روز تحصیل در این دانشگاه به علت بهایی بودن اخراج گردیدم.

اینجانب مسعود مزیدی سالهای متمادی در کنکور شرکت کرده و نقص پرونده گشتم و از ادامه تحصیل محروم شدم.

اینجانب شهین پورجوانمردی در سال ۶۳ در رشته ریاضی دانشگاه ازاد یزد شروع به تحصیل کردم و و پس از ۲ سال بعد به علت بهایی بودن اخراج گردیدم.

اینجانب نوید سیاوشی در سال ۵۸ دانشگاه شیراز در رشته مواد پذیرفته شدم و پس از انقلاب به علت بهایی بودن از دانشگاه اخراج گردیدم.

اینجانب شهاب روحانی مروستی در سال ۸۷ در کنکور شرکت و به عنوان نقص پرونده به دلیل دیانتم از دانشگاه محروم شدم.

اینجانب شهرام روحانی مروستی به علت بهایی بودن از شرکت در کنکور و ورود به دانشگاه محروم شدم.

اینجانب سحر روحانی مروستی دانشجوی رشته عکاسی خبری در مرکز آموزش عالی علمی کاربردی یزد در سال ۸۷ پذیرفته شدم و پس از ۴ ترم به علت بهایی بودن از دانشگاه اخراج شدم.

اینجانب مهسا مهرگانی در سال ۸۷ در کنکور شرکت و رتبه ۴۵۰۰ را کسب نمودم ولی با نقص پرونده به علت دیانتم مواجه و محروم شدم.

اینجانب رویا سیاوشی در سال ۸۵ در کنکور سراسری شرکت نمودم ولی هیچگونه جوابی دریافت نداشتم.

اینجانب مینا اقدسی در سال ۷۷ به علت دیانتم از شرکت در کنکور محروم شدم.

اینجانب میترا اقدسی در سال ۸۲ در کنکور سراسری شرکت نمودم ولی با نقص پرونده به علت دیانتم مواجه شدم.

اینجانب افسانه سمیعان در رشته بهداشت مدارس مشغول تحصیل بودم که از مدرسه عالی اخراج شدم و دلیل را بهایی بودن بنده عنوان نمودند.

اینجانب سحر نصیری به علت بهایی بودن از دانشگاه محروم شدم.

اینجانب سحاب نصیری در سال ۹۲ در کنکور شرکت و با نقص پرونده به علت دیانتم مواجه گشتم.

بنده مسروره سمیعان به علت بهایی بودن از شرکت در کنکور در سال ۶۲ محروم شدم.

اینجانب وصال رستمی در کنکور ۹۲ شرکت اما از شرکت در دانشگاه به دلیل نقص پرونده محروم شدم.

اینجانب میثاق مزیدی در کنکور ۹۲ شرکت کردم اما به دلیل نقص پرونده به خاطر دیانتم از ورود به دانشگاه محروم شدم.

اینجانب فرشاد روحانی فرزند حبیب در سال ۷۹ پس از شرکت در کنکور به دلیل بهایی بودن از ورود به دانشگاه منع شدم.

اینجانب فرزاد روحانی فرزند حبیب در سال ۷۴ به دلیل بهایی بودن از شرکت در کنکور منع شدم.

اینجانب عاطفه رشیدی عزآبادی فرزند امیرحسین در سال ۷۹ به علت بهایی بودن از شرکت در کنکور و ورود به دانشگاه منع شدم.

اینجانب نغمه انوری علی آبادی فرزند علی محمد در سال ۸۲ به دلیل بهایی بودن از شرکت در کنکور منع شدم.

اینجانب مشکات شادپور فرزند هدایت الله در سال تحصیلی ۹۰-۹۱ به دلیل اعتقاد به دیانت بهایی از دانشگاه امام علی یزد اخراج شده‌ام.

اینجانب علی فانی مروستی در سال ۷۶ به خاطر ستون مذهب فرم کنکور که فاقد گزینه بهایی بود کارت ورود به جلسه برایم صادر نگردید.

اینجانب کورش فانی مروستی در سال ۶۹ در کنکور سراسری اقدام به ثبت نام نمودم و به دلیل دیانتم کارت ورود به جلسه برایم صادر نگردید.

اینجانب فائزه تدریسی در سال ۸۱ برای شرکت در کنکور سراسری ثبت نام نمودم ولی به دلیل وجود ستون مذهب کارت ورود به جلسه برایم صادر نشد.

اینجانب پریسا رامشنی فرزند مهربان در سال ۷۱ به مدت ۵ سال متمادی در کنکور سراسری ثبت نام نمودم ولی به خاطر وجود ستون مذهب کارت ورود به جلسه برایم صادر نشد و از تحصیلات عالی محروم ماندم.

اینجانب رامین حصوری دیپلمه سال ۶۵-۶۶ به علت بهایی بودن از ورود به دانشگاه محروم شدم.

اینجانب شیدا حصوری فرزند رامین در سال ۹۰ موفق به ورود به دانشکاه یزد در رشته فیزیک جامدات شدم و پس از یک روز به دلیل نوشتن بهایی در فرم ثبت نام اخراج شدم و در پی مراجعه به سازمان سنجش تهران جوابی دریافت نکردم.

اینجانب میترا بندی امیرآباد فرزند امان الله از دادن کنکور و تحصیل در دانشگاه به دلیل اعتقاد محروم گردیده‌ام. اینجانب رستم باغی عصرآبادی فرزند عزت الله به دلیل بهایی بودن از شرکت در کنکور و تحصیل در دانشگاه محروم گردیده‌ام.

اینجانب نعیم باغی عصرآبادی فرزند رستم پس از قبولی در دانشگاه صنعتی اصفهان رشته مهندسی نساجی از ادامه تحصیل به دلیل بهایی بودن محروم گشتم.

اینجانب رویا باغی عصرآبادی فرزند عزت الله در سال ۶۶ به دلیل دیانت از شرکت در کنکور و سپس در سال ۸۴ از انتخاب رشته پس از احراز رتبه محروم شدم.

اینجانب سهیل روحانی فرد به دلیل اعتقاد به آئین بهایی از سال ۱۳۶۱ از ادامه تحصیل در دبیرستان و سپس از تحصیل در دانشگاه محروم گردیدم.

اینجانب سهیلا صالحیان در سال ۶۱ از شرکت در کنکور به دلیل اعتقاد محروم گردیدم.

اینجانب سراج الدین روحانی فرد در سال ۸۸ به علت بهایی بودن نقص پرونده اعلام شدم و در سال ۸۹ با رتبه ۶۵ مجدداً از حضور در دانشگاه محروم گردیدم.

اینجانب سها روحانی فرد به دلیل اعتقاد به آئین بهایی از تحصیلات عالی محروم شدم.

اینجانب مهران بندی امیرآباد از سال ۶۰ تا ۶۳ به مدت ۳ سال از ادامه تحصیل در دبیرستان محروم بودم و دبیرستان را به صورت متفرقه به پایان رساندم و سپس به علت وجود ستون مذهب در فرم کنکور و نوشتن مذهب خویش در آن ستون (بهایی) از حضور در دانشگاه باز ماندم.

اینجانب افسانه خردادی در سال ۸۶ به علت بهایی بودن از حضور در کنکور محروم شدم.

اینجانب رستم بهی فر در سال ۵۹-۶۰ از دبیرستان شهید صدوقی تفت به علت بهایی بون اخراج گردیدم و به صورت متفرقه آن سال را ادامه دادم و سپس در سل ۶۲ به همان دلیل از شرکت در کنکور محروم گردیدم.

اینجانب فریبا میرزایی به علت بهایی بودن از تحصیل در دوره دبیرستان محروم و به صورت متفرقه ادامه تحصیل داده و از دانشگاه نیز محروم شدم.

اینجانب سهیلا لهراسب فرزند مهربان پس از اخذ دیپلم از شرکت در کنکور و ورود به دانشگاه به علت وجود ستون مذهب در فرم کنکور محروم گردیدم.

اینجانب مریم مرادینخواه فرزند فرهاد در کنکور سال ۹۲ شرکت و موفق به کسب رتبه ۳۶۴ شدم و علیرغم دریافت کارنامه و انتخاب رشته، هنگام مراجعه به عبارت نقص پرونده برخورد کردم.

اینجانب مسعود مجیدی فرزند محمود قبل از انقلاب در دانشگاه علم و صنعت تهران رشته مکانیک مشغول تحصیل بودم که بعد از انقلاب فرهنگی به علت بهایی بودن اخراج گردیدم.

اینجانب رکسانا مجیدی فرزند مسعود ۳ سال پیاپی ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ در کنکور شرکت کردم و با وجود رتبه ۱۲۶۰ به عنوان نقص پرونده از انتخاب رشته محروم شدم.

اینجانب آتوسا مجیدی فرزند مسعود در سال ۸۴ در کنکور شرکت کردم و با وجود امتیاز خوب، به علت بهایی بودن، نقص پرونده اعلام گردیدم.

اینجانب فلورا صمدانی فرزند محمود در کنکور سراسری شرکت نموده‌ام ولی به علت بهایی بودن، نقص پرونده اعلام گردیدم و از ادامه تحصیل محروم شدم.

اینجانب احمد جعفری نعیمی، در کنکور سراسری شرکت نموده‌ام ولی به علت بهایی بودن، از پذیرفته شدن در دانشگاه محروم گردیده‌ام.

من عارف جعفری نعیمی، در کنکور سراسری رشته هنر و ریاضی سال ۹۲ شرکت نموده‌ام ولی به علت بهایی بودن، نقص پرونده اعلام گردیدم و از ادامه تحصیل محروم شدم.

اینجانب المیرا بصیری بنادکی فرزند مهدی در کنکور سال ۸۵ در رشته انسانی شرکت کرده‌ام و به علت بهایی بودن دچار نقص پرونده شده و از تحصیلات دانشگاهی محروم مانده‌ام.

اینجانب فرح‌دخت بیانی فرزند مهدی در کنکور ۲ بار در سالهای ۶۸ و ۸۵ شرکت نموده‌ام و هر بار به علت وجود فرم مذهب از ورود به دانشگاه محروم گردیده‌ام.

بنده فرخ شادپور فرزند غلامحسین چندین بار در کنکور شرکت کرده‌ام و هر بار به علت بهایی بودن مانع ادامه تحصیل بنده شدند.

اینجانب مهران دهقان منشادی فرزند منصور در سال ۸۷ در کنکور شرکت نمودم و نقص پرونده اعلام و از پذیرفته شدن در دانشگاه محروم گردیدم.

اینجانب منوچهر سبحانی عزآبادی فرزند عنایت الله در سال ۵۹ با رتبه ۳۲۰۰ در کنکور، به دانشگاه راه یافتیم و لی بعد از گذراندن ۴۵ واحد در رشته پتروشیمی، به علت بهایی بودن اخراج گردیدم.

اینجانب کاترین سبحانی فرزند منوچهر در کنکور سراسری شرکت کرده‌ام و به علت بهایی بودن به بهانه نقص پرونده، از تحصیلات دانشگاهی محروم مانده‌ام.

اینجانب ساناز زرندیون فرزند احمد به علت عقیده‌ام و به بهانه نقص پرونده از ورود به دانشگاه محروم گردیده‌ام. اینجانب سروش شبانی اردکانی فرزند محمود در سالهای ۸۳ و ۸۴ در کنکور شرکت نمودم و علیرغم اخذ رتبه بالا حق انتخاب رشته را به علت بهایی بودن از من دریغ نمودند.

اینجانب نیما امیر خانی در سالهای ۷۸ و ۷۹ در کنکور ثبت نام نمودم ولی به علت خالی گذاشتن ستون مذهب (در گزینه‌ها عقیده بهایی موجود نبود) کارت ورود به آزمون برایم صادر نگردید.

اینجانب صبا آگاهی فرزند بهزاد در سال ۸۹ در کنکور سراسری شرکت نمودم و پس از اعلام نتایج به دلیل نقص پرونده از شرکت در دانشگاه محروم گردیدم.

اینجانب فرزاد احمدی فرزند عطاالله در سال ۷۸ در کنکور شرکت و پس از اعلام نتایج در دانشگاه ثبت نام کردم ولی در روز اول ترم متوجه شدم که کارت دانشجویی برای من صادر نگردیده است و از حضور من در دانشگاه ممانعت به عمل آمد.

@@

دکتر جلال توکلیان: استناد کردن به پاره ای از آیات مصحف شریف و نادیده گرفتن پاره های دیگر، روش صحیحی برای سازگار نشان دادن مولفه های جهان مدرن با دین مبین نیست

استناد کردن به پاره ای از آیات مصحف شریف و نادیده گرفتن پاره های دیگر، روش صحیحی برای سازگار نشان دادن مولفه های جهان مدرن با دین مبین نیست. زمانی سوسیالیسم مد زمانه بود و به راحتی از دل آیه " لیس للانسان الا ما سعی " ، عدم حق مالکیت در اسلام استخراج می شد و اینک این ماجرا با حقوق بشر و لیبرالیسم تکرار میشود. آیا از دل آیه " ولقد کرما بنی آدم " میتوان به کرامتی که مبنای حقوق بشر غربی است رسید؟ پاسخ به شرطی مثبت است که در کنار این آیه ، شانصد آیه دیگر را _ که همگی بر نابرابری انسانها تاکید می کند _ ندید. کرامتی که مد نظر برخی فیلسوفان غربی در بنای حقوق بشر غربی بود این است که هر انسانی به صرف انسان بودن دارای ارزش و کرامت و احترام برابر با انسان های دیگر است. ولی در متون مقدس یک فاجر ، یک شرابخوار ، یک خدا ناباور ، یک همجنس گرا و ... فردی محترم و دارای کرامت نیست ، به علاوه که میان زن و مرد و مسلمان و اهل کتاب و ... نابرابری حاکم است. اما در مورد کرامت میتوان گفت که هیچ اشکالی ندارد که انسانها خود برای خود کرامت قائل باشند. من دوست دارم آدم محترمی در جامعه باشم و برای تحقق این امر باید به دیگران احترام بگذارم تا آنها نیز به من احترام گذارند. همین. این امر حتی اگر پیسی باز کردن انسان برای خودش باشد باز معقولتر از استناد به مفاهیم مبهم و نادیده گرفتن مواردی آشکار از متن مقدس است.

با حضور جمعی از فعالان مدنی؛ مراسم سالگرد بازداشت مدیران جامعه بهایی برگزار شد

منتشر شده در چهارشنبه، ۱۴ امی، ۲۰۱۴ | ۵:۳۸ ب.ظ

اردیبهشت سال ۱۳۸۷، شش تن از مدیران جامعه بهایی به نامهای فریبا کمال آبادی، جمال الدین خانجانی، عقیف نعیمی، سعید رضایی، بهروز توکلی و وحید تیزفهم در حمله مامورین امنیتی به منازلشان دستگیر شدند. مهوش ثابت، یکی دیگر از مدیران جامعه بهایی، پیشتر در اسفند ماه ۱۳۸۶ بازداشت شده بود.

به گزارش سحام، به بهانه ششمین سالگرد دستگیری مدیران جامعه بهایی، دوشنبه گذشته اعضای خانواده این زندانیان عقیدتی به همراه تعدادی از فعالان عرصه سیاسی و مدنی و همچنین جمعی از هم بندان سابق آنها گرد هم آمدند.



این افراد بخاطر عقیده خود زندانی اند

نرگس محمدی از فعالان حقوق بشر که مدتی را با فریبا کمال آبادی و مهوش ثابت در اوین گذرانده است در ابتدا گفت: «این افراد کسانی هستند که به خاطر اعتقاد و ایمان خود اکنون در بند هستند و ما آنها را به شرف و صفت انسانی می شناسیم. کیست که نداند این عزیزان مجرم نیستند و هرگز چیزی را

به کسی تحمیل نمی کنند؟ ما شرمنده ایم و نمی دانیم چه طور باید بگوییم که این افراد بخاطر باور، اعتقاد و ایمان خود چنین هزینه ای را می پردازند. امیدواریم روزی جامعه ما به این پتانسیل برسد که بهائیان هم بتوانند شغل داشته باشند و تحصیل کنند. در ایران به دلیل سیاست های تنگ نظرانه که حکومت در تمام حوزه ها از حوزه فکرو اندیشه گرفته تا آزادی رسانه ها و غیره، پیش گرفته است، شاهد چنین اتفاقاتی هستیم.» نرگس محمدی اضافه کرد: « من به خاطر رنجی که این عزیزان می کشند، به آنها تبریک می گویم چون این رنج باعث نفوذ کلام آنها می شود. ما مطمئن هستیم این رنجی که آنها می کشند بخاطر فکرو عقیده ای است که ناشی از صداقت آنهاست و این هزینه هم به همین دلیل است.»



وزنه های سنگین تعصب از من جدا شد

همچنین محمد نوری زاد هم که در این جلسه حضور داشت با ابراز تأسف از زندانی بودن مدیران جامعه بهایی یادآور شد: «تا قبل از اینکه به زندان بروم وزنه های تعصب را به همراه داشتم اما پس از اینکه از زندان آزاد شدم این وزنه های سنگین تعصب از من جدا شد و نگاه من عوض شد. الان هم

فکر می‌کنم هر کدام از ما بخاطر رنجی که این عزیزان بخاطر اعتقادشان متحمل می‌شوند باید به گونه ای اظهار شرمندگی کنیم».



هر کدام از ما به گونه ای از ستم ستمگر آسیب دیده ایم

عیسی سحرخیز، از چهره‌های فعال سیاسی و مطبوعاتی در ایران هم از دوران محکومیتش در کنار آقایان توکلی و دیگران خاطراتی نقل کرد و گفت: «من با این هفت عزیز به گونه ای زندگی کردم. هنگامی که من را برای ملاقات می‌آوردند در مینی بوس با خانم ثابت و کمال آبادی همراه بودم و در زندان هم رابطه نزدیکی با آقای توکلی داشتم و با دیگر دوستان هم آشنا شدم. فکر می‌کنم که اگر بناست ما سر فرود آوریم باید برابر اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران سر فرود آوریم چون اقلیتی خود را تحمیل کرده‌اند. ظلمی که به بهائیان می‌شود به نوعی به مسیحیان، زرتشتیان و سایرین هم شده است و هر کدام از ما به گونه ای از ستم ستمگر آسیب دیده‌ایم. ولی واقعیت این است که در حکومت استبدادی، هر عقیده ای برتأییده نمی‌شود و هر کسی بخواهد انسانی بیاندیشد با او انسانی برخورد نمی‌شود. اکنون هم دور جدیدی از بازداشت‌ها شروع شده است تا بگویند تحولات سیاسی نقشی در کشور ندارد و تنها یک نفر تصمیم می‌گیرد. این دوستان همیشه در پذیرش مسئولیت پیش قدم بوده‌اند و هر کاری انجام می‌دهند در جهت انسانیت است».



مهوش و فریبا با واژه استقامت روحیه خود را نگه داشته اند

نسرین ستوده، از وکلای دربند پس از انتخابات سال ۸۸ ابراز داشت: «با نگاهی به تاریخ ۳۵ سال گذشته ایران می توانیم بگوییم که گسست افکار به گونه ای کم شده است. الان شرایط به گونه ای است که مقامات سیاسی ما می گویند ما بخاطر اعتقاد، کسی را در زندان نمی کنیم و به صرف بهایی بودن کسی در زندان نیست. همین طور فتوای زیادی را از جمله فتوای آیت الله سیستانی را داریم. ما الان در کارنامه دوستان بهایی مان نظرات آیت الله منتظری، صانعی و آقای فاضل میبدی را داریم که جامعه مذهبی ایران نمی تواند از آن چشم پوشی کند. همین طور پس از سال ۸۸ هم زمینه بیشتری برای اتحاد فراهم شد. ما به خوبی می دانیم که دوستانی مثل شما به جا به جایی قدرت فکر نمی کنند و باین وجود درد بیشتری را متحمل شده اند. تا سال گذشته ما امکان برگزاری چنین نشست هایی را نداشتیم و حتی نمی توانستیم از دردهای مشترکمان حرف بزنیم. اما الان خوشحالیم که گرد هم آمده ایم. از طرف دیگر بهتر است که کمی به ادبیات بیانیه جهانی حقوق بشر توجه کنیم. ادبیاتی که به آلام و رنج ها اشاره دارد. مهوش و فریبا با واژه استقامت روحیه خود را نگه داشته اند و با روحیه ای عالی به جلو میروند.

ما الان در کنار هم هستیم برای خودمان نه برای کسی. ما با هم هستیم چون به جامعه بهایی ظلم شد و پدران و مادران ما به این مسأله نگاه نکردند.»

آقای سلطانی دغدغه اقوام و اقلیت ها را داشت

معصومه دهقان همسر عبدالفتاح سلطانی، از وکلای دربند هم در این جمع ضمن ابلاغ سلام همسرش و تاکید او بر مسأله حقوق بشر، گفت: «ما رو به جلو هستیم و این دور هم جمع شدن هم یک نشانه است. از وقتی آقای سلطانی وارد پرونده اقوام و اقلیت ها شد با افکار مردم و مخصوصا اقوام و اقلیت ها بیشتر آشنا شدم. از همان ابتدا آقای سلطانی دغدغه اقوام و اقلیت ها را داشت و همین الان هم که او در زندان است رفتارش به گونه ای بر اساس احترام به مسأله حقوق بشر و اهمیت به این مسأله است. او همیشه به من می گوید که مبدا تعصب کورت کند چراکه باید به انسان به عنوان انسان به ما هو انسان نگاه کرد. الان هم سلام آقای سلطانی را به شما ابلاغ می کنم و می گویم که او همیشه از حال شما می پرسد و می گوید که در چه اوضاعی هستید؟»

شناخت، دستاورد انتخابات سال ۸۸ بود

ژیلا بنی یعقوب، روزنامه نگار و زندانی سابق هم به نقل از خاطراتی از مهوش ثابت و فریبا کمال آبادی پرداخت و گفت: «انتخابات سال ۸۸ دستاوردش شناخت ما نسبت به یکدیگر بود و این همیشه موضوع بحث من و فریبا در زندان بود. فریبا از جمله افرادی در زندان است که روحیه عالی دارد و هیچ کس فکر نمی کند که او ۲۰ سال حکم دارد. او همیشه آرامش فوق العاده‌ای داشت و من همیشه راز این آرامش را از او می پرسیدم. او به من می گفت که ایمان عمیق به راهی که دارم باعث می شود همیشه آرام باشم و اینکه می بینم زندان چقدر تأثیر مثبتی در راهم داشته است. اینکه کجا ممکن بود من تو را بشناسم و یا اینکه آدم های زیادی در زندان آمدند و رفتند و از نزدیک با هم آشنا شدیم و این فرصت بسیار خوبی است. مهوش هم همیشه محبت عجیبی در دل داشت. اما نکته ای که می خواهم بگویم این است که مصائب جامعه بهائیت برای من همیشه مهم بود اما وقتی در زندان بودم با مصائب آنها از

نزدیک آشنا شدم. درست است که ما می‌گوییم به همه ما ظلم شده است اما وقتی من در زندان به دوستان بهاییام نگاه می‌کردم گویی چیزی قلبم را فشار می‌داد. چون فکر می‌کردم که ما جایی با دولت درگیر شدیم اما این افراد حتی چنین کاری هم نکرده‌اند. آنها فقط می‌خواهند عقیده خود را داشته باشند و به این دلیل زندان می‌شوند و من از این بابت واقعا بخاطر ظلمی که به آنها می‌شود متاسفم».



دایره سختی‌ها همیشه برای بهائیان در ایران سخت‌تر بوده است

اسماعیل عبدی، عضو انجمن صنفی معلمان به مشکلات بهائیان در زمینه تدریس اشاره کرد و گفت: «از اوایل انقلاب حاکمیت شروع به تصفیه معلمان بهایی کرد به گونه‌ای که هیچ معلم بهایی دیگر حق تدریس نداشت. کم‌کم کار به دانش‌آموزان هم رسید و آنها در کوچه محله و حتی مدارس اذیت می‌شدند و اینها فقط به دلیل نوع نگاهشان بود. این ظلم آشکاری که به جامعه بهائیت شده، در تاریخ ایران هم ثبت شده است. ما متاسفیم که هموطنان ما بخاطر عقیده شان از شغل‌هایشان محروم می‌شوند و این دایره سختی‌ها همیشه برای بهائیان در ایران تنگ‌تر بوده است».

در میان حضار همچنین ناصر اشجاری، از فعالان مدنی، نیز حضور داشت و با انتقاد از شرایط سخت کنونی برای جامعه بهائیت اظهار داشت: «درست است که سکولارم اما سکولاری به معنای ضد بهائیت، ضد شیعه، ضد سنی و به طور کلی به معنای ضد دینی نیست. ما باید یاد بگیریم که با هر ایده ای به عقاید یکدیگر احترام بگذاریم. من برای دومین بار است که در یک جمع بهایی حاضر می شوم. یکبار قبل از انقلاب بود و بار دوم هم الان است که در خدمت شما هستم و از این بابت خیلی خوشحالم. نگاه ها به بهائیت قبل از انقلاب و حتی تا مدتی پس از انقلاب به گونه ای بود که مردم از این افراد به نوعی ترس داشتند ولی الان ما گرد هم هستیم و این یعنی گام بزرگی رو به جلو».

آیت الله معصومی تهرانی هم در بخش دیگری از این نشست گفت: «نگاه ها باید عوض شود و من فکر می کنم الان زمان خوبی است نه در حد فشار و یا رایزنی، کاری بین این دو با برخی علمای تندرو قم، برای آزادی بیان و عقیده. اینکه هر کدام از ما بتوانیم اندیشه های خود را در کشور داشته باشیم».



مادر شهید مصطفی کریم بیگی نیز در میان جمع حضور داشت و با اشاره به یک درد مشترک، گفت: «نباید ما خود را از هم جدا بدانیم و همه با نوعی یک درد مشترک داریم. من تا قبل از شهادت مصطفی فردی بودم که خیلی به مسائل آشنایی زیادی نداشتم اما بعد از شهادت مصطفی افراد زیادی را دیدم. من خانواده فرزاد کمانگر در کردستان و مادرستار بهستی را در تهران دیدم و از این جهت می گویم که ما همه در هر جایی که باشیم، درد مشترکی داریم و شما هم ما را از خود جدا ندانید».



باید روی اصول مشترک مثل آزادی کار کنیم

دکتر محمد ملکی هم به عنوان حسن ختام در این نشست صحبت و با اشاره به خاطراتش از زمان قبل و بعد از انقلاب و رنجی که به بهائیان رفته، گفت: «من به خوبی می دانم که بهائیان از رفتن به دانشگاه در ایران محروم هستند و وقتی که من مسئول دانشگاه تهران شدم اولین شرطم در دانشگاه این بود که برای من هیچ دانشجویی در دانشگاه فرق نمی کند و همه باید بتوانند درس بخوانند. گله من از دوستان این است که برخی فکر می کنند ظلم، فشار و کشتار در ایران از سال ۸۸ شروع شده است ولی اینطور نیست. از این جهت استدعا دارم تاریخ ۳۶ ساله خون و خشونت را از اول بخوانند. وقتی سال ۸۸ شد سال ۸۸ که همه شرکت کردند بهایی و مسلمان نداشت و همه به میدان آمدند. بنابراین ضمن تجلیلی که من از رنجی که از سال ها پیش به بهائیان رفته است می خواهم بگویم باید به تمام گروه ها در کشور احترام گذاشت. من بخاطر بوسه ای که بر سر ترانه زدم حرف های زیادی شنیدم اما ۱۰ بار دیگر هم این کار را می کنم و تکرار می کنم که باید به هر عقیده ای احترام گذاشت. بیاییم به عقاید هم احترام بگذاریم و دسته بندی ها را کنار بگذاریم. مهم نیست که او اصلاح طلب است یا نه. مهم این است که باید حتی در صورت مخالفت به فکر او احترام گذاشت. نباید در جامعه به نفی همدیگر پردازیم چراکه ما را از هدف دور می کند و به هیچ مقصودی نمی رساند. باید روی اصول مشترک مثل آزادی کار کنیم.»



همچنین در این نشست عکسی از مدیران جامعه بهایی ایران تهیه شده بود که حضار به رسم یادبود آن را امضا کردند و آیت الله معصومی تهرانی هم که در جمع حضور داشت تابلویی را برای یادبود به خانواده توکلی هدیه کرد. در پایان نیز از عبدالفتاح سلطانی، مهناز پراکند، شیرین عبادی و آقای اسماعیل زاده نیز یاد شد.

احبتای عزیز الهی در مهد امر الله ملاحظه فرمایند

سالی دگر از مسجونیت جمعی از هم‌کیشان شما به سر آمد، شهروندانی نوع‌پرور و وطن‌دوست که با وجود محرومیت از حقوق انسانی خویش، هم‌شان بر آن بود که به تمشیت امور جامعه پردازند، وسایل تربیت کودکان را فراهم سازند، به جوانان محروم از تحصیلات دانشگاهی کمک کنند، به نگهداری سالمندان همت گمارند، با الهام از مفاهیم روحانی آیین خود رفتار و سلوکی پاک و منزّه ترویج دهند، و در راه ایجاد اجتماعی زنده و پویا خدمت نمایند؛ این بود گناهایی که آن عزیزان را علاوه بر مشقات فراوان اسیر غل و زنجیر اهل عدوان نمود. البته دیگر بهائیان عزیز آن سرزمین هم به خاطر تمسک کامل به تعالیم والای الهی هم‌چنان هدف تیر تعصبات خشک مذهبی قرار دارند، دچار صدمات بی‌شمارند و عده‌ای نیز اسیر بند و زندان‌اند. با وجود این مظالم بسیار که جزئیات آن بر هر منصف دانایی روشن است، مسئولین امور در نهایت گستاخی در مجامع بین‌المللی و رسانه‌های عمومی نقض حقوق بهائیان در آن کشور را انکار نموده به انتشار اتهامات ناروا در باره شما مظلومان می‌کوشند. ولی با آگاهی روزافزون ایرانیان و جهانیان به مقاصد اهل بهاء، کذب این انکارها و اتهامات آن‌چنان ثابت و مبرهن شده که مفتریان و انکارکنندگان اعتبار خود را حتی برای دیگر ادعاهای خویش نیز از دست داده‌اند. به گفته شاعر:

زبانی که با راستی یار نیست به گیتی کس او را خریدار نیست

مروری اجمالی بر وقایع دوازده ماه اخیر حاکی از افزایش چشم‌گیر در میزان حمایت از حقوق حقّه شما است. این پشتیبانی از طرف توده مردم در ممالک مختلف جهان و نمایندگان منتخب آنان طی سالیان متمادی موجب نهایت قدردانی این جمع بوده ولی آنچه حال درخور ستایش و سپاس مخصوص است ندای هم‌میهنان عزیز شما در درون ایران است که بعد از آگاهی بر وسعت بی‌عدالتی‌های وارده بر شما در شرایطی بسیار دشوار در کمال شجاعت و صداقت، بیش از پیش به دفاع از حقوق شما برخاسته‌اند. برخی از مروّجین عدالت، هنرمندان، دولت‌مردان، متفکرین و دیگر شهروندان روشن‌ضمیر، و حتی نفوسی انسان‌دوست از درون سلول‌های زندان، مهر سکوت را شکسته‌اند. این بانگ عدالت‌خواهی که در ابتدا از اقصای نقاط جهان برخاست و به مرور صدای ایرانیان ساکن خارج از کشور نیز به آن پیوست، حال در مقیاسی بی‌سابقه در ایران شدت می‌گیرد. ولی ورای آگاهی به عمق بی‌عدالتی نسبت به بهائیان، هم‌وطنان روشن‌فکر شما در باره اصول و تعالیمی نیز می‌اندیشند که هم زندگی شما عزیزان را شکل می‌دهد و هم بنیانی متین برای ایجاد جامعه‌ای پیشرو می‌باشد: تعالیمی از قبیل حرمت کرامت انسانی، یگانگی و برابری نوع بشر از هر قوم و قبیله و نژاد و عقیده، تساوی زن و مرد، رهایی از تعصبات، پای‌بندی به یادگیری و کسب علم و دانش، مهار آتش حرص و طمع، ترویج اقتصادی عاری از ثروت مفرط و فقر فاحش، و تعامل بین خرد و ایمان.

دوستان عزیز و محبوب: این آگاهی و بیداری وجدان در کشور خویش را البته ارج می‌نهد زیرا به خوبی واقفید که در برابر هر ندای علنی که در پشتیبانی از حقوق شما ستم‌دیدگان و در تمجید از این تعالیم به گوش می‌رسد هزاران نفوس دیگر دور از انظار

به گفتگو مشغول‌اند و به مرور فرا می‌گیرند که چگونه با توجه به جوّ موجود عقاید خود را آشکارا در این موارد ابراز دارند و به جمع مدافعین شما و مروّجین صلح و آشتی بپیوندند.

ملاحظه فرمایید که شرح و بسط سخنی که اذهان بیمار مغرضین و افکار محدود متعصّبین در باره تاریخ دیانت بهائی و رسوم و مقاصد بهائیان ساخته و پرداخته و در طول یک صد و هفتاد سال اخیر سعی در ترویج آن شده، چگونه در طیّ چند سال گذشته بطلان آن ثابت گشته است. به علاوه هم‌وطنان کنجکاو تیزهوش شما به این فکر افتاده‌اند که دلیل این سرسختی در کژ انگاشتن عمدی و تخطئه این نهضت روحانی که از سرزمین ایران برخاسته و در سراسر گیتی از احترامی قابل ملاحظه برخوردار است چیست.

موجب مسرّت فراوان این مشتاقان است که با اقدامات شجاعانه و خالصانه نفوسی که خواهان ترقّی ایران هستند، فرهنگ هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بین اقوام متنوع و ادیان مختلف که از ویژگی‌های فرهنگ اصیل آن سرزمین باستانی است در حال تجدید و شکوفایی می‌باشد. از جمله این چنین وقایع چشم‌گیر سال گذشته در ایران در رابطه با وضعیّت بهائیان اقدامات ذیل را می‌توان نام برد: پشتیبانی علنی شخصیت‌های برجسته اجتماع از حقوق جامعه بهائی، تشویق عموم توسط افراد محترم و نام‌دار به دل‌جویی از بهائیان، پی‌گیری مشکلات بهائیان از طرف برخی از بانوان شیردل و ممتاز ایران‌زمین، و ابراز هم‌دردی علنی و خصوصی از جانب بعضی روحانیون عالی‌مقام اهل تشیّع. ولی فراخوان عمومی یک روحانی بلندپایه ایرانی به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز میان پیروان همه ادیان، اقدامی چنان مهم با پیامدی چنان مفید و دامنه‌ای چنان وسیع بود که مورد تمجید و حمایت رؤسای ادیان از جمله مسلمانان در دیگر کشورها قرار گرفت و برخی اظهار امیدواری نموده‌اند که با گسترش چنین اقدامات خردمندانه‌ای شاید بتوان آگاهی جمعی لازم نسبت به ریشه اصلی تعصّبات مذهبی، مشکلی اجتماعی که میلیون‌ها نفر در سراسر عالم با آن دست به‌گریبانند، را افزایش داد. در آثار بهائی این قبیل علمای روحانی و منقطع از امور دنیوی با عباراتی چون "رحمت یزدان" و "موهبت رحمن" توصیف گشته‌اند و هم‌چنین در باره نفوس سلیمه مخلصه‌ای که خادم عالم انسانی و مروّج صلح عمومی می‌باشند وعده داده شده که "عنقریب هر یک مانند کوکب نورانی از افق انسانی طالع و لائح شوند و آفاق را منور نمایند."

نظری بر اوضاع جهان بیافکنید. ابر تیره قساوت و بی‌رحمی، تعصّب و سرکوب‌گری عالم را فراگرفته و دیده‌ها را تار و قلوب را پرملال ساخته است. ولی در عین حال در همه جا و در کشور خود شما نیز نفوس بی‌شماری هستند که تمسک‌شان به اصول سازنده، به محبّت و اخوت، به انصاف و عدالت، و به جهان‌بینی و بشردوستی چنان قویم و پایدار است که حاضرند به خاطر پیشرفت جامعه و سعادت دیگران و برای ساختن آینده‌ای درخشان از منافع شخصی خود بگذرند. این نفوس با این گونه فداکاری‌ها تحسین همگان را برمی‌انگیزند و به تدریج با آرامشی خاص ولی با نتایجی غیر قابل انکار موجب تنویر افکار می‌گردند و جوّ لازم را برای تحقّق اصل وحدت در کثرت می‌آفرینند. الحمد لله که شما پیروان حضرت بهاء‌الله نیز در ژمره این نفوس هستید؛ به نور ایمان مزین‌اید، به اصول و تعالیم الهی پای‌بندید و با زندگی خود که ملهم از تعالیم محیی عالمیان است موجب تقلیب قلوب شده و می‌شوید. پس شعله فروزنده امید را در سینه محفوظ دارید و با عزمی جزم در مسیر خود گام بردارید. ظلم

و ستم که در ظلمت کذب و نادرستی نشو و نما می‌کند البته از تابش نور صداقت و محبت گریزان است زیرا که این تابش مآلاً تاریکی تعصبات را بزدايد و راه عدالت و مساوات را روشن نماید.

ادعیه قلبی این مشتاقان، قدردانی ابدی هم‌کیشان و تحسین روزافزون مردم جهان از آن شماس است.

[امضا: بیت العدل اعظم]

@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@

۲۱ آوریل ۲۰۱۴ / اول اردیبهشت ۹۳

منبع: گاردین

<http://www.theguardian.com/commentisfree/2014/apr/21/ayatollahs-stand-bahai-gives-hope-iran>

همدلی یک رومانی مسلمان با بهاییان امید فراوانی برای آینده ایران در من ایجاد کرد

نوشته: "ابراهیم مگرا" معاون دبیر کل شورای مسلمانان بریتانیا و امام جماعت شهر لایسستر

هدیه یک رومانی مسلمان به جامعه ای ستم‌دیده بخشی از تمایل روزافزون ایرانیان به دفاع از حقوق شهروندی هموطنان خود است.

فبرهای رسیده از ایران در من امید و فوشبینی بسیار زیادی برانگیخته است که ایرانیان فارغ از عقیده و نژاد به همزیستی و صلح برسند. آیت الله معصومی تهرانی عالم اسلامی و رومانی برجسته به دفاع از همزیستی با اقلیت دینی بهایی ایران برفاسته است. او به ما یادآوری کرده که اسلام دین رحمت و صلح است و تنوع انسانی از هر نوع

را بخشی از طرح پرودگار در آفرینش می داند. و همه اینها در قالب هدیه ای فراهم آمده است - که به تایید و حمایت آن افتخار می کنم.

کلمه "ایران" برای بسیاری مترادف ظلم و آزار و شکنجه است. مسئولان حکومتی ایران به صورت مداوم اقلیتهای قومی و مذهبی، (روزنامه نگاران، روشنفکران و فعالان حقوق بشر) را هدف قرار می دهند. و مورد بهاییان مظهر و نشانگر این نقض فراگیر حقوق انسانهاست.

بهایان بزرگترین اقلیت دینی ایران با جمعیتی حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر هستند. آنها چند دهه است که با آزار و اذیت، بازداشت فودسرانه، محرومیت تمصیلی و معیشتی، اهانت در رسانه ها و اعدام (روبرو بوده اند. صدها نفر بعد از انقلاب ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) کشته شده اند. هم اکنون بیش از ۱۳۰ بهایی به اتهامات واهی در زندان هستند. هفت مدیر سابق جامعه بهایی ایران صرفاً به دلیل مسئولیت رسیدگی به امور اساسی اعضاء جامعه مشغول گذراندن بیست سال دوره محکومیت فود هستند. بهاییان به خاطر اینکه در قانون اساسی به رسمیت شناخته نشده اند به عنوان یک اقلیت از هیچ پشتیبانی قانونی بهره مند نیستند.

چنین پیشینه ای از نقض حقوق انسانی، هدیه آیت الله معصومی تهرانی را برجسته تر می کند. او که فطاط و تذهیب گری مرفه ای است جملاتی از آثار بهاءالله موسس آیین بهایی در قرن نوزده میلادی را در یک اثر هنری قطع بزرگ تذهیب کرده است: "عاشروا مع الادیان بالرؤع و الریمان لیجدوا منکم عرف الرمن. ایّاکم ان تافذکم ممیة الباهلیة بین البریة. کلّ بدء من الله و يعود الیه. انه لمبدء الفلق و مرجع لعالمین." (مضمون این آیه به زبان فارسی چنین است: با پیروان همه ادیان با صفا و صمیمیت معاشرت کنید تا از شما بوی فوش فداوند رحمان را استشمام نمایند. مبدا دپار نادانی و جهالت گردید. همه از فداوند آمده اند و همه به سوی او برمی گردند. اوست مبدأ کل و مرجع عالمیان.)

من اگرچه معتقدم که دین برگزیده خداوند اسلام است اما چنین کلماتی را نمیتوانم رد کنم.

آیت الله معصومی تهرانی این هدیه را عرضه کرده است "تا سندی نمادین و ماندگار از احترام به کرامت ذاتی انسان، نوع دوستی و همزیستی مسالمت آمیز بدون توجه به تعلقات دینی، مذهبی و عقیدتی باشد." او سابقه ای طولانی در حمایت از همزیستی مسالمت آمیز بین مسلمانان، مسیحیان و یهودیان دارد از جمله اینکه کتب "قرآن کریم"، "تورات"، "زبور"، "انجیل" و "عزرا" را فوثنویسی و تذهیب کرده است.

آیت الله معصومی بارها به فاطر تلاشهایش به زندان افتاده است. او در سفنای قطاب به بهاییان ایران گفته است این هدیه را "از طرف خود و تمامی هم میهنان آزاداندیشم که برای انسان به جهت انسانیتش ارجمند و احترام قایلند- نه بخاطر دین یا نوع عبادتش- به همه ی بهائیان جهان، بخصوص هموطنان بهائیم که به شکلهای مختلف از تعصبات کور مذهبی آسیب دیده اند به منظور دلجویی و همدردی تقدیم می کنم."

من به عنوان یک فرد مسلمان و همچنین امام جماعت از تجلیل و تکریم این هدیه روشن بینانه که چنین مفهوم عمیق و وسیع روحانی در خود دارد به خود می بالم. ادیان جهان باید در ترویج همزیستی مسالمت آمیز متمدن شوند و تمدن بشری را ارتقاء بخشند. شش هزار بهایی در بریتانیا زندگی می کنند و من مفتخرم که تعدادی از آنها در زمره دوستان من هستند. جامعه بهایی بریتانیا مروج هماهنگی بین پیروان ادیان تلقی می شود و من مطمئنم که بهاییان ایران نیز همین امید و آرزو را برای قدمت به مملکت خود و زندگی در صلح دارند.

روان ویلیامز (اسقف اعظم سابق کانتربری) گفت این هدیه " روندی را درون جهان اسلام در بهترین و فلاقانه ترین حالت خود " به نمایش می گذارد. کریستوفر کاکسورث اسقف کاونتری آن را " گامی شجاعانه و مبتکرانه " نامید.

کاری که آیت الله انجام داد در ایران بی سابقه است. و او بخشی از تمایلی روزافزون در آن کشور است؛ چنان که دیگران هم در دفاع از حقوق انکارنشده همه شهروندان ایران سخن گفته اند. تاریخ اسلام مآلی از مواردی است که از اقلیتها و آزادیها و حقوق مذهبی آنها محافظت و دفاع شده است. دیدار امیر من از اراضی مقدسه به یاد آورده که در زمان حکومت خلیفه عمر بر اورشلیم این قضیه به نموی موکد به اثبات رسید و نشان داده شد. عمر تضمین کرد که کلیسای مقبره مقدس (سیپولپر) مکانی برای عبادت مسیحیان باقی بماند. آیت الله معصومی تهرانی به ما نشان می دهد که میراث صلح طلبی اسلام تنها قصه ای تاریخی نیست؛ این امر باید دستاورد آینده هم باشد.

@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@

حقوق بشر و حق شهروندی بهائیان ایران



عیسی سحرخیز

saharkhiz.isa@gmail.com

در شرایطی که امید می رفت با روی کار آمدن دولت جدید، وضعیت حقوق بشر در ایران بهبود یابد و اکثر زندانیان سیاسی و عقیدتی از زندان رهایی یابند، با گذشت زمان وضعیت حقوق شهروندی بدتر شده و دور جدیدی از بازداشت ها و دستگیری ها آغاز شده است.

در کمتر از یک ماه از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۹۲ اکنون کمتر روزی است که خبری از دستگیری یک فعال سیاسی، عضوی از اعضای جنبش دانشجویی یا کارگری، روزنامه نگار یا کنشگر اجتماعی منتشر نشود یا سایت خبری و رسانه ای توقیف و تعطیل نشود.

این اخبار و گزارش ها همچنین حاکی از شدت یافتن موارد احضار شهروندان بهایی به دادستانی برای ابلاغ حکم یا دستگیری و اعزام آنها به زندان است. اکثر قریب به اتفاق این افراد را محکومانی تشکیل می دهند که پیش از آن احکام قضائی اشان صادر شده، اما در پی روی کار آمدن دولت تدبیر و امید اجرای احکام آنها مدتی به عهده تعویق افتاده بود.

نکته درخور تامل اینکه بازداشت های اخیر اغلب در کوچه و خیابان و در محل کار و زندگی شهروندان بهایی صورت گرفته است و در آستانه ششمین سالگرد زندان رهبران بهایی موسوم به گروه "یاران ایران" است.

تمام اعضای این گروه هفت نفره متشکل از پنج مرد و دو زن، در ۲۵ خرداد سال ۱۳۸۷ در تهران دستگیر شدند، به جز مهوش ثابت (شهریاری) که پیش از همه در روز ۱۹ فروردین در مشهد دستگیر و روانه زندان شده بود. جمال الدین خانجانی، عفیف نعیمی، سعید

رضایی، بهروز توکلی، وحید تیزفهم و فریبا کمال آبادی دیگر اعضای "یاران ایران" هستند که با اتهام‌هایی چند چون جاسوسی، اقدام علیه امنیت ملی، و مفسد فی الارض مواجه شدند.

آن‌ها چهار ماه اول بازداشت را در سلول‌های انفرادی بند ۲۰۹ اوین گذراندند و عاقبت هریک به بیست سال زندان محکوم شدند که سنگین‌ترین حکم برای زندانیان عقیدتی به شمار می‌رود و برای برخی از این افراد با توجه به سن و سال آن‌ها به مثابه ی حکم حبس ابد است. در مقطعی این حکم به ده سال کاهش یافت، اما دخالت مسئولان عالیرتبه قضائی آن را به وضعیت پیشین بازگرداند و در مجموع یکصد و چهل سال حبس را رقم زد.

انتظار می‌رفت در شرایط حاکمیت دولت حسن روحانی فضای زندان‌ها و وضعیت زندانیان عقیدتی - سیاسی دچار تحول شود و بسیاری از زندانیان در بند و در حصر آزاد شوند و تمام اصول قانون اساسی بلا استثنا اجرا شده و همانگونه که رئیس‌جمهور در زمان مبارزات انتخاباتی وعده داده بود "حقوق شهروندی" پایه و مبنای برخورد با تمام آحاد ملت باشد؛- وعده ای که به نظر می‌رسد بی اساس و توخالی بوده و دست کم مبنای عمل وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی قرار نگرفته است.

درست است که تبعیض دینی در قانون اساسی ایران دست کم در امور حکومتی به رسمیت شناخته شده و پیروان دیگر ادیان، مذاهب و... نمی‌توانند در جایگاه رهبر، رئیس‌جمهور و رئیس قوه ی قضائیه قرار گیرند یا بیش از سهمیه ی تعیین شده در قانون اساسی - که در مواردی دارای تبعیض مثبت است، اما تنها برای اهل کتاب، ارمنی، یهودی و زرتشتی - به مجلس شورای اسلامی راه یابند، اما بر اساس فصل سوم آن؛ در دیگر موارد تمام آحاد ملت باید از حقوق برابر برخوردار شوند از جمله در برخورداری از "حمایت قانون" و "حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی"؛ "حق اشتغال"، "آموزش و پرورش رایگان تا پایان دوره متوسطه و دسترسی به وسائل تحصیلات عالی" و "برخوردار از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کار افتادگی، بی سرپرستی، در راه ماندگی، حوادث و سوانح و..."

این حداقل حقوقی است که بر اساس اصول نوزدهم، بیستم، بیست و دوم، بیست و هشتم، بیست و نهم، سی ام، سی و یکم، سی و سوم، سی و هفتم، سی و نهم، چهل و یکم و... قانون اساسی باید برای تمام آحاد "مردم ایران از هر قوم و قبیله" و "همه افراد ملت" تأمین شود و "حکومت" و "دولت" موظف به رعایت کامل آن و اقدام در جهت اجرای غیرتبعیض آمیز آن‌ها هستند. این‌ها حقوقی هستند که متأسفانه نه تنها رعایت نمی‌شوند، بلکه دائم در مورد اقلیت‌های قومی، نژادی و مذهبی، از جمله بهائیان ایران در حال نقض شدن هستند.

اکنون شش سال از بازداشت اعضای این گروه هفت نفره که از فعالیت‌های سیاسی منع شده اند گذشته است و آن‌ها از روز پنجمین هفتمین سال حبس کشیدن خود را، آن هم در زندانی دور از محل اقامت بستگانشان - زندان رجایی شهر کرج یا بند زنان زندان اوین تهران - آغاز خواهند کرد.

جرم اصلی این افراد در واقع گردن نهادن به خواست جامعه ی بهایی بوده که آن‌ها را موظف کرده بودند داوطلبانه و رایگان به حل و فصل امور مرتبط با زندگی و مرگ این جامعه ی حدوداً سیصد هزار نفری پردازند. وظیفه ی اصلی گروه "یاران ایران" فعالیت در امور اداری و جاری این جامعه همچون آموزش و پرورش، کارهای انتشاراتی، ترویج تعلیمات بهایی در بین پیروان این آئین و مشاوره ازدواج و جمع آوری اعانات و امور کفن و دفن مردگان در آرامگاه‌های خاص بهائیان بوده که اکنون اغلب تعطیل شده یا چون مورد شیراز به دست نیروهای سپاه پاسداران در حال تخریب است.

باید توجه داشت که تنها این هفت نفر نیستند که مورد برخوردهای سیاسی و قضائی قرار گرفته اند، بلکه اغلب اعضای این جامعه از حقوق شهروندی محروم و در بسیاری از موارد محل زندگی خود آواره شده و در حالی که اجازه ی کار در ادارات دولتی و عمومی را ندارند، محل کسب و کار شخصی خود را نیز از دست داده اند. در حال حاضر فرزندان آن ها حتی نمی توانند در مراکز آموزش عالی دولتی و غیردولتی ایران تحصیل کنند و از درس خواندن در مراکز علمی مخصوص به خود نیز محروم شده اند؛- اقدامی که دایره ی نفوذ آن سال به سال گسترش یافته و اکنون گزارش می شود که به مراکز پیش دبستانی نیز رسیده است.

رئیس دولت تدبیر و امید اگر در وعده های انتخاباتی خود صادق است و در اجرای آن ها راسخ، به نظر می رسد که لازم است اولین گام در جهت اجرای حقوق شهروندی را در خصوص ضعیف ترین و مظلوم ترین قشر جامعه بردارد و حتی اگر حریف نقض حقوق بشر توسط نهادهای مرتبط با قوه قضائیه نمی شود، دست کم به ماموران وزارت اطلاعات دستور بدهد که شمشیر از رو نهند و به بگیر و ببندها پایان دهند.

@@@@@@@@@@@@@@@@

شمعی روشن کن، تاریکی...



مازیار بهاری: جمهوری اسلامی به نوعی بهترین مبلغ برای دیانت بهائی شده بدون این که خودش بخواد چون دموکراسی، آزادی خواهی، تساوی مرد و زن، {اهمیت دادن به} موسیقی و دیگر خصلت های خوب رو به بهائی ها نسبت می ده و {در نتیجه} مردم دوست دارن بدونن این دین چیه.

آیت الله معصومی تهرانی: بلایی که خود ما آخوندها داریم بر سر دین و مذهب میاریم هیچ بهائی ای نمی تونه بیاره. وقتی توی خیابون به عنوان روحانی راه میری اگه دو نفر هم بهت سلام کنن چهار نفر بهت فحش می دن. این ربطی به بهائیت نداره. این چیزی نیست که به گردن این و اون بندازیم. مراجع تقلید به مردم گفتن یارانه نگیرید و مردم گوش نکردن. مگه بهائی ها به مردم گفته بودن گوش نکنین؟...یک مقدار از گیر و دارها سر این مسئله هم هست که بهائیت دینی ست که بعد از اسلام آمده. مسیحیت هم همین نظر را در رابطه با اسلام داره و یهودیت هم همین نظر را درباره مسیحیت داره. نظر من تا حدودی به آقای

منتظری نزدیکه چون ایشون حقوق شهروندی بهائیان رو قبول دارن اما آنها رو فرقه ضاله می دونن. من می گویم بحث ضاله و غیرضاله را باید بگذارید کنار چون از درون ضاله بودن حقوق شهروندی بیرون نیاید.

@@@@@@@@@@@@@@@@

"بلای دین" (۱)

فاضل غیبی

هرگاه بخواهیم ورای سیاست‌زدگی رایج در میان "روشنفکران" به مشکلات پردازیم، جامعه ایران را از "بلای دین" رنجور می‌یابیم. در این باره باور اینستکه با قدرت‌یابی "اسلام سیاسی"، راه بهروزی و پیشرفت ایران سد شده است. از اینرو ملایان باید قدرت سیاسی را وانهند و به جایگاه پیشین خود بازگردند تا با "جدایی دین از حکومت" کشور به نظام سیاسی شایسته ای دست یابد.

در این میان به عمد و یا به سهو این واقعیت نادیده گرفته می‌شود که در جامعه ایران در سایه ۳۵ سال حکومت اسلامی شکافی پدید آمده که گذار از حکومت مذهبی را به روندی پرمخاطره برای کشور بدل ساخته است. در یک سوی این شکاف بخش بزرگی از مسلمانان ایرانی هستند که "اسلام سیاسی" را بعنوان هویت اصلی خود برگزیده‌اند. آنان انقلاب اسلامی را نقطه عطف مثبتی در تاریخ ایران می‌دانند که بدان ایران اسلامی بر جایگاهی بلند در تاریخ جهان نشست. از نظر این قشر، ایران با اسلام پیوندی ابدی دارد و ایران اسلامی با دنیای فاسد و رو به اضمحلال غرب در مبارزه‌ای مشروع درگیر است. این گروه با اشاره به "شهدای انقلاب و جنگ تحمیلی" خود را مالک برحق کشور می‌دانند و ایرانیانی را که چنین نمی‌اندیشند تحت تأثیر تبلیغات غربی تلقی می‌کنند. در سوی دیگر این شکاف، قشر وسیعی از ایرانیان را می‌بینیم که از اسلام بریده‌اند و نه تنها به اسلام، بلکه به همه ادیان بدبینانه می‌نگرند و ایرانی دیگر را آرزو می‌کنند. از دید آنان حکومت اسلامی بر پشتیبانی سوجدجویانی فرصت طلب استوار است، که در جنایت‌پیشگی و خیانت به منافع ملی با هم مسابقه گذاشته‌اند.

عمق این شکاف را بدین میتوان سنجد که هر دو قشر یاد شده اصولاً منکر وجود طرف مقابل هستند. از دید مسلمانان مبارز "کیان اسلام" چنان بر ایران مسلط است که مخالفان نیز ناچار از تظاهر به مسلمانی هستند. اما از نظر قشر مقابل، اسلام شیعی از انقلاب اسلامی تا بحال نشان داده است که بر دورویی، خرافات، تعصب، ظلم و شقاوت استوار است و نفوذش در میان مردم ایران چنان کم‌رنگ شده است که هرگونه تغییری در وضع موجود به زدودن کامل آن از ایران خواهد انجامید.

از دید امروز پیامدهای برخورد میان این دو قشر قابل تصور نیست. مسلم اینستکه حکومتگران اسلامی نه تنها به هدف خود که اسلامی کردن جامعه ایرانی بود نرسیده‌اند، بلکه با پایگاهی اجتماعی روبرو هستند که رفته رفته از اعتماد بنفوس روزافزونی برخوردار شده است. در نتیجه جامعه از دو گروه اجتماعی با دو سیستم ارزشی متضاد تشکیل شده است. در این میان قشری که بیش از این نه تنها از ابراز وجود محروم بوده، بلکه مورد فشار نیز قرار داشته است به کمترین امکان از همزیستی با طرف مقابل سرباز خواهد زد.

در جوامع غیردمکراتیک، چون حکومت تنها از سوی بخشی از جامعه پشتیبانی می‌شود، بروز بحران‌های گوناگون اجتناب ناپذیر است و جامعه به دیگ بخاری بدل می‌شود که روزی با تزلزل نیروهای سرکوبگر به انفجاری بنیان برکن خواهد انجامید. انقلاب اسلامی خود نمونه و پیامد چنین روندی بود. در سال ۵۷ ایرانیانی که دیکتاتوری شاه را بر نمی‌تافتند به هدف کسب آزادی و دموکراسی به تظاهرات پرداختند. اما با گسترش این تظاهرات نیرویی وارد میدان شد که پیش از این وجودش در جامعه ایرانی نادیده گرفته می‌شد. این نیرو برخاسته از قشر روستاییان مهاجر به شهرها، از آنجا که بعنوان محرومترین و عقب مانده‌ترین قشر

جامعه هیچ چیز نداشت که از دست بدهد، بزودی به انقلابی‌ترین نیرو بدل شد و از آنجا که به سنتی‌ترین روایت از اسلام باور داشت با پشتیبانی از رهبری "سنتی" باعث چرخش غیرقابل پیش بینی رویدادها و برقراری حکومت اسلامی گشت. از این نظر شگفت‌انگیز است که در نوشتارهای نویسندگان ایرانی درباره علل بروز خطر یادشده سخنی در میان نیست و پژوهشگران ما نه تنها تا بحال پژوهشی برآستی نوین در شناخت دین بعنوان عامل در ماندگی جامعه ایران ارائه نداده‌اند، بلکه در آثارشان حتی دست‌آوردهای علمی در سطح جهانی نیز بازتابی نیافته است!

میلیونها ایرانی که در درون و بیرون کشور "از اسلام بریده‌اند" تصور می‌کنند نادانی، فقر، ترس و یا سودجویی سبب "مذهب زدگی" است و هرگاه آزادی و رفاه در ایران حاکم شود، رفته رفته دامن دین از کشور برچیده خواهد شد. در نوشتار حاضر بعنوان نخستین گام در راه شناخت دین و علت "سخت‌جانی" اش به دستاوردهای علوم اجتماعی در این زمینه اشاره‌ای می‌شود:

در طول قرن بیستم میلادی شاخه‌های علوم انسانی (مانند: جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و یا تاریخ پژوهی) نه تنها زایش یافتند، بلکه خود را با شتاب به سطح دیگر دانش‌ها رساندند. از این نظر قرن نوزدهم را "دوران ماقبل علمی" باید نامید، که در آن اندیشمندان درباره موضوعاتی که بعدها توسط علوم انسانی مورد پژوهش قرار گرفت، سخنانی گفتند که از دید امروز در بهترین حالت گمانه زنی بحساب می‌آیند. (۲)

مثلاً سخنان نیچه درباره "دمکراسی" تنها بیانگر نارسایی فلسفه سیاسی در قرن نوزدهم بود و یا آنچه که مارکس گستاخانه درباره دین بیان می‌کرد، تنها نشانگر ناآگاهی او از ماهیت دین! وگرنه "دین افیون توده هاست!" و یا "دین روح دنیایی بی‌روح است!" کمکی به شناخت "دین" نمی‌کند.

همینطور است دلایل "عالمانه" ای که برای نفوذ دین برمی‌شمردند: برخی "ترس" را عامل پیدایش دین می‌شمردند و گویا چون انسان در گذشته نمی‌توانست پدیده‌ها و رویدادهای طبیعی را بطور علمی توضیح دهد، آنها را ناشی از قهر "خدایان" دانست. مارکسیست‌ها ادعا کردند دین "اختراع" طبقات حاکمه است تا بوسیله آن فقر و محرومیت این جهانی را به وعده بهشت قابل تحمل کنند و از وقوع "انقلاب" جلوگیری نمایند. و بالاخره برخی مدعی‌اند که آدمی چه فقیر و چه غنی در مقابله با ضربات سرنوشت (مانند بیماری و مرگ) نیاز به تسلی و آرامشی دارد که راز و نیاز مذهبی جوابگوی آنست...

مسلم اینستکه هیچیک از این توجیهاات نمی‌توانست برای پیدایش و دوام دین در جوامع بشری توضیحی قابل قبول باشد و این واقعیت را توصیف کند که چرا دین در طول تاریخ همه جا با بشر همگام بوده است؟ البته این همگامی، چنانکه برخی ادعا می‌کنند، دلیل نیاز به دین نیست. چنانکه روزگاری بر همه جوامع بشری رژیم‌های خودکامه حکم می‌راندند و این دلیل نیاز بشر به حکومت خودکامه نیست!

گرچه اندیشمندان اروپایی قرن نوزدهم نیز یقین داشتند که با پیشرفت و گسترش علم ایمان مذهبی دستخوش نابودی خواهد شد، اما تا کنون نه تنها چنین نشده است، بلکه درست در اروپایی که بر ترس، فقر و نادانی غلبه کرده، در میان فرهیخته ترین اقشار، وابستگی مذهبی نه تنها پایدار است که از آن با سرافرازی نیز پاسداری می‌کنند.

پس می‌بینیم که پدیده پیچیده دین را به سادگی نمی‌توان توضیح داد. نخستین مرحله پژوهش علمی در این باره را بشریت مدیون دانشمند یهودی فرانسوی، Émile Durkheim (۱۸۵۸-۱۹۱۷ م.) است. او که بدرستی بنیانگذار علم جامعه‌شناسی شناخته شده است، بدین ابتکار دست زد که برای پی بردن به ماهیت دین، آیین‌های اولیه را مورد بررسی قرار داد؛ بدین دلیل که ادیان امروزی در طول تاریخ با تأثیر از هم چنان پیچیده شده‌اند که نمی‌توان تشخیص داد کدام جنبه اصیل و کدام مطلب جعلی و الحاقی است.

دورکیم بدین منظور به بررسی آیین‌های بومیان استرالیا و آمریکا (توتیمسم) پرداخت و نتایج بررسی خود را در کتاب "صور بنیانی حیات دینی" (۱۹۱۲ م.) منتشر ساخت. هدف او این بود که ماهیت دین را بعنوان پدیده‌ای اجتماعی کشف کند و از یافته‌های خود در شناخت جوامع امروزی استفاده برد. او با روش نبوغ‌آمیز خود به کشفیاتی شگفت‌انگیز دست یافت، که بطور کاملاً مختصر چنین‌اند:

نخستین جوامع بشری جوامع دینی بودند و اولین ساختارهای فکری ساختارهای تفکر مذهبی. ایندو همزمان بوجود آمدند و متأثر از هم رشد کردند. بدین صورت که انسان برای زندگی در جهان به ذهنی نیاز دارد که او را در فعالیت اجتماعی هدایت نماید. ذهن انسان برای آنکه قادر به فکر و سپس عمل در رابطه با محیط خویش باشد، نیاز به بسیاری از عناصر دارد. این عناصر ذهنی در فرد ذاتی نیستند و بواسطه تربیت و در اشتراک با دیگر انسانها به ذهن او راه می یابند. دو عنصر اساسی در این میان "زمان" و "مکان" است. در هر فردی در رابطه با دیگران تصویری از گذشت "زمان" شکل می گیرد که در واحدهای سال، ماه، هفته، روز و ساعت جاری است. همینطور از مجموعه تصورات مشترک درباره شمال و جنوب، بالا و پایین و یا راست و چپ، تصویری از "مکان" در ذهن انسان بوجود می آید. این تصور باید میان افراد جامعه مشترک باشد وگرنه افراد نخواهند توانست به اندیشه و عمل دست زنند. از دیگر عناصر ذهنی می توان کیفیت، کمیت، جنس matter، رابطه relation، احساس feeling و رنج suffering.. را نام برد که تنها در اشتراک با محیط در ذهن بازتاب می یابند و بدون تصور مشترک از آنها زندگی اجتماعی ممکن نمی شود.

دورکیم در پژوهش دقیق خود نشان داد که چگونه در جوامع بدوی با برگزاری مکرر مراسم مذهبی و گردهمایی در نیایشگاهی مشترک، عناصر ذهنی مشترک شکل گرفتند و تفکر بعنوان بازتاب فعالیت اجتماعی را ممکن ساختند. او با پژوهش خود شناخت پدیده دین را بکلی دگرگون ساخت و اگر پیش از این تصور رایج اعتقادات مشترک را علت همبستگی پیروان می دانست، او نشان داد که مراسم مذهبی باعث بوجود آمدن عناصر ذهنی مشترک شده اند. از سوی دیگر با توجه به نقش اساسی دین در تاریخ تکامل بشر می توان ادعا نمود که بدون دین هیچیک از جوامع بشری پدید نمی آمدند و رشد نمی کردند. دورکیم از نشان دادن این نقش فراتر رفت و توانست در تعیین ماهیت دین گامی دیگر بردارد. بدین صورت که نشان داد در انسان روحی مذهبی و یا روانی روحانی نهادینه نیست:

" زندگی اجتماعی به پیدایش ذهن دینی منجر شد، نه آنکه انسان اولیه بدو a priori دارای ذهنی دینی بود و این ذهن بمرور تکامل یافت." (۳)

فرد انسان در زندگی به کمک تجربه و به اشتراک با دیگران تصویری را می پذیرد که در او به احساس "ایمان" دامن می زنند. به عبارت دیگر اعتقادات مذهبی نیست که باعث گرویدن به گروهی مذهبی می شود، بلکه تمایل فرد به عضویت در گروه مزبور او را وامی دارد به آنچه بعنوان اعتقادات گروه شناخته شده است معتقد شود!

در تأیید این واقعیت می توان دید که اعتقادات مذهبی تنها در ظاهر و بطور نسبی باعث وابستگی مذهبی می شوند؛ بدین دلیل ساده که در میان پیروان هیچ دینی نمی توان حتی دو کس را یافت که دارای تصورات و اعتقادات کاملاً یکسانی باشند. بطور مشخص مثلاً هیچ دو کس را نمی توان یافت که تصور یکسانی از خدا داشته باشند. حتی به فرض که چنین باشد، همینکه آندو تصورات یکسان خود را به زبان آرند، از آنجا که از شیوه های بیانی مختلفی برخوردارند، نخواهند توانست یکسانی تصور خود را منتقل کنند.

در تأیید این واقعیت می بینیم که تا بحال ممکن نشده است با "روشنگری" مؤمنان به دینی را از پیروی بازداشت، زیرا انگیزه واقعی مؤمنان، نه داشتن اعتقاداتی مشخص، بلکه تعلق به گروهی مطلوب است. فرد در تعلق به گروهی که در آن بالیده از احساس ایمنی و سرافرازی برخوردار می گردد و در ازای آن با بجا آوردن مراسم مذهبی بر این تعلق بطور مکرر تأکید می کند.

از این گذشته، فردی که از کودکی جهان پیرامون خود را از طریق مراسم دینی می شناسد، عناصر ذهنی ناشی از "تجربه مشترک"، او را وادار می کند چنان بیندیشد که همکیشان او. بنابراین آنچه بعنوان "قوة تشخیص" ability to judge در فرد پدید می آید نه دلخواه، بلکه ناشی از تربیت و "تجربه دینی" اوست. "قوة تشخیص" را باید عالیترین شکل فعالیت ذهن دانست که همه قوای احساسی و عقلی را دربرمی گیرد.

"قوة تشخیص" مشترک باعث می شود که پیروان هر آیینی جهان بینی کمابیش مشترکی داشته باشند و این اشتراک به احساس همبستگی در میان آنان دامن زند. بدین ترتیب "قوة تشخیص" از درون و هویت اجتماعی فرد (بعنوان عضوی از گروه مؤمنان)، او را از دو سو در وابستگی مذهبی نگه می دارند. بدین سبب امروزه نیز میلیون ها تن از "دانش آموختگان" به ادیانی وابسته هستند که در آنها خردستیزترین اعتقادات (مانند تقدس گاو در هندوئیسم و یا اعتقاد به جن در اسلام) یافت می شود.

با شناخت این مکانیسم می‌توان به بسیاری پرسش‌ها دربارهٔ ادیان پاسخ گفت. اینکه چرا پیروان ادیان کهن قادر به تفاهم متقابل نبودند؛ و یا چرا دگراندیشی در درون جامعه‌ای دینی با واکنش شدید روبرو می‌شد؟.. پاسخ این پرسشها بر این اصل استوار است که هر جامعه‌ای نیاز دارد که اعضایش ارزشهای مشترکی را گرامی دارند و از قوهٔ تشخیص یکسانی برخوردار باشند. این همگونی بزرگترین "سرمایه" جامعهٔ دینی است و هر اختلالی در آن (بوسیلهٔ "بیگانگان"، "اقلیتها" و یا دگراندیشان) به نسبت سطح خشونت رایج در جامعه سرکوب می‌شد.

آیا با توجه به مطالب بالا می‌توان بدین پرسش پاسخ داد که نفوذ دین بر جوامع خود را بازتولید کرده و پایدار خواهد بود؟ قدر مسلم اینستکه در جوامع کهن در طول هزاران سال ادیانی حاکم بودند که کمابیش در سطح قوهٔ تشخیص مردمان قرار داشتند و ویژگی‌های زندگی اجتماعی را بازتاب می‌دادند. وابستگی مذهبی شدیدترین وابستگی انسان بود و مردمان نه تنها با آیین حاکم بر جامعه مشکلی نداشتند که دین مهمترین پدیدهٔ روبنایی بشمار می‌رفت. دین زمانی مشکل‌آفرین می‌شد که قوهٔ تشخیص مردمان به سبب تغییر و تحول در شیوهٔ زندگی رشد می‌کرد. نخستین تحول بزرگ تاریخی گذار از زندگی صحرانشینی به شهرنشینی بود که در نتیجه در این سوی جهان آیین مهر و مسیحیت جایگزین آیین‌های اساطیری (بدوی) شدند. اگر دینی از قوهٔ تشخیصی دفاع کند که برای پیروان قابل قبول نباشد، به بزرگترین بلای قابل تصور برای زندگی فردی و اجتماعی بدل می‌شود. اعتقادات مذهبی در نظر مؤمنان خرافی می‌نمایند و احکام دین سدّ راه پیشرفت اجتماعی. در مقابل، ارباب دین بمنظور حفظ قدرت خویش از اعتقادات عتیقه دفاع می‌کنند و عدم رعایت موازین دینی، دگراندیشی و یا گرایش پیروان به دیگر ادیان را کیفر می‌دهند. در چنین برهه‌هایی دین عامل بزرگترین جنایت‌ها و خونین‌ترین رویدادهایی شده است که تاریخ بخاطر دارد. در این باره قابل توجه است که دستگاه تفتیش عقاید در اروپا، نه در تمامی دوران قرون وسطا، بلکه تازه در اواخر این دوران برپا شد و واکنش کلیسا بود در مقابله با افکار نوین در دوران نوزایی.

دومین تحول تاریخی در اروپای قرن ۱۶م. رخ داد و زمینهٔ آن به کمک رفرم مذهبی لوتر فراهم آمده بود. در نتیجهٔ پیدایش پروتستانسیسم قدرت کلیسای کاتولیک دو پاره گشت و اروپا در دریای خونی از جنگ‌های مذهبی فرو رفت. اما پس از آنکه "جنگ‌های سی ساله" به پیروزی هیچیک از دو طرف نیانجامید، آنان ناچار به "صلح وستفالی" (۱۶۴۸م) تن دادند؛ حق حیات یکدیگر را به رسمیت شناختند و باعث زاده شدن پدیده‌ای نو در تاریخ جهان گشتند و آن آزادی انتخاب مذهب بود. تأمین آزادی انتخاب میان دو مذهب مسیحی کافی بود تا بتدریج "قوهٔ تشخیص" اروپاییان از دیگر جهانیان فراتر رود. هر دو کلیسای کاتولیک و پروتستان نیز ناگزیر کوشیدند در طی روندی پیچیده، افتان و خیزان در "دگم"ها تجدید نظر کنند و خود را به سطح قوهٔ تشخیص پیروان رشد دهند. در پنج سده‌ای که این روند به طول انجامید زندگی اروپایی و بازتابش در مسیحیت تحولی بنیانی یافت. چنانکه مسیحیت در سده‌های گذشته پایه پای رشد قوهٔ تشخیص اروپاییان دگرگون شده و خود را با شیوهٔ زندگی و ارزشهای جوامع مدرن هماهنگ ساخته است. تا بدانجا که همین چندی پیش پاپ فرانسیس اعلام کرد که: "کلیسا دیگر به وجود جهنم باور ندارد، زیرا وجودش مخالف محبت خدا به بشر است!..." (۴)

بنابراین در پاسخ پرسش بالا می‌توان گفت، اگر دین از رشد قوهٔ تشخیص پیروان جلوگیری، عامل درجا زدن در قهقرای عقب ماندگی است. اما اگر بتواند خود را با جامعه و سطح رشدش هماهنگ سازد خواهد توانست در کنار دانش، هنر و فلسفه از نقش شایسته‌ای برخوردار باشد. (۵) مشکل اصلی در این میان اینستکه چگونه دین می‌تواند نقش عوض کند و از "بلا" به نیکویی تغییر ماهیت دهد؟ پژوهش‌های علمی و تجربهٔ اروپاییان نشان داده است که درست به سبب تأثیر ریشه‌ای دین در شکل‌گیری قوهٔ تشخیص فرد و جامعه چنین تغییری در گرو دگرگونی بنیادین ادیان قرون وسطایی و حرکت در جهت "خلاف آمد عادت" (حافظ) است.

چون از این دیدگاه به جوامع عقب مانده بنگریم آنها را در سده‌های گذشته همچنان زیر سلطهٔ ادیان قرون وسطایی در فقر معنوی می‌یابیم. بویژه "جهان اسلام" حتی پس از برخورد با مظاهر مدنیت جدید نیز بجای کوشش برای جبران عقب ماندگی همچنان خواب "عظمتی" را می‌بیند که روزگاری به ضرب شمشیر بدست آورده بود! ایرانیان تا بحال به دو موج بلند کوشیده‌اند مذهب‌زدگی قرون وسطایی را دگرگون سازند:

نخستین موج با پیدایش رفرم مذهبی بابی برخاست که پدیدآورنده‌اش جوانی ۲۵ ساله از شیراز بود. او با اعلام نسخ و فسخ اسلام بنیانگذار آیینی شد که عناصر ایرانی را جایگزین عناصر اسلامی (تقویم، قبله، نماز، روزه...) می‌کرد. با آنکه باب از هر نظر از لوتر که "جرئت نکرد مدعی آوردن دین جدید و نسخ مسیحیت گردد..." (۶) برتر و قاطع‌تر بود، بابیان نتوانستند به روندی دامن زنند که در اروپا بپاخاست.

جنبش بابی به سرعت با چنان استقبالی روبرو شد که شمار پیروانش در ایران نیمه قرن نوزدهم با چند میلیون جمعیت بزودی به صد هزار رسید (۷) و "...توده‌های مسلمان بی آنکه سطری از نوشته‌های او را خوانده باشند، از همه ولایات سربرکشیدند..." (۸) با اینهمه بابیان نتوانستند، مانند پروتستانها، به پایگاهی در برابر قدرت مذهب حاکم دست یابند، زیرا برخلاف اروپا که بخشی از حاکمیت سیاسی از آنان پشتیبانی کرد، در ایران "ارباب دین و دولت" متحداً بر بابیان تاختند و با کشتار بیش از ده هزار تن آنان را به خاک و خون کشیدند. این شکست به روندی کاملاً مخالف با روند تاریخ در اروپا دامن زد. برخلاف اروپا که نفوذ کلیسا رو به ضعف نهاد، در ایران ملایان، سرمست از پیروزی بر بابیان، در نیم قرن حکومت ناصری فرصت یافتند تا سلطه خود بر جامعه را مستحکم سازند و "قوة تشخیص" مردمان را در آستانه ورود به دنیای جدید در سایه تاریک‌اندیشی خود رنجور نگاه دارند. موج دوم موجی بود که در دهه بیست با پیدایش جنبش "چپ" در جامعه ایران برآمد. این موج نیز هرچند به سرعتی شگرف جامعه را درنوردید، اما نه به شدت موج نخست بود و نه به ژرفی آن رسید. پایگاهش نسل جوانی بود که در آموزشگاه‌های رضاشاهی با دانش‌های نوین آشنا شده بود و تصور می‌کرد بدون تحول در مختصات ذهن کهن، می‌توان پذیرای افکار نوین بود. از اینرو با طفره رفتن از برخورد با مذهب حاکم سنگ بنایی را کج گذاشت که شکستش پیشاپیش رقم خورده بود. اگر مبارزان "چپ" واقعاً آن بودند که ادعا می‌کردند می‌بایست در همان جبهه‌ای می‌جنگیدند که بابیان جنگیده بودند و ناگزیر با چنین واکنش‌هایی روبرو می‌شدند:

"سیدی در اردبیل (یا در نزدیکیهای آن) بنام میرخاص، برعلیه حزب توده برخاسته و آنها را تکفیر کرده و مردم را بکشتن‌شان تحریص نموده، زنها را بنام ارتداد شوهرانشان، از آنها جدا گردانیده بشوهر دیگر داده..." (۹)

اما آنان بسرعت جبهه عوض کردند و به هر کاری دست زدند تا به ملایان بفهمانند نه تنها با "عقاید توده‌ها" مشکلی ندارند، بلکه در خدمت "مبارزه" ملایان با حکومت خواهند بود. کسروی در این باره نوشت:

"..هنگامیکه آقاحسین قمی را .. برای تقویت ارتجاع به ایران می‌آوردند در روزنامه خود تجلیل بی‌اندازه از او نمودید .. آقاحسین قمی کسی بود که در زمان رضاشاه در موقع رفع حجاب از زنها مخالفت نشان داده و یا دستور دولت از ایران بیرون رانده شده بود و در این هنگام آورده می‌شد که به دستگیری او دوباره زنها به حجاب بازگردند و باز اوقاف بدست ملایان سپرده شود..." (۱۰)

جالب است که بزودی در این راه چنان موفق شدند که گویا "در مواردی (از جمله در مشهد) عمامه‌بسرانی منبر خود را در اختیار "مبلغان توده‌ای" قرار دادند" (۱۱)

(۱) اشاره به عبارت "بلای جنگ" در قصیده "جغد جنگ" از ملک‌الشعرا بهار.

(۲) حتی کسی مانند آگوست کنت (۱۸۵۷-۱۷۹۸م.) را باید از زمره چنین اندیشمندان شمرد.

(۳) امیل دورکیم، صور بنیانی حیات دینی، ترجمه باقر پرهام، نشر مرکز، ص ۲۷

(۴) III. Vatikanus: پاپ خطاب به ۲۶۶ اسقف در رُم ادامه داد: "حقیقت دین قابلیت تغییر و پیشرفت دارد، بطوری که امروزه از نظر کلیسا نه تنها پیروان دیگر ادیان، بلکه حتی بی‌خدایان نیکرفتار نیز شامل مهر ایزدی هستند، زیرا خدا دوست پرمهر بشر است و نه داور او..."

(۵) ر.ک.: فاضل غیبی، فلسفه مدرن و ایران، نشر پیام، ۱۳۹۰، ص ۲۷۲ - ۲۶۸

(۶) محمد رضا فشاهی، ر.ک.: دلارام مشهوری، رگ تاک، خاوران، ج ۱، ص ۱۸۳

(۷) امیرکبیر به سفیر روس، همانجا، ص ۲۶۱ (۸) هما ناطق، همانجا، ص ۱۸۴

(۹) احمد کسروی، سرنوشت ایران چه خواهد بود، ۱۳۲۴، تهران، اردیبهشت، ص ۲۵ (۱۰) همانجا، ص ۱۴

(۱۱) دلارام مشهوری، رگ تاک، خاوران، ج ۲، ص ۲۸۴

حرف های روحانی را باور کنیم یا قاضی صلواتی؟



فرشته قاضی

[f.ghazi\(at\)roozonline.com](mailto:f.ghazi@roozonline.com)

حسین میردامادی، پدر سراج الدین میردامادی که از روز شنبه در بازداشت به سر می برد می گوید که به هیچ عنوان برای آزادی فرزندش از رهبر جمهوری اسلامی درخواستی نخواهد کرد.

او که دایی آیت الله خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی است می گوید سالهاست ارتباطی با خواهر زاده اش ندارد و: "احتیاجی هم به ایشان ندارم و زندگی ساده خودم را دارم. پسر هم مسئولیت کارهایش برعهده خودش است و هیچ جرمی



مرتکب نشده. اصلا سراج هم توقع ندارد من به شخص آقای خامنه ای رو ببندازم. اما نکته مهم این است که ما با این نسبت نزدیک مان این شرایط مان است، وای به مردمی که چنین نسبتی ندارند و چقدر فشار و ظلم و ستم بر آنها زیادتیر است."

آقای میردامادی می گوید که فرزندش به دلیل حسن نیتی که داشت فریب صحبت ها و وعده های مسئولین برای بازگشت ایرانیان خارج از کشور را خورد: "یک کمی هم عجله کرد و اولین ایرانی بود که در زمان تنفیذ آقای روحانی آمد. قاضی صلواتی تهدید کرده و به سراج گفته با تو چنان رفتاری می کنیم که هیچ کدام از ایرانیان هوس آمدن به ایران را نکنند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. ما حرف های آقای روحانی را باور کنیم یا حرف های قاضی صلواتی را؟"

به گفته او، سراج میردامادی تحت فشار بوده که از میرحسین موسوی و مهدی کروبی اعلام برائت کند اما او حاضر به کوتاه آمدن از مواضع اش نشده است.

سید سراج الدین میردامادی، روزنامه نگار، فعال سیاسی اصلاح طلب، عضو سابق شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت و معاون ستاد انتخاباتی وزارت کشور در دولت سید محمد خاتمی است. او که ۹ ماه پیش از فرانسه به ایران بازگشت، پس از بازجویی های مکرر روز شنبه بازداشت شد. آقای میردامادی پسردایی آیت الله خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی است. پدرش در مصاحبه با "روز" می گوید که از روز شنبه که فرزندش بازداشت شده هیچ خبری از او و وضعیت او ندارد: "متأسفانه از شنبه که رفت دادسرای قوه قضائیه، آنجا او را نگه داشتند و خبری از ایشان نشد. ما مشهد هستیم و وکیل اش که مراجعه کرده گفته اند بازداشت موقت شده تا پرونده اش تکمیل شود و بفرستیم دادگاه. حتی نمی دانیم کدام بند است. به برادر خانم و خواهر خانم اش هم که برای پی گیری رفته اند جواب درستی نداده اند. حتی وکیل ایشان را هم به دادگاه راه نداده اند. ببینید اوضاع به چه شکلی است که وکیل ایشان رفته از قاضی بپرسد که قضیه چه است حتی راهش نداده اند و فقط گفته اند ایشان بازداشت است."

او توضیح می دهد: "سراج ۹ ماه است که برگشته ایران و در این ۹ ماه همین طور سرگردان است. اطلاعات مشهد بازجویی های خیلی طولانی از ایشان داشت و همین طور اطلاعات تهران و دادسرای قوه قضائیه. از اینها گذشته سپاه خیلی ایشان را اذیت کرد. می دانید که شیوه سپاه این است که شدت عمل نشان می دهد و خیلی خشونت اعمال می کند و می خواهد پرونده سازی کند و بر اتهامات ایشان بیفزاید. بیشتر به اتهام تباری علیه نظام گیر داده اند و نمی خواهند اتهام یا حکم سبکی باشد، می خواهند حکم سنگین تری به ایشان بدهند. اصلا شیوه

کار سپاه این است. خلاصه ایشان گرفتار این برنامه شده. اشتباه هم کرد آمد ایران و خیلی ذوق زده شد با آمدن دولت روحانی و فکر کرد فضای آرامی بر کشور حاکم است. جرمی هم مرتکب نشده اما آمد و گرفتار شد. الان ۹ ماه است که همسر و بچه اش در فرانسه هستند. خود ایشان هم بیشتر مشهود بود و برای بازجویی ها به تهران می رفت. ما هنوز حتی نمی دانیم کدام بند است البته گفته اند موقت است تا وقتی که پرونده اش تکمیل شود و بفرستند دادگاه. ولی کارهای دستگاه هیچ حسابی ندارد."

حسین میردامادی از تبلیغ علیه نظام و اجتماع و تبانی به قصد ضربه زدن به امنیت کشور به عنوان اتهاماتی نام می برد که به پسرش منتسب شده: "اتهامات دروغی سپاه به ایشان بسته، گفته که ایشان فرار کرده در حالی که ایشان قانونا وارد ایران شد و نامه ای از رادیو زمانه داشت که به عنوان خبرنگار آمد و در همان درگیری های سال ۸۸ خود اطلاعات و وزارت ارشاد به ایشان گفت برو. ایشان هم قانونی رفت. همه این شایعات که می گویند ایشان فرار کرد اصلا درست نیست. نه جرمی مرتکب شده بود نه چیزی. مثل همه خبرنگارها آمد، قانونی در انتخابات هم شرکت کرد و رفت. یک نیروی فعالی است و راحت و آزاد مصاحبه کرده، می خواهند بفهمند این مصاحبه ها چی بوده، چه کسی تحریک اش کرده و چه کسی با او همکاری کرده و... می خواهند اطلاعات بگیرند، بعد بر اساس اطلاعاتی که از خودش می خواهند بگیرند، جرم اش را سنگین تر بکنند که بکشد کنار و نیروی مطابق میل آنها و تسلیم آنها باشد. اما او می گوید روزنامه نگار است و روزنامه نگار کارش انتقاد است و اگر چیزی برخلاف قانون ببیند انتقاد می کند. چیزی برخلاف قانون هم نکرده. اما آنها می خواهند به طور کلی ایشان را از مسائل سیاسی جدا کنند و مهر سکوت بر لبش بزنند و هیچ اظهار نظری نکنند اما ایشان حاضر به تسلیم شدن نیست."

او توضیح می دهد: "اول اتهام تبلیغ علیه نظام زدند که حکم اش یک سال است. سپاه نپسندیده و گفته این برای سراج کم است و در بازجویی ها به زور خواسته از ایشان مطالبی در بیاورد که تو در تجمعات در خارج از کشور شرکت کرده ای. او به کشورهای زیادی سفر داشته، به این عنوان اجتماع علیه امنیت کشور داده اند و آن را تبانی علیه نظام گرفته اند که حکم اش سنگین تر است. تبلیغات علیه نظام را دادسرا قبول کرده و گفته بود که اقدام علیه امنیت و براندازی به تو نمی خورد. این را قاضی اش رسماً گفته بود؛ در دادسرا، یعنی آقای خورشیدی، اما گفته بود که نظرهایی را درباره تو باید سپاه بدهد. سپاه هم که دنبال سخت گیری و خشونت بیشتر است اتهام شدیدتری وارد کرده که تو اجتماع و تبانی علیه نظام کرده ای و این اتهام را بر اتهام قبلی افزوده اند. من کفیل ایشان بودم که آمده اند کفالت را به قرار بازداشت موقت تبدیل کرده اند. ایشان ۹ ماه است سرگردان است و هر موقع هم خواسته اند سر ساعت خود را رسانده و معرفی کرده. دلیل ندارد ایشان را زندانی کنند. کارهایشان اساس درستی ندارد."

آقای میردامادی با اشاره به وعده های حسن روحانی، رئیس جمهوری اسلامی و همچنین وزیر اطلاعات و سایر مسئولان مبنی بر بازگشت ایرانیان خارج از کشور می گوید: "ایشان روی حسن نیتی که داشت فریب همین صحبت ها و وعده ها را خورد. یک کمی هم عجله کرد و اولین ایرانی بود که در زمان تنفیذ آقای روحانی آمد. یک مقدار عجله کرد و با کسی مشورت نکرد، حرف ما را هم گوش نکرد. همه هم ایرادشان به آقای روحانی همین است که آقای روحانی شما که می گوئید ایرانی ها آزاد هستند و بیایند کشورشان، این یک نمونه است. هیچ کار خلافی هم مرتکب نشده، به کشورش علاقه مند است، در انتخابات شرکت کرده، در مصاحبه ها در خارج از کشور هم مدام ابراز امیدواری می کرد و بعد از آمدن دولت روحانی می گفت فضای باز سیاسی باز شده و انشاءالله همه چیز درست می شود و.. یک خبرنگاری با این امید و این احساسات سالم وارد کشور می شود ببینید چه می کنند. آقای روحانی هم قضایا را می داند و هیچ کاری هم از او ساخته نیست. جالب اینکه در دولت اصلاً معلوم نیست تصمیم گیرنده چه کسی است: سپاه، اداره اطلاعات را اصلاً قبول ندارد، اطلاعات، سپاه را قبول ندارد و هر کجا هم رفته ۲۰۰-۳۰۰ صفحه بازجویی پر کرده."

او معتقد است که با برخورد با فرزندش می خواهند به ایرانیان خارج از کشور پیام بدهند که به ایران بازنگردند: "قاضی صلواتی که خیلی تند و خشن رفتار می کند سراج را چنین تهدیدی کرده و گفته با تو چنان رفتاری می کنیم که هیچ کدام از ایرانیان هوس آمدن به ایران را نکنند. این حرفی بوده که قاضی صلواتی رسماً به ایشان گفته. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. ما حرف های آقای روحانی را باور کنیم یا حرف های قاضی صلواتی را؟ چرا قاضی صلواتی که یک قاضی خشنی است باید سر کار باشد و چنین تهدیدی کند؟ این دوپهلوی است، از این طرف آقای روحانی حرف های خوب می زند و می گوید که ایرانیان بیایند و از آن طرف قضایی سر کار هستند که نشان می دهد دستگاههای امنیتی هیچ همراه با سیاست های دولت آقای روحانی نیستند."

حسن روحانی در وعده های انتخاباتی خود از آزادی زندانیان سیاسی و رفع حصر از رهبران جنبش سبز سخن گفته بود اما با گذشت ۹ ماه از روی کار آمدن دولت او این وعده ها تحقق نیافته و در مقابل تعداد دیگری بر خیل زندانیان سیاسی افزوده شده. حسین میردامادی می گوید: "پیدا است که وعده های آقای روحانی اصلاً اجرا نمی شود. ایشان اختیاراتش محدود است. درباره همین حصر آقای کروبی و میرحسین چقدر موج علیه این حصر است و چقدر نامه نوشتند و چقدر از آقای روحانی خواستند حصر را بردارند. خودش هم می خواهد اینکار را بکند اما دست ایشان نیست، سپاه برای خودش عمل می کند. هیچ کدام از وعده های آقای روحانی در این زمینه ها عمل نمی شود. همه مطرح می کنند که چی شد وعده های آقای روحانی که ایرانیان بیایند و زندانیان سیاسی کمتر شود و... یا حرف هایی که آقای هاشمی در نماز جمعه زد که زندانیان آزاد شوند و... جز انتقاد که کاری نکرده اند. معلوم است که ایشان قدرت و توان ندارد و یواش یواش دارد روشن می شود. آقای روحانی خودش آدم خوبی است و دوست هم دارد که چنین برنامه هایی را اجرا کند ولیکن در اختیار او نیست، اینجا حساب دولت در دولت است و اصلاً معلوم نیست تصمیم گیرنده کیست. حرف اول را اطلاعات سپاه می زند."

به گفته او پرونده سازی علیه سراج میردامادی از زمان دولت محمود احمدی نژاد شروع شده: "ظاهراً وقتی ایشان از ایران رفت مصاحبه ای با بی بی سی و زمانه داشت و.. همه را ضبط کرده و برایش پرونده سازی کرده اند. بعد قرار ممنوع الخروجی برای ایشان صادر کردند جالب اینکه ایشان ایران نبود که ممنوع الخروجش کردند و در خانه اش هم فرستادند. ما هم به او گفتیم تو ممنوع الخروجی ایران نیا. گفت من کاری نکرده ام و نمی توانم با کشورم قطع ارتباط کنم. این زمان احمدی نژاد و قبل از انتخابات بود. وکیل گرفتیم و هیچ جوابی ندادند، گفتند اطلاعات به ما گفته و ما مامور اجرای دستور وزارت اطلاعات هستیم. این پرونده از همان زمان ادامه دارد."

پدر سراج میردامادی می افزاید: "حالا هم گفته اند با چه ماموریت و هدفی برگشتی ایران؟! ایشان هم گفته من ایرانی هستم به کشورم علاقه دارم کار غیرقانونی نکرده ام در مصاحبه هایم خط قرمزها را رعایت کرده ام و یک تحلیل گر سیاسی و روزنامه نگار هستم. قویا جواب شان را اینطور داده. درباره انتخابات هم سؤال کرده اند، گفته من زمانی خودم معاون ستاد انتخابات بودم و با دلایل متقن ثابت می کنم که تخلف شده. با دلیل جواب داده و هر چی از او خواسته اند که بیاید و میرحسین موسوی را محکوم بکند حاضر نشده و گفته از مواضع خودم چون معتقدم حاضر نیستم کوتاه بیایم. این شدت عمل با ایشان هم به خاطر این است که از مواضع خودش کوتاه نیامده."

به گفته او بیشترین فشار روی آقای میردامادی در جهت ابراز برائت از میرحسین موسوی و مهدی کروبی است: "سه سال است که اینها را در حصر قرار داده اند، حالا کسی را که بازداشت می کنند می گویند بیا از اینها اعلام برائت کن! جالب این است که افراد زیادی امثال علی مطهری که در نماینده ها شجاعت بیشتری دارد می گویند که عنوان سران فتنه در مورد این ها اصلاً صادق نیست. نه فتنه ای کرده اند نه سران فتنه هستند. نسبت به انتخابات اعتراض دارند و این دلیل بر سران فتنه بودن نمی شود. الان هم بیشتر روی سراج فشارشان این است که بیا از میرحسین و کروبی اعلام برائت کن و محکوم شان کن، او هم حاضر نشده."

آقای میردامادی، انتقاد از آیت الله خامنه ای را یکی از دلایل فشار سپاه بر فرزندش می داند و می گوید: "اگر انتقادی بوده، انتقاد سالم بوده. رهبری هم مثل هر انسان دیگری است مگر معصوم است که از او انتقاد نشود؟ وقتی حضرت امیر می گوید فکر نکنید من از خطا دور هستم. عین کلام حضرت امیر است وقتی معصومی می گوید فکر نکنید من از خطا مبرا هستم و هر نظری دارید بگویید. خب معلوم است آقای خامنه ای معصوم نیست و انتقاد هم به ایشان زیاد وارد است. انتقاد کردن دلیل بر تضعیف نیست. اینها عناوین را عوض می کنند. سراج یک تحلیل گر سیاسی است و از ایشان هم انتقاد کرده. مگر دلیل می شود که هر آدمی انتقاد کرد بگیرند بیندازند زندان که چرا انتقاد کردی؟"

از آقای میردامادی سؤال می کنم: با توجه به نسبت نزدیکی که با رهبری دارید آیا ایشان در جریان این مسائل است؟ می گوید: "بله در جریان همه چیز هستند. البته این نسبت فامیلی ما هیچ ربطی ندارد و شاید هم می خواهند فشار بیشتر بیاورند تا دیگران حساب کار دست شان بیاید. اتفاقا در خانه همین صحبت بود که با این نسبت نزدیک وقتی این ستم و ظلم نسبت به بچه ام می شود و کاری از دست مان ساخته نیست وای به حال دیگران. پسر من جانباز هم است ۳۰ درصد جانباز است و ترکش در بدنش است، اتفاقا خود اطلاعات مشهد وقتی فهمید که ترکش بزرگی در ستون فقرات ایشان است گفته بود حاضریم سفارش کنیم درصد جانبازی ات را بیشتر کنند. اما متأسفانه نه جانبازی را در نظر می گیرند نه چیزی."

او می گوید که از رهبر جمهوری اسلامی هیچ درخواستی در خصوص فرزندش نخواهد کرد: "من آدمی نیستم که بروم در خانه ایشان و رو بیندازم. نه من اصلا چنین نمی کنم معتقدم باید طبق قانون عمل شود اگر کشور قانون دارد. من سالهاست به ملاقات ایشان نرفته ام چون کاری با ایشان ندارم. من سالهاست با ایشان اصلا ارتباط ندارم. البته قبلا می رفتم ولی می دیدم از طرف ایشان هیچ انعطافی نشان داده نمی شود با اینکه من از ایشان بزرگتر هستم و از نظر حوزوی هم من جلوتر از ایشان بودم. وقتی می بینم این موقعیت ها ایشان را در موقعیتی قرار داده که تحویل نمی گیرد و کم اعتنایی می کند دلیلی ندارد بروم. اتفاقا خود برادر کوچک تر ایشان سید هادی هم می گوید که حق با شما است. وقتی می بینم طرف نسبت به ما انعطافی نشان نمی دهد و محبتی ندارد من هم فاصله گرفتم. البته مادر سراج می گوید که برو در خانه ایشان و بگو بچه را آزاد کنند گفتم من اصلا چنین کاری نمی کنم من رو نمی اندازم. به بچه ام هم گفته ام که کارت را قانونی انجام بده و هیچ روی وابستگی ما حساب نکن. خودش هم می داند. البته شاید اگر بروم در خانه ایشان مثلا اتفاقی بیفتد اما من آدمی نیستم که بروم. احتیاجی هم به ایشان ندارم و زندگی ساده خودم را دارم. پسر هم جرمی مرتکب نشده. او مسئولیت کارهایش برعهده خودش است. اصلا سراج هم توقع ندارد من به شخص آقای خامنه ای رو بیندازم."

او می افزاید: "سراج با آقا هادی خیلی نزدیک است ولی خود آقا هادی هم وضعیتی شبیه وضعیت من دارد، رابطه او هم با برادرش رابطه خوبی نیست و چند سال است پیش برادرش نرفته. وقتی هم ارتباطی نیست اختیارات و نفوذی هم نیست. دستگاههای امنیتی همه زیر چتر رهبری کار می کنند و ایشان هم نفوذی ندارد."

آقای میردامادی در پایان می گوید: "ما امیدواریم کمی فضای سالمی در کشور حاکم شود و آقای روحانی هم اختیاراتی داشته باشد. ما کانالی به وزیر اطلاعات زدیم ایشان گفته از دست من خارج است. وزیر اطلاعات با خواهر زاده من هم درس و رفیق بود. گفته متأسفانه کاری از دست من ساخته نیست. اینها همه حالت خیمه شب بازی است، وزیر اطلاعات ما قدرتی ندارد به جای اینکه وزیر بتواند دخالتی بکند چنین اختیاراتی ندارد و فقط یک دکور است وزیر اطلاعات. متأسفانه نکته مهم این است که ما با این ارتباط نزدیک مان این شرایط ما است و وای به مردمی که چنین ارتباطی نداشته باشند و چقدر فشار و ظلم و ستم بر آنها زیادتر است."

هویت سیال دینی ما و مفهوم مشترک "نور"

مجید فرهنگ

مدخلی بر استحاله دینی ما در فراز و نشیب تاریخ

در مرزهای خارج از ایران، عمدتاً، هرگاه که نام ایران برده می شود، بی درنگ، در ذهن مخاطب سرزمینی اسلامی ترسیم می شود. این تصویر را با مقداری مسامحه می توان به مرزهای داخلی ایران نیز تعمیم داد. ما معمولاً در محاورات و گفتگوهای روزمره خود مخاطبان خود را به طور پیشینی مسلمان فرض می کنیم، و بر این باوریم که در سرزمینی اسلامی زندگی می کنیم. طبیعتاً این طرز نگاه و تفکر نمی تواند اشتباه باشد. چرا که اندکی بیش از ۱۴۰۰ سال است که اسلام در سرزمین ایران ریشه دوانده، و از سوی دیگر آخرین حکومت ایران، یعنی نظام جمهوری اسلامی، داعیه مسلمانی و دینی دارد. با این حال، اگر ما از نظام سیاسی موجود و تاریخ رسمی ۱۴۰۰ ساله عبور کنیم؛



و افزون بر آن در درون این تاریخ ۱۴۰۰ ساله کاوش بکنیم؛ آیا می توانیم بگوییم که هویت دینی ایرانیان، هویتی منحصر به اسلام و تاریخ بسط و تکامل این دین در ایران است؟

این نوشته بنا بر پرسش فوق دو هدف عمده را دنبال می کند: یکی معرفی ادیان ایرانی و دیگری پیدا کردن و نشان دادن تکیه گاه و معنایی مشترک و مرکزی در میان تمامی این ادیان. به تعبیر دیگر با این رویکرد ما قصد داریم نشان دهیم که هویت دینی ایرانیان تا چه اندازه سیال است، و در این سیالیت کدام جوهر ثابتی وجود دارد که ما می توانیم به آن تکیه کنیم. البته، افزون بر این دو هدف اصلی به مسئله دیگری نیز کم و بیش اشاره خواهیم داشت. این مسئله باز می گردد به زایش ادیان جدید از دل "ادیان مادر".

* * *

به طور معمول، تاریخ ایران به دو بخش ایران پیش از اسلام و ایران پس از اسلام تقسیم می شود. از منظر دینی نماینده و دین اعلم ایران باستان، دین زرتشت است که بیشتر خود را در قالب مزدایی گری نشان می دهد (ایران مزدایی)؛ و نماینده و دین اعلم ایران پس از اسلام، دین اسلام است که بیشتر خود را در قالب شیعی گری جلوه گر می سازد (ایران شیعی). این دو دین را که در واقع دو قطب دینی بزرگ ایران را تشکیل می دهند ما به اصطلاح "ادیان مادر" می نامیم. این ادیان مادر با وجود تفاوتی که از لحاظ خاستگاه، زبان دینی، کتاب مقدس، پیامبر و حتی در فهم از مفهوم خدا با یک دیگر دارند، از لحاظ اجتماعی و تاریخی دارای دو خصوصیت مشترک اند: ۱. هر دو دین به نوعی با ملی گرایی ایرانی پیوند ناگسستنی دارند. ۲. هر دو دین مادر و آبستن دو دین انقلابی با داعیه جهانشمولی (در سنت ایران مزدایی، مانویان و مزدکیان؛ و در سنت ایران شیعی بابیان و بهائیان) هستند.

* * *

در خصوص تاریخ ولادت زرتشتیت، پیامبر ایرانی، اختلافات فراوانی میان محققان این حوزه وجود دارد. اما قول شایع بر این است که او زاده قرن ششم پیش از میلاد مسیح است. دین زرتشت هم به لحاظ مفاهیم دینی و هم به لحاظ سبقه و سابقه زبانی پیوندهای فراوانی با سنت ودائی و

سانسکریت در هند دارد. از منظر مفاهیم دینی بسیاری از مفاهیم زرتشتی را می توان در سنت ودائی بازشنایی کرد و از نظر سبقه و سابقه زمانی با سنت سانسکریت همین بس که اکنون پس از گذشت قرن ها و رخداد حوادث گوناگون، هنوز ۳۵ درصد از ریشه کلمات فارسی امروزی را می توان در زبان سانسکریت واکاوی کرد.

دین زرتشت به طور کلی دینی تباری است و این دین در دوران ساسانیان به وجه قالب ملی گرایی ایرانیان در تقابل با مسیحیت رومیان و احتمالاً پاگانسیم اعراب دوره جاهلی و همین طور باور دینی هندیان، تبدیل شد. با این حال در درون تاریخ ساسانی و ملی گرایی دین زرتشت به عنوان دین قالب، سه دین "میانه"^[ii]، یعنی سه دین یهودیت، صابئین مندائی و مسیحیت نسطوری با وجود مشکلاتی که در راه تبلیغ دین خود داشتند، هم به حیات خویش ادامه می دادند، و هم این که گاه میان دربار ساسانی و دربار روم میانجگری می کردند.^[iii]

به هر تقدیر اگر ما فعلاً این "ادیان میانه" را در پراتر بگذاریم و به وجه دیگری از حوادث دینی در عصر ساسانی بنگریم می بینیم که درست از دل ساختار دینی ملی گرایی زرتشتی دو دین با رویکرد انقلابی و داعیه جهانشمولی متولد می شوند: دین مانی و دین مزدک. این دو دین، سه خصیصه مشترک دارند: هر دو دین پیوندهایی با دین زرتشت دارند. هر دو دین برخلاف دین زرتشت که وجه ای تباری و ملی دارد، وجه و داعیه جهانشمولی دارند. هر دو دین داعیه اصلاح دینی و اجتماعی دارند. به تعبیر دیگر دو "دین انقلابی"^[iv] درست است که خود را ذاتاً دینی جدید معرفی می کنند و حتی برای خود کتاب مقدس و ساختار متافزیکتی جدید تعریف می کنند، اما آن ها بیش از هر چیز دغدغه اصلاح اوضاع نابسامان اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دارند.

در این جا توجه به یک نکته ضروری است. چنان که آمد در عصر ساسانی ما به طور کلی با سه "دین میانه" و دو "دین انقلابی" مواجه هستیم. اما آن سه "دین میانه" با وجودی که آن شرایط نابسامان مورد توجه "ادیان انقلابی" را می دیدند و حتی گاه برحسب اعتقاد به دین خویش زیر شکنجه کشته می شدند^[iv]، هرگز گام به سوی یک انقلاب و اصلاح دینی برداشتند؛ بلکه رویکرد آنان به نوعی مدارا با حکومت و یافتن پایگاه های جدید در سرزمین های دیگر بود.^[v] اما در مقابل این "ادیان میانه" که هم ریشه کهن دینی داشتند و هم این که خاستگاه اصلیشان متعلق به سرزمین های دیگر بود، دو "دین انقلابی" مانی و مزدک ظهور خود را از همان ابتدا در مواجهه و در تقابل با ساختار و ارکان "دین مادر" تعریف می کردند. گویی تقدیر تاریخ ایران این گونه است که انقلابات و اصلاحات همیشه با ظهور دینی جدید پیوند بخورد.

متأسفانه در خصوص دین مزدک اطلاعات کافی و دقیقی وجود ندارد. اما همین قدر می دانیم که وی از روحانیون زرتشتی بوده که تحت تاثیر حرکت و جنبش مانویان برای اصلاح امور اجتماعی ادعای پیامبری کرد. اما در مقابل مزدکیان، هم اطلاعات ما راجع به مانویان بیشتر است و هم این که می دانیم که دین مانی از زمان ظهور تا قرن نوزدهم میلادی از غربی ترین نقاط اروپا تا شرقی ترین نقاط چین را تحت سیطره و تاثیر خود قرار داد بود. هم مانی و هم مزدک در عین حال که از مفاهیم اصلی دینی زرتشتی، به خصوص دو مفهوم محوری نور و ظلمت، بهره می جستند، قصد داشتند تا وضع آشفته و رو به زوال امپراتوری ساسانی را سامان دهند و اوضاع اجتماعی و سیاسی را نظم بخشند. با این حال به جهت حضور دین جدید اسلام به ایران مانویت از ایران رخت بر بست اما تا دو-سه قرن اخیر به حیات خود در چین ادامه داد.

چنان که می دانیم موطن اسلام، شبه جزیره عربستان است. متن مقدسش قرآن و خدای قادرش الله است. زبانش عربی است و بسیاری از مفاهیم دینیش در ساختار فرهنگی شبه جزیره عربستان شکل گرفته است. این دین پس از حمله به مرزهای امپراتوری ساسانی وارد ایران شد و در مدت کوتاهی توانست خود را به عنوان دین جدید و اصلی ایرانیان بشناساند. به عبارت دیگر این دین نه تنها بر امپراتوری ساسانی غلبه کرد، بلکه موجب غلبه الله بر اهورامزدا نیز شد. اسلام از زمان پایگیری در ایران رفته رفته به دین اول و اصلی ایران بدل شد و حضورش را تا ابد در مرزهای ایران بیمه کرد. اما این دین با وجودی که دینی از بیرون بود، به تدریج ماهیت خود را با هویت ایرانی گره زد. تا جایی که نفوذ آن به ایران، تاریخ ایران را به دوران پیش و پس از اسلام تقسیم می کند. همین طور این دین با بسط و گسترش سلسله صفویه و ملی شدن مذهب

شیعه در ایران، عملاً به رکن اصلی ملی‌گرایی ایرانی نیز بدل شد. چه شاهان صفوی ماهیت درباری و دینی خود را در قالب مذهب تشیع در مقابل مذهب تسنن سلاطین عثمانی تعریف و به کار می‌گرفتند. امروز نیز فقهای شیعه در تقابل با جوامع عربی و اسلام اهل سنت آگاهانه یا ناآگاهانه بر این وجه دینی-ملی‌وقع می‌گذارند و ماهیت ایران را سرزمینی شیعی تعریف می‌کنند. بنابراین در تاریخ پس از اسلام نیز آن وجه ملی‌گرایی زرتشتی استحاله می‌یابد به وجه اسلام شیعی که از هر دو سو بعد ملی و مذهبی ایران را تعریف می‌کند. اما نکته جالب و قابل تامل در این استحاله این است که اسلام شیعی ایرانی، همچون دین زرتشت، در درون خودش از حمایت یا حمله به سه "دین میانه" یهودیت، صابئین مندائی و به طور کلی مسیحیت برخوردار است. یعنی درست همچون امپراتوری ساسانی در جایی که نیاز به آنان داشته باشد از آنان بهره می‌گیرد و در جایی که نیاز به آن نداشته باشد یا آنان را مخل ثبات و امنیت خود تشخیص دهد به سرکوب شان می‌پردازد.

علاوه بر این نکته جالب و درخور اعتنای دیگر این است که قطب یا دین مادر اسلام شیعی، همچون قطب و دین مادر دین زرتشتی، در طول حیات خود با دو "دین انقلابی" بابیت و بهائیت که داعیه جهانشمولی و اصلاح دارند مواجه می‌شود. طنز لطیف تاریخ به طرز شگرفی تکرار می‌شود: "ادیان میانه" با وجود دیدن اوضاع نابسامان دربار قاجار و کشور در پی اصلاح امور یا انقلاب و اعتراضی در مواجهه با آن نیستند؛ بلکه این بار دو "دین انقلابی" بابیت و بهائیت هستند که از درون دل "دین مادر" بیرون می‌آیند و همچون اسلاف خود، دو دین مانی و مزدک، هم در پی عرصه مفاهیم دینی خودند و هم در پی اصلاح امور کشور. این طنز شیرین و شگرف تاریخ وجه دیگری نیز دارد: همان گونه که دین مزدک کم رونق شد و در درون دین مانی مضمحل شد، بابیت نیز در درون بهائیت اضمحلال یافت. به علاوه این طنز شیرین و لطیف تاریخ در این جاست که بهائیت نیز همچون مانویت بیش از آن که در درون مرزهای ایران گسترش یابد، به مرزهای جهانی وارد شد و امروزه پیروانش از امریکا تا ژاپن را در بر می‌گیرند.

در این جا پرسشی به غایت مهم مطرح می‌شود: آیا این نوع وقایع صرفاً امری تصادفی است یا در پس این ظواهر تکیه گاهی مشترک وجود دارد؟

* * *

برای پاسخ به پرسش فوق می‌توان به دلایل متعدد جامعه‌شناختی یا تاریخی متوسل شد. اما قصد ما در این جا نوعی پدیدارشناسی دینی-اجتماعی است. یعنی می‌خواهیم نشان بدهیم که با وجود ظهور و حضور ادیان گوناگون در ایران، تکیه گاهی دینی-فلسفی در ضمیر ما ایرانیان وجود دارد که به مدد آن دست به استحاله دینی-فلسفی می‌زنیم. این مفهوم کلیدی و تکیه گاه اصلی ما مفهوم متافیزیکی و غالب "نور" است که به ضمیر جمعی ما جهت می‌دهد.

اگر ما نخستین ادیان ایرانی را دین زرتشت و آخرین آن‌ها را بهائیت بدانیم، به تعبیر دیگر مجموعه ادیان نامبرده شده را در مجموعه ای موسوم به "از اوستا تا کتاب اقدس" قرار بدهیم، در می‌یابیم که در تمامی این مجموعه مفهوم کلی و مشترک "نور" به طرز پیدا و پنهانی حاضر است. حتی جذابیت کار و محوری بودن این مفهوم زمانی بر ما آشکار می‌شود که نگاهی بی‌اندازیم به سرنوشت سه دین مانی، مسیحیت نسطوری و زرتشتی در چین. چنان که آمد برای نخستین بار مسیحیان نسطوری ایران عزم سفر به چین کردند، آنان خود را به دربار چین "نورآوران" معرفی کردند و در ترجمه‌های خود به چینی مسیحیت را "دین روشنایی" ترجمه کردند. پس از گسترش و نفوذ اسلام به ایران زرتشتیان و مانویان نیز بر همین راه رفتند و در چین دین و آئین خود را "دین روشنایی" نامیدند [۱].

از سوی دیگر صابئین مندائی، در کتاب مقدس خود "گنزا را" خداوند را مالک اعلی نور می‌نامند و همچون چهار دین زرتشت و مانی و مزدک و مسیحیت نسطوری ساختار و چارچوب دینی خود را بر اساس مفهوم نور تبیین می‌کنند. در دوران اسلامی نیز شهاب‌الدین سهروردی، فیلسوفی که به طرز زیرکانه ای به هویت ایرانی و اصل همزیستی این ادیان توجه دارد، از یک سو ساختار خلقت را با استناد به آیات قرآن بر مبنای نور ترسیم می‌کند و از سوی دیگر او نظام متافیزیکی فلسفه خود را با مفاهیم نور و فرشته‌شناسی در دیگر ادیان حاضر در ایران تطبیق

می دهد. حتی در آخرین دین ایرانی، بهائیت، نیز این نور به طرز شگرفی خود را باز می نمایاند. میرزا حسین علی نور، پیامبر بهائیت، بیش از هر چیز خود را "بهاء الله" (درخشندگی و نور خداوند) می نامند.

گویی بازی و جدال بی پایان نور و ظلمت در عالم ایرانی و ضمیر ایرانیان پایان ندارد. هرگاه که فره ایزدی دو "دین مادر" رو به افول نهاد و ایران به سوی سیاهی حرکت کرد، از مشرق عالم معنا ادیانی انقلابی برخاستند تا نور را دوباره به سرزمین ایران باز بتابانند. ما در هویت چندگانه دینی خود بیش از آن که در بند این کتاب یا آن کتاب مقدس باشیم در بند این جدال بی پایانیم و در میان تمامی این ادیان استحاله یافتیم. استحاله ای که از "اوستا" تا "کتاب اقدس" را در بر می گیرد.

[ii] مقصود از "ادیان میانه" ادیانی هستند که همواره در طول تاریخ ایران حضور داشتند و در بسط تاریخ و هویت دینی ایران و ایرانیان نقش اساسی ایفا کرده اند. همین طور این ادیان به دلیل میانجی بودنشان مفاهیم دینی را از دینی به دینی دیگر انتقال داده اند. از دیگر خصوصیات این ادیان این است که آنان جنبه های انقلابی در قیاس با "ادیان مادر" نداشته اند.

[iii] برای نمونه در سال ۶۲۹ میلادی ملکه پوران پس از جلوس بر تخت سلطنت تصمیم گرفت که صلحی قطعی میان ایران و بیزانس برقرار نماید. فرستاده او به بیزانس "کاتولیکوس یسوع یاب دوم" اسقف اعظم کلیسای نسطوری ایران بود. متأسفانه ما در خصوص این اهمیت و نقش این "ادیان میانه" در بسط تاریخ ایران پژوهش های جامع و دقیقی نداریم.

[iiii] مقصود از "ادیان انقلابی" ادیانی هستند که یک، از درون "ادیان مادر" متولد شده اند و دو، آنان نسبت به "ادیان مادر" خصوصیات انقلابی و جهانشمول دارند

[iv] معروف ترین این شکنجه ها به خصوص نسبت به مسیحیان ایران مجازات و شکنجه "نه مرگ" بود که جلاد ابتدا انگشتان دست، سپس انگشتان پا، قوزک ها، مچ ها، بازوها، زانوها، گوش ها، دماغ و بالاخره سر مسیحیان را می برید.

[v] برای نمونه در قرن هفتم اسقف اعظم کلیسای نسطوری ایران، کاتولیکوس یسوع یاب دوم، هیئتی از مسیحیان نسطوری را جهت تبلیغ انجیل و یافتن پایگاهی جدید روانه چین کرد.

[vi] در این خصوص نگاه کنید به دو اثر خواندنی از نهال تجدد: روشنایی خاموش شده، ترجمه میترا معصومی، نشر ثالث و دیگری نورآوران: تاریخ مسیحیت ایران از قرن سوم تا هفتم میلادی، ترجمه میترا معصومی، نشر علم.

فراخوان ۶۵ زندانی رجایی‌شهر: بیاید برای ایران و مردمانش دعا کنیم.

۶۵ نفر از زندانیان سالن ۱۲ زندان رجایی‌شهر با انتشار نامه‌ای از همگان درخواست کردند تا برای رفع هرگونه قهر و خشونت‌ورزی از سرزمین ایران و پرهیز از دروغ‌پردازی و نفرت‌انگیزی دعا کنند.

به گزارش کلمه زندانیان رجایی‌شهر در بخشی از این نامه ضمن ابراز امیدواری برای بارور شدن امیدهای تازه و گسترش صداقت و مهربانی در میان ایرانیان با دعوت همگانی به دعا نوشته‌اند: این بار می‌خواهیم دعا کنیم برای زنان و مردانی که به خاطر عقاید و اندیشه‌های خود در زندان به سر می‌برند برای زندانبانان آنان برای رعایت حقوق انسان‌ها.

متن کامل این نامه که در اختیار کلمه قرار گرفته به شرح زیر است:

بیایید دعا کنیم

اسقف دسموند توتو، برنده جایزه صلح نوبل، در زمان حکومت آپارتاید در آفریقای جنوبی به مناسبت خاکسپاری یکی از رهبران سیاه‌پوستان که در زندان به قتل رسیده بود در خطبه‌ای که ایراد کرد چنین گفت: برای رهبران این سرزمین دعا کنید. برای پلیس به خصوص نیروهای امنیتی و کسانی که در زندان خدمت می‌کنند دعا کنید که تشخیص بدهند زندانیان هم موجودات انسانی هستند. پیشنهاد می‌کنم برای سفیدپوستان آفریقای جنوبی هم دعا کنید.

هموطنان:

همه‌ی ما در زندگی خود چه دین باور باشیم یا نباشیم، خواه کلیمی باشیم یا مسیحی، مسلمان باشیم یا بهایی، زرتشتی باشیم یا بودائی، لحظاتی را به راز و نیاز گذرانده‌ایم. با درون خود و یا با خدای خود، گرفتاری یا بیماری، در سختی و دلتنگی برای خود یا دیگران.

و این بار می‌خواهیم دعا کنیم برای زنان و مردانی که به خاطر عقاید و اندیشه‌های خود در زندان به سر می‌برند برای زندانبانان آنان برای رعایت حقوق انسان‌ها.

همه ما در روزهای اخیر قضایای بند ۳۵۰ زندان اوین را شنیده‌ایم و بسیار تاسف خورده‌ایم. چه بر این سرزمین و مردم آن آمده است؟ چرا به جای مهر و دوستی، خشم و خشونت دیده می‌شود و جای بردباری و شکیبایی، قهر و غضب؟ بیایید دعا کنیم تا از ایران مان دروغ، خشم و نفرت رخت بربندد و جای آن صداقت، بردباری و مهربانی چهره گشاید. در خلوت خود، با خانواده خود، همسایه و هموطن خود دعا کنیم. مهم نیست دعا را به کدامین قبله می‌خوانیم. مهم نیست به فارسی می‌خوانیم یا زبان دیگری ولی بیایید دعا را خالصانه و از صمیم قلب بخوانیم. بیایید دعا را با هم و برای هم بخوانیم. دعایی

برای مدارا و بردباری. دعایی برای ایران و مردمان آن. دعایی برای بارور شدن امیدهایی تازه برای حیاتی جدید. بیا بید برای ایران دعا کنیم.

امضاکنندگان:

فرید آزموه	خالد حردانی	باتمیر شاه محمداوف	مهدی محمودیان
بهمن احمدی امویی	افشین خیرتیان	ایقان شهیدی	سعید مدنی
جعفر (شاهین) اقدامی	جمال الدین خانجانی	جمشید صادق الحسینی	زانیار مرادی
رضا انتصاری	فواد خانجانی	کیوان صمیمی	لقمان مرادی
داود ایزی	کامران رحیمیان	سیامک صدری	کامران مرتضایی
محمود بادوام	کیوان رحیمیان	فرهاد صدقی	پیام مرکزی
مسعود باستانی	سپید رضایی	شاهرخ طائف	فواد مقدم
محمد بنزاده	هوشنگ رضایی	حشمت‌الله طبرزدی	محمدعلی منصوری
عارف پیشه‌ورز	سعید رضوی فقیه	حاج کریم معروف عزیز	عادل نعیمی
بهزاد ترحمی	دیدار رئوفی	بهروز عیسی پور	عفیف نعیمی
بهروز عزیزی توکلی	شاهرخ زمانی	علیرضا فرهانی	شاهین نگاری
وحید تیرفهم	کوروش زبیری	سعید (عمر) فقیه‌پور	مصطفی نیلی
فرهمنند ثنایی	رامین زیبایی	فرهاد فهندژ	فرشید پدالاهی
شهرام چینیان	ریاض سبحانی	فواد فهندژ	ناصر یوسفی
ایرج حاتمی	سیف‌الله سگانی	کمال کاشانی	
حجت‌الله حاتمی	عزیزالله سمندری	پیمان کشفی	
ماشالله حائری	سید محمد سیف‌زاده	سعید ماسوری	

دیدار نسرين ستوده از آيت الله معصومي....

دیدار نسرين ستوده، وکیل دادگستری و فعال حقوق بشر با آیت الله معصومی تهرانی. در این دیدار که هفته گذشته صورت گرفت، نسرين ستوده ضمن تقدیر و تشکر از هدیه آیت الله تهرانی به جامعه بهائی تابلویی را که خود در دوران زندان سافته بود به ایشان تقدیم کرد.

در این جلسه که با حضور تعدادی از بهائیان و اساتید دانشگاه انجام شد، خانم ستوده با اعلام حمایت از اقدام بشردوستانه آیت الله تهرانی ابراز امیدواری کرد که حرکت های مشابه در ایران رواج یابد. وی همچنین با ابراز نگرانی از تبعیض های قومی، مذهبی و جنسیتی که از سوی مسلمان تندرو اعمال می شود، خاطر نشان کرد که لازمه رشد و تعالی جامعه، زندگی مسالمت آمیز شهروندان با اعتقادات گوناگون است. در پایان دیدار هم آیت الله تهرانی تابلویی از آثار خود را به رسم یادبود به خانم ستوده اهدا کرد.





نسرین ستوده

فاجعه ای که پنجشنبه ی سیاه بر شما رفت، اکنون به فاجعه ای ملی برای ایرانیان تبدیل شده است. فاجعه ای که بر شما روزنامه نگاران رفت، چراکه ایران به یکی از بزرگ ترین زندان های شما تبدیل شده است. فاجعه ای که بر شما فعالان کارگری رفته است. شما که سال هاست با دیدگاه های چپ زندگی کرده اید و هویت خود را در آن قالب سامان داده اید. فاجعه ای که بر شما اقلیت های قومی و مذهبی رفته است. فاجعه ای که بر شما فعالان مدنی و دانشجویی رفته است. فاجعه ای که بر شما فعالان سیاسی و اجتماعی و فعالان حقوق بشر رفته است. و فاجعه برای آن دسته از هموطنان مان که به نام جاسوسی به گروگان گرفته شده اند و از شرم یارای سخن گفتن ندارند.

بدانید که همراه شما رنج بردیم و اشک ریختیم و هزاران بار صحنه ی خشونت ی که بر شما روا داشتند را مرور کردیم و باز هم مرور کردیم و شجاعت تان را تحسین کردیم که تسلیم عربده هایی نشدید که شما را به سکوت فرامی خواند و هنوز از بند بیرون نرفته بودند که ما را در دردی که می کشیدید شریک کردید و ظلم شان را فریاد زدید. پا به پای شما و همراه شما به بهداری رفتیم و برگشتیم، از پله های بند بالا و پایین رفتیم، به بند انفرادی رفتیم، سرهایمان را تراشیدیم و تعجب زده از دروغ ها نگاه شان کردیم. در حالی که یک ملت ۵ سال است با حالتی بهت آلود در انتظار آزادی زندانیان وجدان است، با خشونت ی چنین گسترده پیام می فرستند که منتظر نباشید.

پیام ما به خشونت گران موکدا آن است که: زندانیان سیاسی را فوراً و بدون قید و شرط آزاد کنید زیرا: محاکمه ی آن ها نا عادلانه بوده است. حکم آن ها بر اساس درخواست بازجویان بی خردی بوده است که از استقلال قوه قضاییه و عدالت و برابری و آزادی بیان و حقوق بشر چیزی نمی دانستند. و بدتر از همه به دست قضاتی صادر شده است که مرعوب باز جو بوده اند. راستی چرا حبس های دو رقمی شان را سه رقمی نمی کنند؟ باتون هایتان را محکم تر در هوا بچرخانید، دروغ هایتان را بزرگ تر کنید و هر آنچه به ذهن خشونت طلب تان می رسد، دریغ نکنید. همه ی این ها قبلاً آزمایش شده است، نتیجه نمی دهد. کمی تاریخ بخوانید.

به قول پسر عزیزم عماد بهاور: "۵ سال است ایستاده ایم. "سال هاست ایستاده ایم. درهای زندان را به روی ما بکشاید، ما پشت در زندان ها در همین نزدیکی ها به انتظار ایستاده ایم..... دوستان و هم بندیان سابق مجازات چنین عمل وحشیانه ای توسط ماموران دولتی حبس است.

هر چند در میان زندانیان بند ۳۵۰ یکی از شایسته ترین و شجاع ترین و کلای ایران، حضور دارد که قطعاً راهنمایی های لازم را خواهد کرد، معهدا بسیاری از اعضا ی جامعه ی وکالت با افتخار آماده ی پذیرش وکالت زندانیانی هستند که مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند و در راه انجام وظیفه از تهدید به بازداشت و لغو پروانه بیمی به دل راه نمی دهند. شاید از این طریق به افکار عمومی که خواهان رسیدگی دقیق و روشن شدن ابعاد فاجعه و شناسایی عاملان و آمران آن است نیز پاسخی دقیق و روشن داده شود.

هم بندی سابق شما در بند زنان

در شهر برلین در آلمان مراسم «فرش قرمز مقوق بشر» با شعار «مقوق بشر برای همه» و برای آزادی بهائیان زندانی در ایران برگزار شد.

مراسم «فرش قرمز مقوق بشر» با شعار «مقوق بشر برای همه»، شنبه، ۱۶ فروردین (۵ آوریل) در برلین، پایتخت آلمان برگزار شد.

«فرش قرمز» در اعتراض به تبعیض‌های اجتماعی نسبت به بهائیان در ایران در برلین گسترده شده است. برگزارکنندگان این مراسم همچنین فوهران آزادی هفت مدیر جامعه بهایی ایران شده‌اند.

۲۰ سال زندان برای مدیران جامعه بهایی

ابتدا مهوش ثابت، یکی از اعضای ملقه هفت نفره مدیران جامعه بهایی در اسفند ماه ۱۳۸۶ بازداشت شد و سپس در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۷ شش تن دیگر از اعضای این ملقه به نام‌های فریبا کمال آبادی، جمال الدین فانجانی، عقیف نعیمی، سعید رضایی، بهروز توکلی و امید تیزفهم بازداشت شدند.

کمیسیون بین‌المللی آزادی ادیان در ایالت متحده آمریکا و همچنین آمریکا، کانادا و اتمادیه اروپا بازداشت هفت مدیر جامعه بهایی را محکوم کرده‌اند. شیرین عبادی، برنده جایزه نوبل صلح وکالت این هفت تن را به عهده داشت، اما دفتر وکالت او را بستند و فام عبادی را هم مجبور به ترک ایران کردند.

ملقه هفت نفره «یاران ایران» به ۲۰ سال زندان محکوم شدند و بهائیان «مرتد و بدعت‌گذار» خوانده می‌شوند.

سیمین فهندژ، سفنگوی جامعه بهایی ایران در ژنو، درباره این امکام به «راديو زمانه» گفته است: «۲۰ سال محکمی که به مدیران جامعه بهایی داده شده، با توجه به بالا بودن سنشان، بسیار زیاد و طولانی است. به طور مثال آقای جمال‌الدین فانجانی ۸۰ سال سن دارد و از پنج سال پیش تاکنون در زندان به سر می‌برد و هنوز ۱۵ سال دیگر از محکشان باقی مانده.»

«فرش قرمز مقوق بشر»

اکنون برگزارکنندگان مراسم «فرش قرمز مقوق بشر» در برلین خواهان آزادی این هفت مدیر جامعه بهایی شده‌اند.

مراسم «فرش قرمز مقوق بشر» در برلین به سادگی برگزار شد. تصویر هفت زندانی بهایی روی تابلوی سفید رنگی، در کنار شعار «مقوق بشر برای همه» نصب شده بود. رهگذران به شکلی که در جشنواره‌های سینمایی مرسوم است، از فرش قرمز عبور می‌کردند و پشت به این تابلو عکس می‌گرفتند. آن‌ها با این‌کار همبستگی خودشان را با زندانیان بهایی نشان می‌دادند. عکس‌های این مراسم در سایت «فرش قرمز مقوق بشر» منتشر خواهند شد.

در این مراسم گروهی از بهائیان، حامیان مقوق بشر و شهروندان برلین شرکت کردند و به صورت نمادین مخالفت‌شان را با نقض مقوق اقلیت‌های دینی در ایران نشان دادند.

این مراسم در سکوت و بدون در دست داشتن پلاکاردهای اعتراضی برگزار شد.

<http://www.peace-mark.org/%D8%A2%DB%8C%D8%AA-%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%87-%D8%B9%D8%A8%D8%AF%D8%A7%D9%84%D8%AD%D9%85%DB%8C%D8%AF-%D9%85%D8%B9%D8%B5%D9%88%D9%85%DB%8C-%D8%AA%D9%87%D8%B1%D8%A7%D9%86%DB%8C-%D8%AE%D8%B5%D9%88%D9%85>

آیت الله عبدالحمید معصومی تهرانی: خصومت با بهائیان را کنار بگذاریم

گفتگو با آیت الله عبدالحمید معصومی تهرانی

اردیبهشت ۱، ۱۳۹۳

آیت الله عبدالحمید معصومی تهرانی با ارسال یک اثر هنری به همراه نامه ای به بیت العدل (مرکز جهانی بهائی)، خواستار همزیستی همه ی ادیان در ایران شد. وی در این اثر هنری، آیه ای از کتاب اقدس را خوشنویسی و تذهیب نموده است.

این روحانی بلند پایه ی در مذهب تشیع در نامه ی خود نوشته است: “بود وقتی که در این سرزمین، فرقه های مذهبی و ادیان مختلف در مسلک ها و آیین های گوناگون در معاشرت های اجتماعی و همزیستی مسالمت آمیز، راه رشد و تلاش خویش را می پیمودند و به یک دیگر منفعتی زندگی بخش می



رساندند که همانا انسان در بستر جامعه ی خویش انسانیت خود را شکوفا می کند.”

گفتگوی ماهنامه ی خط صلح با آیت الله عبدالحمید معصومی تهرانی در رابطه با این اثر هنری و دیدگاه وی راجع به اقلیت های مذهبی عموماً و بهائیان خصوصاً، در پی می آید.

آقای تهرانی، با تقدیر از حرکت به واقع ارزشمند شما، لطف کنید بفرمائید هدف شما از انجام این کار چه بوده است؟

ممنونم. این کاری نمادین و هدیه ای نوروزی بود که در آستانه ی آغاز سال ۱۳۹۳ تقدیم شد و قصدم را هم قبلاً گفته ام و آن همدلی، دوستی، محبت و کنار گذاشتن خصومت بوده و من با هنر صحبت خود را کردم. ضمناً من همان طور که در آن نامه هم نوشتم، از تمامی هموطنان بهایی که به شکل های مختلف از تعصبات کور مذهبی آسیب دیده اند، به سهم خود، دلجویی و یا آن ها همدردی می کنم...

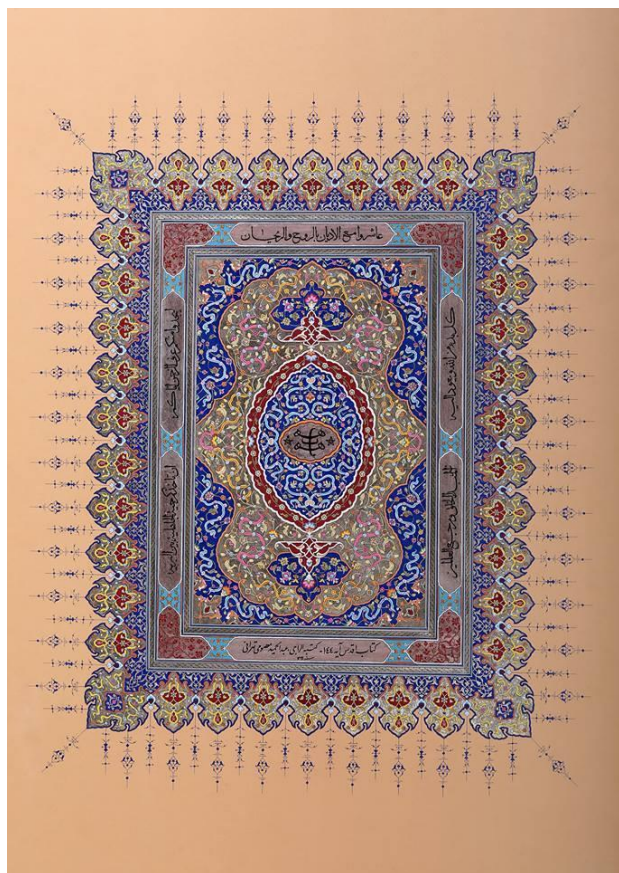
چه شد که چنین ایده ی بی سابقه ای به ذهنتان رسید؟

با توجه به این که در اثر شما از تذهیب که اساساً یکی از هنرهای اسلامی ست، استفاده شده است.

این عمل کار جدیدی نبود و من قبلاً از طریق کار هنری، تورات و کتاب زبور را هم نوشته بودم که آن کتاب در امریکا به قربانیان و بازماندگان ۱۱ سپتامبر تقدیم شد و در حال حاضر هم در نمایشگاه کنگره ی هزار سال کتاب فارسی به نمایش گذاشته شده است. هدف هم این بود که به مردم جهان بگویم، فکر نکنید که همه ی مسلمانان این قبیل افراد که کارهای انتحاری و سرشار از خشونت انجام می دهند، هستند. به نظر من اسلام یک وجه دیگری هم دارد و یا لاقلاً می تواند داشته باشد. ضمن این که به عنوان مثال آقای نوری زاد هم در این زمینه پیشرو بودند. با توجه به این موارد که خدمتتان گفتم، این کار، بی سابقه نبوده است. البته باید به مانند موارد قبلی، کل کتاب را به خط خوش می نوشتم اما چون دیگر مثل گذشته توان ندارم، به نوشتن آیه ای از آن اکتفا کردم و از این بابت دلگیر هستم.

به هر حال با توجه به این که بهائیت جزو ادیان ابراهیمی محسوب نمی شود، شاهد آن هستیم که بسیاری از مراجع و روحانیون، کما فی السابق پیروان این آیین را حتی کافر می خوانند و یا نجس می شمارند و به مقلدان خودشان هم تذکر می دهند که از مراودت با ایشان اجتناب کنند. با این توضیح، ما کم تر روحانی شیعه ای را دیده بودیم که هم از بهائیان دلجویی کند و هم کاری انجام دهد که جنبه ی حمایتی داشته باشد و از این جهت کار شما بی سابقه و یا کم سابقه است.

بینید از نظر فقها، تا چند وقت پیش غیر مسلمان، نجس بود؛ چه پیرو ادیان ابراهیمی و چه غیر ابراهیمی. حال این سوال پیش می آید که آیا اصلاً آدم نجس می شود؟!



انسان، به ما هو انسان، که نجس نیست. آقایان باید نظر خود را تغییر دهند که ما هیچ دلیل عقلی و شرعی بر نجاسات جسمی نداریم. در رابطه با توجیهاتی هم که درباره ی مسئله ی طهارت و غیره بیان می کنند، بایستی اندکی تامل کرد. ما در عصر آب گُر زندگی نمی کنیم که بخواهیم از این صحبت ها کنیم و بایستی یک مقداری به روز تر شویم. به علاوه ما اصلاً در اسلام چیزی به اسم نجس نداریم، این مسئله از یهودیت وارد شده و حالا من قصد ندارم که وارد موضوع فقهی آن شوم.

توجه داشته باشید که بالاخره دین اسلام هم از نظر مسیحیت دینی جعلی بود و ده ها دلیل و استنباط هم آورده شده که پیغمبر اسلام، پیغمبر نبود. اما آیا آن همه کشمکش که ابتدای کار بود، به نتیجه رسید؟ واقعیتهایی که وجود دارد این است که هم اسلام و هم

مسیحیت پیروان خود را دارند و چه مسیحیان و چه مسلمانان زندگی خودشان را می کنند و تا قبل از این که آن مسائل سال ۲۰۰۱ به وجود بیاید، هیچ مشکلی جدی بین مسیحیان و مسلمانان در امریکا و اروپا وجود نداشت و به طور کلی صلح بین آنان جریان داشت. در

واقع عده ای که بدوی تر از دوران جاهلیت می اندیشند و عمل می کنند، کار را به این جا رساندند که مردم سایر کشورها اگر کسی را ببینند که یک مقدار ریش وی بلند باشد و پوشش متفاوتی داشته باشد، می ترسند و فکر می کنند که با خود مواد منفجره حمل می کند.

اما در رابطه با بهائیان، این حساسیت ها، چیز جدیدی نیست و از قدیم هم وجود داشته. علت هم این است که چون بهائیت از درون تفکر اسلامی و از درون تفکر شیعی بیرون آمده، اندکی ترس به چالش کشیده شدن و زیر سوال رفتن مهدویت وجود دارد. حالا یک زمانی که روحانیت به عنوان حفاظت از منافع تشیع، انجمن حجّتیّه را تشکیل می داد که مثلاً با "فرقه ی ضاله ی بهائیت" مبارزه کند، مردم هم از آن تبعیت می کردند ولی دیگر روال مثل گذشته نیست. در حال حاضر در واقع مردم می دانند که این ها حافظ منافع تشیع نیستند و در حال تلاش برای حفظ قدرت و دُکان خودشان هستند؛ گذشت آن زمانی که میرزای شیرازی می آمد فتوایی در مورد مصرف نکردن تنباکو می داد و مردم هم می آمدند و قلیان ها را می شکستند. الان وقتی که مثلاً می گویند مرغ نخورید، کسی توجه نمی کند و یا وقتی می گویند یارانه دریافت نکنید، به سخره گرفته می شوند.

نظر من این است که ما اگر با فرد یا افرادی مشکل فقهی داریم، بایستی در مجامع علمی در مورد آن بحث بکنیم. بحث کردن هیچ اشکالی ندارد. اصلاً بیاییم بهائیت را نقد کنیم و دلایل خودمان را هم در راستای به اصطلاح آقایان جعلی بودن این دین ارائه دهیم. اما این که بخواهیم از چوب و چماق استفاده کنیم، دیگر غیر منطقی است. هیچ دینی را نمی شود با چوب و چماق کشیدن و تهدید کردن از بین برد و همان طور که عرض کردم، نه اسلام، نه مسیحیت را نتوانستند از بین برونند. یا به عنوان مثال، این همه یهودیان را در آلمان و سایر کشورها کشتند، مگر یهودیت از بین رفت؟

قصدم از گفتن این موارد این بود که ما شاهد این خواهیم بود که این کشمکش ها راه به جایی نمی برد و عده ای هم که طور دیگری فکر می کنند، در نهایت به این نتیجه می رسند که بهائیان هم مثل مسیحیان و پیروان هر دین دیگری حق و حقوق خود را دارند.

شما اعتقاد دارید که چه حقوقی به عنوان حقوق شهروندی از بهائیان در ایران در حال حاضر نقض می شود؟

آن چیزی که مشخص است، این است که نه بهائیان بلکه تمامی اقلیت های مذهبی که ما داریم، یعنی از مسیحیان و یهودیان تا دراویشی که هستند، حقوق برابر ندارند و در رابطه با انواع مسائل مورد اجحاف قرار می گیرند. این ها حتی در مسائل قصاص برابر نیستند؛ من با قضیه ی اعدام موافق نیستم اما اگر مسلمانی به عمد یک مسیحی را بکشد، این فرد قصاص نخواهد شد ولی شکل برعکس قضیه، اگر یک مسیحی حتی به شکل غیر عمد هم مسلمانی را بکشد، آیا قصاص نمی شود؟! ... ما بایستی به یک سمت و سویی برویم که حقوق مدنی انسان را رعایت کنیم زیرا در این بحث هیچ جایگاهی برای وارد شدن دین مسیحی و مسلمان و غیره نیست .

به نظر شما ایده های این چنینی که یک کار نمادین است تا چه حد می تواند در به وجود آمدن یک زندگی مسالمت آمیز و احترام به حقوق همه ی انسان ها فارغ از آیین و مذهب و مواردی از این دست، تاثیر گذار باشد؟

به هر حال این یک کار موثر است و بی تاثیر نخواهد بود ولی واقعیت امر این است که در ایران ما با کار نمادین مثل کشورهای غربی آشنایی نداریم و معنی آن را درک نمی کنند؛ به همین خاطر هم باید برای هر کار نمادینی توضیح مخصوصی هم ارائه شود و من به همین دلیل آن نامه را هم نوشتم. البته این را هم بگویم که اکثریت مردم بسیار جلوتر از ما به این راه و درک رسیدند و در حال انجام آن هم هستند.

ممنون از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

مصاحبه کننده: سیمین روزگرد

میهمان: عبدالحمید معصومی تهرانی



<http://www.radiozamaneh.com/139701>

۰۳ اردیبهشت ۱۳۹۳

شهروندان بهایی در سمنان اجازه کار ندارند

کیان ثابتی

شهروندان بهایی در سمنان اجازه کار ندارند. این در حالی است که محمدجواد لاریجانی، دبیر ستاد حقوق بشر اسلامی، و صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه ایران، مدعی شده‌اند که بهاییان در ایران از آزادی کامل برخوردارند و مانند سایر شهروندان از حق کسب و تحصیل برابر بهره‌مند هستند.

به گزارش «راديو زمانه»، آخرین محل کسب بهاییان در شهر سمنان که عینک‌فروشی یکی از شهروندان بهایی به نام «افراسیاب سبحانی» بود به دستور اداره اماکن آن شهر تعطیل شد. تعطیل شدن محل کسب این شهروند بهایی، در حالی صورت گرفته که وی در حال گذراندن دوره محکومیت خود در زندان سمنان است.

با پلمب این عینک‌فروشی که تنها محل کسب فعال بهاییان در شهر سمنان محسوب می‌شد، دیگر هیچ فرد بهایی در شهر یادشده، صاحب فروشگاه یا مغازه‌ای جهت کسب درآمد برای امرار معاش خانواده خود نیست.

در این شهر حداقل ۱۶ مغازه پلمب و سه مرکز پخش لوازم بهداشتی، تعطیل و جوازشان باطل شده است. دو کارخانه تولیدی به نام‌های «پویا نوار» و «فرزان لنز» پلمب شده‌اند و تعداد زیادی از کارگران مسلمان و بهایی شاغل در آن بیکار شده‌اند.

حتی بهاییانی که در محل‌های کسب مسلمانان کار می‌کردند، با تحت فشار قرار گرفتن کارفرمایان‌شان، از کار اخراج شده‌اند. به عنوان نمونه اخراج یک مرد بهایی که در آژانس تاکسی تلفنی کار می‌کرد. مواردی هم بوده مثل مغازه عینک‌فروشی علی اکبر پورحسینی که بعد از بستن مغازه کلیه عینک‌های آن را که معادل ۲۰۰ میلیون تومان بود، ضبط و صاحب مغازه را هم به جریمه نقدی ۳۶۱ میلیون تومانی محکوم کردند.

طی چند سال گذشته، فشار بر بهاییان در نقاط مختلف ایران همواره رو به افزایش بوده است. و در این میان، بهاییان سمنان شرایط دشوارتری داشته‌اند و در حال حاضر اغلب آنان به دلیل قطع شدن راه کسب و کارشان، دچار مشکل شدید اقتصادی و معیشتی شده‌اند.

«سوسن تیبانیان»، یکی از شهروندان بهایی سمنان، به زمانه می‌گوید: «افراسیاب سبحانی حدود ۱۱ ماه است که در زندان سمنان، زندانی است».

افراسیابیه اتهام تبلیغ دین بهایی و تبلیغ علیه نظام محکوم به یک سال حبس است. در طی دوران زندان، مغازه عینک‌سازی وی را یکی از دوستانش اداره می‌کرد تا این که جواز آن در تاریخ ۱۹ فروردین ماه از طرف اداره اماکن سمنان به دلایل نامشخص، باطل و مغازه پلمب شد. با بسته شدن این مغازه دیگر هیچ فرد بهایی در سمنان مغازه‌ای ندارد. یعنی همه مغازه‌های مربوط به بهاییان سمنان، تعطیل شده و دیگر هیچ بهایی اجازه کار در این شهر را ندارد.

تیبانیان در ادامه می‌گوید: «فشار و آزار بهاییان سمنان از آذر ماه ۱۳۸۷ شروع شد که ماموران وزارت اطلاعات برای بازرسی به منازل ۲۰ بهایی سمنان رفتند و خانم صهبا رضوانی را هم بازداشت کردند. این روند تا کنون ادامه داشته است. طی این چند سال، تعداد زیادی از بهاییان سمنان، زندانی و محل کسب آنان تعطیل شد».

این شهروند بهایی که حدود یک سال در زندان سمنان و اوین زندانی بود، درباره وضعیت شغلی خود می‌گوید: «رئیس اداره اماکن سمنان در سال ۸۸ قبل از این که حکم دادگاهم قطعی شود، به من گفت که شما به علت این که مجرم شناخته شده‌اید، صلاحیت کسب و کار ندارید و پروانه کسب مرا باطل کرد. من هم مجبور به بستن مغازه‌ام شدم. در آن زمان فروشگاه پوشاک بانوان داشتم... پس از زندان، مغازه پلاستیک فروشی شوهرم نیز پلمب شد و هر دو بیکار شدیم... از طریق یکی از دوستانم با یک شرکت تولید وسایل کمک آموزشی در تهران آشنا شدیم و شروع به پخش محصولات این شرکت در مهد کودک‌های سمنان کردیم».

او ادامه می‌دهد: «پس از چند ماه اداره اطلاعات سمنان، سمیناری با شرکت مدیران رده بالای شهر برگزار کرد و در آنجا با نشان دادن اسامی و تصاویر زندانیان بهایی از آن‌ها خواست تا با بهاییان کار نکنند. بعد از این جلسه دیگر نتوانستیم به مدارس و مهد کودک‌ها وارد شویم. مدتی بعد هم نامه‌ای از اداره اماکن سمنان به اماکن و ادارات عمومی داده شد که هیچ فرد بهایی حق رفت و آمد و خرید و فروش در این اماکن را ندارد... پس از این بار دیگر ما بیکار شدیم».

این شهروند بهایی در پاسخ به این پرسش که اداره اماکن یا نهادهای دیگر به چه دلیلی محل کسب بهاییان را در سمنان تعطیل می کنند، می گوید: «پیش از آن که اتهام آن دسته از بهاییانی که به اتهام عقیدتی دستگیر می شوند، ثابت یا حکمی قطعی برای آنان اعلام شود، اداره اماکن سمنان به این بهانه که شخص مجرم، صلاحیت کار آزاد را ندارد، جواز محل کسب آنان را باطل می کنند. علاوه بر این، مغازه های تعدادی از بهاییان هم به بهانه هایی نظیر مقنعه نداشتن فروشنده زن یا داشتن عکس خواننده در کامپیوتر فروشگاه، تعطیل شده اند.»



صحنه ای از تخریب گورستان بهاییان

به گفته وی، شهروندان بهایی سمنان از انجام مشاغل خصوصی مانند تبلیغات یا تدریس خصوصی هم محروم شده اند: «با تبلیغات گسترده ای که در شهر علیه بهاییان صورت گرفته و مردم را از مراوده با بهاییان ترسانده اند، اکثر مردم ترجیح می دهند با آنان ارتباط شغلی نداشته باشند تا دچار دردسر نشوند. در واقع بهاییان را در سمنان به گونه ای ایزوله کرده اند که هیچکس حاضر به ارتباط با آنان نیست.»

تا به امروز بهاییان سمنان به اداره اماکن، اتحادیه اصناف، تعزیرات، دفتر امام جمعه شهر و اداره اطلاعات مراجعه کرده اند، اما پاسخی برای حل مشکلاتشان نگرفته اند. تبیین می گوید: «حتی بعضی به دیوان عدالت اداری کشور، نمایندگان مجلس و دادگستری تهران هم رفته اند، ولی تاکنون هیچ پاسخ روشنی دریافت نکرده اند و محل های کسب بهاییان همچنان تعطیل است.»

فشارهای اقتصادی بر بهاییان در همه نقاط ایران وجود دارد، اما به گفته سوسن تبیینیان در شهر سمنان به دلیل «حمایت همه جانبه نهادهای دولتی از سیاست سرکوب اقلیت های مذهبی» و «عدم توجه مسئولان کشور به دادخواهی بهاییان»، شدت بیشتری دارد. وی می گوید: «آن ها با این کارها می خواهند بهاییان را از شهر و دیار خود گریزان کنند. به قول خودشان نه تنها از سمنان بروید، بلکه باید از ایران خارج شوید... آن ها می خواهند ما را از خاک آب و اجدادی مان بیرون

کنند. ضمن این که مردم عادی را هم از ارتباط با ما برحذر می‌دارند. خوشبختانه خیلی از شهروندان به طور مرتب با ما اظهار همدردی و تاسف می‌کنند».

این شهروند ساکن سمنان درباره امرار معاش بهاییان ساکن این شهر می‌گوید: «بسیاری از مردان در کنار همسرانشان به کارهایی نظیر خشک کردن سبزی و درست کردن ترشی و مربا مشغول هستند و چون نمی‌توانند در سمنان بفروشند محصولاتشان را به تهران می‌برند و به بهاییان این شهر می‌فروشند. تعدادی هم مثل سیامک ایقانی بعد از گذراندن سه سال زندان، برای پیدا کردن کار آواره شهرهای دیگر شده‌اند. چند نفری هم مثل همسر من برای کار به شهرهای دور از سمنان می‌روند. چند نفری هم به اجبار زادگاه خویش را ترک کرده‌اند و برای کسب و کار در شهرهای دیگر ساکن شده‌اند».

طبق اصل ۲۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نباشد، برگزیند. دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید».

در دو سال اخیر شمار بسیاری از پیروان آئین بهایی در شهر سمنان بازداشت و مدتی را در زندان سمنان و اوین گذرانده‌اند. در این میان، چهار زن بهایی، ترانه ترابی، مونا مجیدی، زهره نیک آیین و الهام روزبهی همراه با فرزندان شیرخوار خود، بارمان، سورنا، رسام و آيسان راهی زندان شدند. در حال حاضر نیز هشت شهروند بهایی، پویا تیبانیان، عادل فناپیان، افراسیاب سبحانی، بهفر خانجانی، افشین ایقانی، اردشیر فناپیان، گلرخ فیروزیان و شیدرخ فیروزیان در زندان سمنان در حال گذراندن دوران محکومیت خویش هستند.

علاوه بر این که محل کسب بهاییان سمنان، تعطیل و جواز کسب آنان باطل شده است، جوانان بهایی این شهر نیز در منازلشان، بازداشت و پیش از موعد به سربازی اعزام شده‌اند.

ماموران یا افراد ناشناس چندین بار گورستان بهاییان سمنان را تخریب کرده‌اند و بارها به شیشه‌های منازل و محل کسب بهاییان یا خودروهای شخصی بسیاری از آنها آسیب رسانده‌اند.

پیام رضوان ۲۰۱۴

ترجمه‌ای از پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به بهائیان جهان

(رضوان ۲۰۱۴ میلادی (۱۷۱ بدیع))

از: مرکز جهانی بهائی (ستایندگان اسم اعظم در سراسر عالم ملاحظه فرمایند

دوستان

عزیز،

سه سال تمام از آغاز مرملة کتونی نقشه ملکوتی که تنها دو سال به افتتاح آن باقی مانده می‌گذرد، مشروعی که پیروان جان‌فشان مضرت بهاء‌الله را در مجهودی مشترک و رومانی به یکدیگر پیوند می‌دهد. دو مرتک اساسی که کماکان ممرک اصلی پیشرفت فرایند رشد است — یعنی سیر مستمر شرکت‌کنندگان در دوره‌های متسلسل مؤسسه آموزشی و مرتک محدوده‌های جغرافیایی در پیوستار توسعه — با فوران قوای منبعثه از کنفرانس‌های افیر جوانان به شدت تقویت یافته‌اند. توانایی گسترده‌تری که عالم بهائی برای بسیج تعداد زیادی از جوانان در میدان خدمت کسب نموده اکنون می‌تواند ثمرات بیشتری به بار آورد. در مدت زمان باقی مانده، دو وظیفه فطیر یعنی تمکیم برنامه‌های رشد در دست اجرا و شروع برنامه‌های جدید، ممتاز بذل توجه فوری است. جامعه اسم اعظم اکنون در موقعیت مناسبی است که قبل از انقضای این مدت، دوهزار محدوده باقی مانده از اهداف نقشه را به لیست محدوده‌هایی اضافه نماید که در آنها این گونه برنامه‌ها انجام شده است.

از مشاهده سرعت پیشرفت این مجهودات در تقریباً سه هزار محدوده جغرافیایی در اقصی نقاط کره زمین و در شرایط و محیط‌های گوناگون بی‌نهایت مسروریم. بسیاری از این محدوده‌ها در مرملة‌ای هستند که به کار بستن چند قط عمل ساده موجب ازدیاد تمرک آنها می‌شود. در نوامی دیگر، پس از گذراندن ادوار متوالی فعالیت، تعداد افرادی که در چارچوب نقشه در اقدامات پیش‌قدم می‌شوند ازدیاد می‌یابد. با بهتر شدن کیفیت فرایند آموزش رومانی از طریق تجربه، نفوس آسان‌تر به مشارکت در آن جلب می‌گردند. در بعضی موارد ممکن است وقفه‌ای در فعالیت‌ها و یا موانعی بر سر راه ایجاد شود که مشورت دقیق و عمیق در باره علل آن توأم با صبر و شهامت و پشت‌کار، تمرک مجدد را به دنبال می‌آورد. در تعداد فزاینده‌ای از محدوده‌های جغرافیایی وسعت و پیچیدگی برنامه رشد در تناسب با ازدیاد قابلیت سه شرکت‌کننده نقشه

— افراد، جامعه، و مؤسّسات — در حال افزایش است تا جوی از حمایت متقابل ایجاد نماید. بسیار فرسندیم که در تعداد روزافزونی از ممدوده‌ها همان طور که انتظار می‌رفت اکنون فعالیت‌ها به مرحله‌ای رسیده است که صد نفر یا بیشتر، اشتغالِ فزون از هزار نفر را در پی‌گیری یک الگوی زندگی رومانی، پویا و تقلیب‌کننده تسهیل می‌نمایند. اساس این فرایند البته از آغاز مبتنی بر حرکتی جمعی به سوی بینشی از رفاه مادی و معنوی بوده که از جانب نفس مقدّس ممیی عالمیان افاضه گردیده اما وقتی که گروه‌های چنین عظیمی به مشارکت قیام می‌کنند آن گاه حرکت تمامی یک جمعیت به راحتی قابل تشخیص است.

این حرکت در حال حاضر به فصوص در ممدوده‌هایی مشهود است که قرار است در آنها مشرق‌الاذکار مملی مرتفع گردد. برای مثال در وانواتو (Vanuatu) امّای ساکن جزیره تانا (Tanna) در راه افزایش آگاهی مردم نسبت به مفهوم مشرق‌الاذکار کوشش فوق‌العاده‌ای مَجرا داشته‌اند به مدّی که تا به حال مدّ اقلّ یک سوّم سکنه سی هزار نفره این جزیره به طرق گوناگون در گفتگوی در حال گسترشی در باره این موضوع مشارکت داشته‌اند. توانایی استمرار بفشیدن به یک گفتگوی ارزشمند در بین جمعیتی چنین بزرگ از طریق سال‌ها تجربه در ارائه تعالیم مضرت بهاء‌الله و اتّساع دامنه پوشش یک مؤسّسه آموزشی پویا به تدریج شکل یافته است. گروه‌های نوجوانان جزیره با تشویق و حمایت سران دهکده‌ها که شاهد توان‌دهی رومانی شرکت‌کنندگان بوده‌اند به طور افصّ شکوفا شده‌اند. این نوجوانان عزیز با الهام از اتّحاد و تعهد جمعی فود، نه تنها سستی و رفوت بی‌تفاوتی را در فویش زایل نموده‌اند بلکه از طریق پروژه‌های عملی متنوّع وسیله‌ای برای فدمت در راه بهبود جامعه فود یافته‌اند و در نتیجه افرادی از سنین مختلف از جمله والدین‌شان قیام به اقدامات سازنده نموده‌اند. چه امّبا و چه اعضای جامعه گسترده موهبت امکان مراجعه به محفل رومانی مملی به منظور کسب هدایت و ملّ مسائل مشکل را درک می‌کنند و در نتیجه، تصمیمات محافل رومانی بیش از پیش به حکمت و ملاحظت مخصّص می‌گردد. شواهد زیادی نشان می‌دهد که هنگامی که عناصر چارچوب عمل نقشه به صورت یک کلّیت منسجم در هم می‌آمیزد تأثیرگذاری آن بر مردم می‌تواند بسیار عمیق باشد. بر مبنای چنین پیشرفت مداوم در زمینه ترویج و تمکیم و اجرای سی دوره از برنامه‌های فشرده رشد است که امّبا هم‌گام با سایر ساکنان این جزیره مجدّانه می‌کوشند تا درک عمیق‌تری در باره مشرق‌الاذکار یعنی بنیانی برای موصول "الفت قلوب و اجتماع نفوس" را در بین فود حاصل نمایند. ساکنان جزیره تانا با حمایت فعالیت‌ها رهبران سنتی فود بیش از صد ایده و نظر در رابطه با طرح این معبد ارائه داده‌اند که فود نمایان‌گر آنست که تا چه مدّ مشرق‌الاذکار افکار آنان را به فود مشغول داشته و چه چشم‌اندازهای جذّابی از تأثیرات آن مؤسّسه رفیع‌البنیان بر زیستن در سایه ممدودش آشکار شده است.

نظایر این گزارشِ دل‌گرم‌کننده را در بسیاری از ممدوده‌های جغرافیایی پیشرفته می‌توان یافت، ممدوده‌هایی که در آنها مقتضیات تعالیم مضرت بهاء‌الله به تدریج بر شرایط زندگی در مملّه‌ها و دهکده‌ها اثر می‌گذارد. در هر یک از این ممدوده‌ها مردمانی که از وجود مبارک مضرت بهاء‌الله آگاهی بیشتری می‌یابند، از راه تعمق در تجارب و به کمک مشورت و مطالعه می‌آموزند که چگونه به موجب مقایق مندمع در ظهور اعظمش عمل نمایند تا افوت رومانی در مال گسترش همواره از طریق عبادت جمعی و فدمت انسجام بیشتری بیابد.

از بسیاری جهات موفق‌ترین جوامع مسیری را طی می‌کنند که دیگران نیز مشتاق پیمودن آن می‌شوند. با این حال سطح فعالیت در یک ممدوده جغرافیایی هر چه باشد، آنچه موجب تسریع پیشرفت می‌شود قابلیت یادگیری امّبی مملی برای عمل در یک چارچوب مشترک است. هر فرد در این مجهود سهمی دارد و فدمات هر یک به غنی‌سازی کل کمک می‌کند. پویاترین ممدوده‌ها آنهایی هستند که در آنها، فارغ از منابع موجود در جامعه و قطع نظر از تعداد فعالیت‌ها، امّبا واقفند که وظیفه‌شان آنست که آنچه را برای نیل به پیشرفت لازم است تشفیص دهند — قابلیت نورسته‌ای که باید پرورش یابد، مهارت تازه‌ای که باید کسب شود، پیش‌گامان تلاش نوفاسته‌ای که باید همراهی گردند، فضای تفکر و تعمقی که باید ایجاد شود، مجهودی جمعی که باید هماهنگ گردد — و سپس راه‌های فّلاقی بیابند که از آن طریق بتوان وقت و منابع لازم را برای نیل به آن تأمین نمود. هر موقعیت فاصی چالش‌های مربوط به خود را داراست و وقوف بر این واقعیت، هر جامعه‌ای را قادر می‌سازد تا نه تنها از آنچه در دیگر نقاط عالم بهائی آموخته می‌شود بهره‌گیرد بلکه بر این دانش اندوخته شده نیز بیفزاید. آگاهی از این حقیقت شفص را از جستجوی بیهوده برای یافتن یک فرمول عمل انعطاف‌ناپذیر آزاد می‌سازد و در عین حال امکان آن را فراهم می‌سازد که بینش‌های کسب شده در محیط‌های گوناگون الهام‌بخش فرایند رشدی باشد که در هر محیط شکل فاصی به خود می‌گیرد. این رویکرد با تصوّرات کوتاه‌بینانه‌ای از مفاهیم "موفقیت" و "شکست" که مولد آشفتگی و یا فلج‌کننده اراده است کاملاً در تضاد می‌باشد. انقطاع لازم است؛ هرگاه که اقدام و فعالیت کلاً به خاطر رضای الهی انجام شود هر چه پیش آید به او تعلق دارد و هر پیروزی که به نام او حاصل گردد موقعیتی است برای ستایش

در آثار مبارکه به رابطه بین مجهودات مبذوله و نزول تأییدات ملکوتی اشارات زیادی شده است از جمله در این بیان اطمینان‌بخش مضرت مولی الوری که می‌فرمایند: "اگر همّتی بنمایید یقین است که این انوار بتابد و این ابر رحمت ببارد و این نسیم جان‌پرور بوزد و رایحه این مشک اذفر منتشر گردد." این مشتاقان در هنگام تشرف به اعتبار مقدّسه از آستان منیعش عاجزانه می‌طلبیم که شما را در مجهودات‌تان برای

برقراری ارتباط با نفوس ناآشنا با تعالیم الهی و ورودشان در ظلّ امر مبارک مشمول عنایات لانهاییّ فود نماید و شما را در توکل به فیوضات ابدیّ‌اش بیش از پیش ثابت و استوار بدارد. در دعای فود هیچ‌گاه شما عزیزان را فراموش نمی‌کنیم و در ادعیّه قلبی فود فداکاری‌های فالصانه شما را هرگز از یاد نمی‌بریم. وقتی به وظایف فطیره پیروان جمال مبارک طیّ دو سال آینده می‌اندیشیم، ندای مؤکّد و جان‌بخش مولای منون برای قیام به خدمت را به فاطر می‌آوریم که می‌فرماید: "سبمات را بدرید مجبات را فرق نمایید سلسبیل میات ببخشید و طریق نجات بنمایید".

پاسخ شبستری به مصباح: آزادی بت نیست، بت شکن است

محمد مجتهد شبستری، اسلام‌شناس ایرانی، به اظهارات اخیر آیت‌الله مصباح یزدی در باره «آزادی» پاسخ گفته است. مصباح یزدی «آزادی» را «بت» دانسته بود که باید شکسته شود. مجتهد شبستری می‌گوید: «آزادی بت نیست، بت شکن است.»

روز پنجشنبه (۱۸ اردیبهشت/ ۸ مه) آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی در سخنانی در قم گفت: «امروز فرهنگ جهانی دنیا بر اساس قداست آزادی استوار شده. این فرهنگی جهانی است و پرچمدار این فرهنگ آمریکایی‌ها هستند و بتی که امروز در عالم پرستش می‌شود بت آزادی است.»

مصباح یزدی افزود: «بسیاری از کشورهای اسلامی این فرهنگ را مورد توجه قرار داده و متأسفانه کشور ما را نیز فرا گرفته؛ روشنفکران و دولتمردان ما بیش از همه متأثر هستند و جرأت این که در برابر این بت اظهار مخالفتی کنند ندارند.»

آیت‌الله مصباح توصیه کرد که در شرایط کنونی باید در برابر این فرهنگ جهانی ایستادگی و مقابله کرد و «بت آزادی را شکست».

چهار روز پس انتشار سخنان این روحانی محافظه‌کار در رسانه‌های ایران، محمد مجتهد شبستری، پژوهشگر سرشناس علوم دینی در ایران، به این اظهارات پاسخ داد.

مجتهد شبستری روز دوشنبه (۲۲ اردیبهشت/ ۱۲ مه) در وبسایت شخصی خود نوشت:

آزادی بت نیست، بت شکن است!

اگر آزادی را بت بشماریم و جامعه را از آن محروم سازیم، انسان‌ها چگونه می‌توانند تشخیص دهند که بت چیست و خدا کیست تا از بت‌ها دور شوند و به خدا بپیوندند؟

۱- امروز ساعت ۷، وقتی روزنامه شرق به دستم رسید، چشمم به این تیتراژ اصلی در صفحه اول افتاد: بت آزادی را باید با ایستادگی شکست [۱]

در اصطلاح دین، بت ضد خداست. وقتی می‌گویند فلان شیء یا فلان شخص بت شده منظور این است که آن شیء یا شخص در نظر انسان‌ها به جای خدا نشسته و مانع خداپرستی حقیقی گشته است. وقتی فردی از عالمان قرائت رسمی از دین می‌گوید آزادی بت است مقصودش این است که آزادی ضد خداست و مانع خداپرستی است و عالمان دین باید هرگونه بت پرستی را نفی کنند.

۲- هسته اصلی آزادی در عصر حاضر محرز دانستن حق آزادی تفکر، عقیده و بیان همراه با مسئولیت اخلاقی برای همه افراد جامعه بدون هیچ استثناء می‌باشد. پرسش من این است که اگر آزادی را بت بشماریم و آن را انکار کنیم و جامعه را از آن محروم سازیم، انسان‌ها چگونه می‌توانند تشخیص دهند که بت چیست و خدا کیست تا از بت‌ها دور شوند و به خدا بپیوندند؟ مگر ممکن است آزادی تفکر و عقیده و بیان در یک جامعه به رسمیت شناخته نشود اما آنچه بت پرستی است از آنچه خدا پرستی است بدون فریب و ابهام از یکدیگر متمایز گردد. اگر تمام افراد جامعه بدون استثنا نژادی، مذهبی و جنسیتی و هر گونه

تبعیض دیگر حق آزادی تفکر، عقیده و بیان نداشته باشند و آن را اعمال نکنند چگونه معلوم می‌شود چه کسی به بت پرستی دعوت می‌کند و چه کسی به خدا پرستی می‌خواند؟ چه کسی دکان باز کرده و عوام‌فریبی می‌کند و جیب پر می‌کند و نیاز خود به جاه و جلال را ارضاء می‌کند و به قول حافظ در میخانه را بسته اما در خانه تزویر و ریا گشوده [۲] و چه کسی واقعا به انسان‌ها عشق می‌ورزد و در صدد این است که آن‌ها را به آغوش خدا و خوشبختی جاویدان برساند؟ و بالاخره چه کسی واقعا به خدا می‌خواند و چه کسی گرچه ظاهراً از خدا می‌گوید اما با انواع لطایف الحیل و ترفندهای نظری و عملی و ساختن و پرداختن لقب‌ها و هیكل‌های دهشت آور به خود می‌خواند! چه کسی شیفته خدمت است و چه کسی تشنه قدرت؟

۳- در حال حاضر برای زیستن مسالمت آمیز همه افراد جامعه ایرانی با یکدیگر و رها شدن ما از مشکلات بنیادین فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که گریبانگیر ما گشته دو راه بیشتر در پیش پای ملت ایران و علمای دین نیست:

الف - حق آزادی تفکر، عقیده و بیان برای همه افراد جامعه، بدون استثنا مسلم شناخته شود و بحث و بررسی و انتقاد و گفتگوی عمومی مداوم، در فرهنگ دینی ساری و جاری گردد، علمای رسمی دین به انتقاد از نظرها و اعمال آنها از سوی ملت تن دهند و رابطه فکری و عملی این دو طرف با یکدیگر از حالت اطاعت و تقلید کورکورانه یک طرفه به یک گفتگوی همدلانه دو طرفه مبدل گردد.

ب - عالمان رسمی دین همچنان اصرار کنند که آزادی بت است و ما باید این بت را بشکنیم و فضولی موقوف! ما باید همچنان یکطرفه بگوئیم و عمل کنیم و شما هم باید بپذیرید و تقلید کنید و خدا پرستی جز این نیست. چه کسی تردید می‌کند این دومی چیزی نیست جز خفقان، ظلمت محض و خشونت عربان!

آقایان محترم! آزادی بت نیست، بت شکن است. فقط در پرتو درخشان آزادی است که همه بت‌ها یکی پس از دیگری شکسته می‌شوند.

[۱] محمد تقی مصباح یزدی، روزنامه شرق (۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۳) به نقل از خبرگزاری تسنیم

[۲] در میخانه ببستند خدایا مپسند

که در خانه تزویر و ریا بگشایند (حافظ)

دستیار ارشد رئیس جمهور در جمع کلیمیان شیراز:

اگر من آخوند و آن خاخام بگذاریم، همه مردم خوب با هم زندگی می کنند

پیام مشترک همه پیامبران این است که ما همه به زبان خود عبادت می کنیم، نه من به فکر مسلمان کردن شما باشم نه شما به دنبال آن باشید که تفکر دینی خود را غالب کنید.



یونسی: یهودیان ساکن در ایران از خلط مبحث یهودیت و صهیونیسم، رنج برده و می برند.

به گزارش خبرنگار خبرگزاری برنا از فارس، حجت الاسلام والمسلمین علی یونسی جمعه شب

در جمع کلیمیان شیراز گفت: ایرانیان قبل از اینکه مسلمان باشند، ایرانی بوده اند و اخلاق ایرانی و بردباری فرهنگی، بردباری دینی، از جمله ویژگی های ایرانیان است که سبب شده ایران گهواره ادیان آسمانی باشد .

یونسی با ابراز خرسندی از حضور خود در یک کنیسه کلیمیان، خطاب به آنها گفت: شخصاً هنگام عبادت شما حس خوبی داشتم، کنیسه شما را هم خیلی ساده و بدون پیرایه دیدم، این خیلی مهم است که یک معبد، ظواهرش مردم را جلب نکند که از خداوند بازمانند، عبادتگاه هرچه ساده تر باشد، بهتر است.

البته من در این مقام نیستم که مناسک را رد کنم؛ من روحانی هستم و مناسک گرا، اما روح ایرانیان اینگونه است .

وی با گریزی به داستان موسی و شبان مولوی ادامه داد: عبادت، ارتباط فرد با خدا است؛ با هر زبان و بیان که باشد مهم نیست، شاید شما هم قصه حضرت موسی(ع) با شبان را در مثنوی مطالعه کرده باشد. البته در مقام صحت آن نیستیم، اما یک حقیقت را مولوی می خواسته عنوان کند و آن ارتباط انسان با خداست، که ارتباطی عبادی است و این ارتباط در هر دینی دیده می شود .

یونسی با برشمردن ویژگی مهم ادیان الهی را عبادت، اخلاق و دعوت به یک زندگی خوب در دنیای فانی و دنیای باقی برشمرد و گفت: ایرانیان قبل از اینکه مسلمان باشند، ایرانی بوده اند و اخلاق ایرانی و بردباری فرهنگی، بردباری دینی، از جمله ویژگی های ایرانیان است که سبب شده ایران گهواره ادیان آسمانی باشد. امروز در ایران ادیان الهی و پیروان آن، سابقه بسیار بیشتری دارند و حتی مسیحیان، مداحیان که شاخه ای از دین ابراهیم(ع) است و تحت آموزه های حضرت یحیی(ع) عبادت می کنند و سایر ادیان .

دستیار ارشد رئیس جمهور در امور اقوام و اقلیت ها با اشاره به یک موضوع تاریخی اظهار داشت: وقتی که کوروش بزرگ به حکومت رسید و بابل را فتح کرد، بسیاری از بزرگان بنی اسرائیل که در میان شان پیامبران بزرگی هم بودند، از زندان بخت النصر آزاد کرد. این داستان در تورات هم آمده و در حالیکه در تاریخ مکتوب متأخر ایران اسمش نبود، در تورات و اسناد مصر و یونان به آن اشاره شده است .

وی در ادامه گفت: کوروش شخصیتی بزرگ و اولین مؤسس امپراطوری جهانی است. آن زمان حکومت‌ها محلی بودند و هیچ‌یک جهانی نبودند. این نوع از حکومت اولین بار توسط کوروش تأسیس شد، آن زمان در اروپا تنها اقوام وحشی بودند و مصر و فلسطین و قفقاز و جنوب اروپا در حکومت کوروش بود. آن زمان قوم بنی‌اسرائیل را که در بابل آزاد کرد، پیشنهاد داد یا به ایران بیایند یا به فلسطین بروند یا در بابل بمانند. آنان که بیشتر روح معنویت را دنبال می‌کردند، پیام حضرت موسی(ع) را دنبال می‌کردند و روح شریعت را، به ایران آمدند، تجار بابل ماندند، زیرا بازار بابل اقتصادی بود و درآمد داشت و شریعتمداران و فقه‌مداران به بیت‌المقدس بازگشتند زیرا آنجا زمینه فقهی بیشتر فراهم بود .

دستیار ارشد رئیس‌جمهور در امور اقوام و اقلیت‌ها تصریح کرد: ایرانیان سال‌های سال است که با بزرگواری و با فرهنگ بردباری دینی که دارند و با هم خوب زندگی می‌کنند. اگر من آخوند و آن خاخام بگذاریم، همه مردم خوب با هم زندگی می‌کنند. مردم بلد هستند با هم خوب زندگی کنند .

و با بیان اینکه "یهودیان ساکن در ایران از خلط مبحث یهودیت و صهیونیسم، رنج برده و می‌برند"، گفت: این دو موضوع از هم جداست. بسیاری از یهودیان ضدصهیونیسم هستند و حتی امروز حکومت بنی‌اسرائیل هم در نسل جدید به آنچه نسل جوان ایران در خصوص همزیستی و اصلاح‌طلبی می‌گوید، نزدیک شده است .

یونسی با اشاره به خطر افراطی‌گری مذهبی تصریح کرد: همه‌گرایش‌های تند مذهبی، محکوم است؛ گرایش‌هایی مانند القاعده، سلفی و وهابی در اسلام یا صهیونیست در یهودی و مسیحی‌های تند، تعدادشان معدود است. اینان برای صلح جهانی خطرناک هستند و هم باید برای مقابله با آنان تلاش کنیم .

وی ادامه داد: پیام مشترک همه پیامبران این است که ما همه به زبان خود عبادت می‌کنیم، نه من به فکر مسلمان کردن شما باشم نه شما به دنبال آن باشید که تفکر دینی خود را غالب کنید، در کنار هم زندگی کنیم، کلاه سر هم نگذاریم، همدیگر را آنگونه که هستیم بپذیریم و رسالت دین را رسالت اخلاقی آن بدانیم. دین نیامده ما را از هم جدا کند و به جان هم بیندازد، دین آمده تا ما را با هم مهربان کند، رابطه ما را با خدا خوب کند .

یونسی با تأکید بر اینکه "سیاست جمهوری اسلامی تحت فشار قرار دادن پیروان هیچ دین و مذهبی نیست"، تصریح کرد: هیچ‌کس حق تعدی و تجاوز به حقوق هیچ اقلیتی را ندارد. حقوق شهروندی معنایش این است که حقوق برابر داریم. باید به سمتی حرکت کنیم موانع برداشته شود که هیچ ایرانی به واسطه ایرانی بودن از حقوق خود محروم نشود .

دستیار ارشد رئیس‌جمهور در امور اقوام و اقلیت‌ها در پایان یادآور شد: یهودیان موحد هستند و از قدیمی‌ترین ادیان توحیدی به‌شمار می‌روند و حق دارند که در ایران با برخورداری از تمام حقوق شهروندی خود، به‌خوبی زندگی کنند

لایحه دفاعیه ۱۵ شهروند بهایی شیراز تقدیم دادگاه شد+متن کامل لایحه

منتشر شده در سه شنبه، ۱۳ می، ۲۰۱۴ | ۷:۵۳ ق.ظ

در بهمن ماه سال ۸۹ بود که عده ای از هموطنان بهایی به جرم مسافرت به کشورهای هند و امارات دستگیر و همه آنان پس از بازجویی های مکرر در اداره اطلاعات شیراز، روانه زندان عادل آباد این شهر شدند.

اما پس از پیگیری های خانواده ها و تلاش وکیل، این ۱۵ تن به قید وثیقه آزاد شدند.



بنا به گزارش خبرنگار سحام، بنا به آنچه مطرح شده جرم اکثر آنان مسافرت به دبی و نیز کشور هند و بازدید از معبدشان در این کشور بوده است.

همچنین از دیگر اتهاماتی که به این افراد زده شده می توان به تشکیل کلاس برای کودکان زیر پنج سال و نوجوانان و جوانان بهایی اشاره نمود.

با انجام پیگیری های مکرر توسط گیتی پورفاضل، وکیل این متهمان، سرانجام آخرین دفاع از ایشان در جلسه هشتم اردیبهشت ماه سال جاری صورت گرفت و خانم پور فاضل نیز لایحه دفاعیه ای را تقدیم دادگاه نموده است.

به گزارش سحام نکته قابل تامل این بود که درست در همان روز دادگاه، قبرستان بهاییان در شیراز توسط افرادی خاص تخریب و زیر و رو شده بود.

در حال حاضر علاوه بر گیتی پورفاضل، سه تن از وکلای شیرازی نیز به نام های رفوگران، طراوت و دادفر از این افراد و اتهامات وارده به ایشان دفاع می کنند.

متن این لایحه که نسخه ای از آن به دست خبرنگار سحام رسیده بدین شرح است:

ریاست محترم شعبه سوم دادگاه عمومی و انقلاب اسلامی شهرستان شیراز

بازگشت به پرونده شماره ۱۳۶۵/۹۱ در پیوند با اتهامهای موکلان بهایی که نامشان در زیر می آید:

خانمها ۱- یکتا فهندژ ۲- مژده فلاح ۳- مژگان عمادی ۴- سُمیترا ممتازیان و آقایان ۵- هومن زارعی
۶- نیما دهقان ۷- کاووس صمیمی ۸- کامییزحبیبی ۹- محمد صادق نوریان ۱۰- فریدعمادی -
۱۱- فرشید یزدانی ۱۲- سام جابری ۱۳- سینا ساریخانی ۱۴- پیام تسلیمی ۱۵- ایمان رحمت پناه ، به
استحضار میرساند.

از آنجا که یک کیفرخواست برای همه متهمان پرونده در پیوند با عنوان یک جرم وانطباق آن با ماده ۴۹۸
قانون مجازات اسلامی صادر گردیده و همه در یک پرونده و یک جا برای حضور در دادرسی نیز احضار شده
اند لذا با نگاهی به کیفرخواست در مقام دفاع از نامبردگان اشعار میدارد:

نخست ناگزیر از تعریف جرم و عناصر تشکیل دهند آن می باشم تا روشنگر این باشد که آیا اعمال و کردار
انتسابی به موکلان میتواند عنوان جرم گیرد یا نه ؟ در تعریف جرم آورده شده که فعل یا ترک فعلی که
موجبات اضرار به جامعه یا افرادی را فراهم کند عنوان بزه دارد و آن دارای عناصر زیر است:

نخستین عنصر تشکیل دهنده جرمی عنصر قانونی است یعنی کلیه افعالی که قانون به روشنی زیر چنبره
خود گرد آورده و ارتکاب آن افعال را جرم دانسته و برایش مجازات تعیین کرده است لذا «عقاب بلا بیان»
جرم محسوب نمیشود پس هرگاه فعل یا ترک فعل فردی با عنوانهای موجود در قانون مطابقت پیدا کند
بزه بشمار می آید. دوم عنصر مادیست ، باعنایت باصل براءت هرگاه بگونه ای از رفتار انسانی فعلی مثبت
سرزند که اورا متهم جلوه دهد بایسته است اتهام با دلایل و مدارک قانونی غیر قابل انکار که در عنصر قانونی
تعریف شده است انطباق داشته باشد در غیر این صورت اتهام نمیتواند ثابت گردد.
سومین عنصر تشکیل دهنده جرم رکن معنوی و آن داشتن انگیزه ای ویژه و سوء نیت است که لازمه اثباتش
داشتن دلایل و مدارک معتبر است که علت ارتکاب جرم را آشکار سازد.

اکنون باید در جستجوی این سه عنصر در پرونده متهمانی باشیم که افعال و کردارشان بی وجود هیچ دلیل
و مدرکی عنوان جرم یافته و در کیفرخواست با ماده ۴۹۸ منطبق گردیده است.
باخوانش و ژرف نگری در پرونده هیچ مدرکی که نشانگر اتهامهای آورده شده در کیفرخواست باشد نه تنها
یافته نشد بلکه به گمانه زنی ضابطان نسبت به متهمان بسنده شده است نوشته ها و دفترها و ابزارهای
بدست آمده بهنگام زیور و کردن خانه های دستگیرشدگان از سوی ماموران اطلاعات هیچیک دلیلی
بر بزهکاری موکلان این پرونده نیست زیرا همه آن نوشته ها و دفترها در پیوند با چگونگی نیایش و ستایش

خداوند یکتا و یا شیوه پرورش کودکان و نوجوانان و در سفارش به پاک ماندن و دوری گزیدن آنان از کردارهای ناپسندیست که در جامعه ی آلوده امروز ما روبه گسترش است، میدانیم اعتیاد و فحشاء (مُروسیگری و روسپیگری) در جهان بویژه در کشور ما که ثبات اقتصادی را از دست داده چه بیداد می کند. هنجارشکنی و روبه فزونی بودن بزهکاری در میان نوجوانان و جوانان سرچشمه در تنگنا های مالی با تورم روز افزون یادداشتن پدر و مادر معتاد یا جدایی در خانواده های نابسامان است.

خانواده های هممیهنان بهایی ما برخوردار از روشی نیکو در گرامیداشت پیمان زناشویی و دارای نگرشی ویژه برای آموزش و پرورش کودکان و جوانان است این شیوه تربیتی سبب گردیده تا در میان ایشان معتاد یا خلافکار دیده نشود این روش نه تنها برای جامعه آلوده مابلهکه برای جامعه بشری که شوربختانه از نگاهی دچار فقر مادی و به تبع آن فقر فرهنگی شده که هوده آن گسترش مروسیگری و روسپیگریست راه و روشی بس کارساز بشمار می آید، امروز جامعه جهانی در هنجارشکنی و رواج تباهی زندگی جوانان در اوج نکبت و شوربختی بسر می برد بنابراین هر شیوه خوب آموزشی که بتواند هنجارشکنی را کاهش دهد بسیار ارزنده است که باید آموخت و آن را گسترش داد تا شاید جامعه بشری از گرداب اعتیاد و فحشاء که هر روز بر دامنه اش افزوده میشود رهایی یابد، اندیشه و کردار و گفتار نیکو را از هر کس که باشد جدای از اینکه آیین و باورش چیست باید آموخت و بکار گرفت مگر کشور مسلمان ایران از شیوه های فن آوری ملل غیر مسلمان که حتی برخی بت پرست هستند برای پیشبرد آماجهای انسان دوستانه بهره نمیگیرند؟

چگونه است که ما در این برهه از زمان نباید برای تندرستی جامعه از ارزشهای تربیتی هممیهنان غیر مسلمان خویش که آشکارا موفق هم بوده بهره نجویم و برای این امر آنان را به دادگاه بکشانیم که چرا این روش پسندیده را بکار می برند. اتهام موکلان و جرایم انتسابی به ایشان فاقد عناصر تشکیل دهند جرم آنگونه که در تعریف بالا آمده است بدلائل زیر می باشد:

۱ - گرد آمدن افراد خانواده دور هم و یا چند نفر از دوستانی که دارای رفت و آمد خانوادگی هستند بدون داشتن هدف سیاسی و یا سوء نیت و یا عناد با سیستم موجود در ایران جرم بشمار نمی آید بویژه اگر اینگونه گرد آمدنها تنها برای آموزش دادن جوانانشان و گرامیداشت آنچه خداوند از نیکیها در اختیارشان گذاشته است باشد که از آنها به شیوه ای درست بهره جویند و آینه روشنی را برای خود رقم زنند، از سویی دیگر نوشته ها و دفترها و آنچه توقیف و در دسترس دستگاههای قضایی و اطلاعاتی گذاشته شده است

در محتوایشان نشانی ازدشمنی بادستگاه حاکمه یا ترغیب بشورش و یا تبلیغ علیه نظام نیست بلکه محتوایشان ایجاد مهر و صلح و آشتی میان بندگان خداست ، افزون بر این تشکیل گروه زمانی از موجبات بهم زدن امنیت کشور به حساب می آید که ترویج فتنه و آشوب کند و جوانان را به بیراهه کشاند.

۲- خواندن پیامهای بیت العدل باکسانی که مادران و پدرانشان به این آیین در سده های پیشین گرویده و با دستورها و باورهایش رشد یافته و بالیده اند راکه نمیتوان عنوان جرم داد به ویژگی آنکه در اصل بیست و سوم قانون اساسی تفتیش عقاید ممنوع و هیچکس را نمیتوان بصرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرارداد، چگونه است که بهایان بدلیل داشتن باوری و عقیده ای که تنها بوی انسانیت میدهد گروه گروه دستگیر و به دادگاه کشانیده و مورد اذیاء قرار میگیرند ؟

۳- گزارشهای ضابطان دادگستری تنها استنباط بدون سند و مدرک است ایشان در پندار خویش اعمال و کردار مکرر متهمان را بصرف مسافرت به خارج که برخی بیشتر برای سیاحت یا دیدارهای خانوادگی بوده است جرم دانسته و بازهم در پندار خویش بدون در نظر گرفتن اصل براءت باروشهای غیر انسانی در گرفتن اقرار از هیچ فشاری نه تنها فروگذار نبوده اند که حتی برخی از آقایان اظهار میدارند افزون بر فشارهای روحی بر خورد فیزیکی هم در بازجوییها با آنان شده است زهی افسوس شاهد چه بیدادی در این برهه از زمان هستیم ارزشها و کرامت انسانی چگونه لگدکوب میشود و مردمی که بباور خویش برای حفظ حقوق و نگهبانی از شأن انسانی میکوشند چه می بینند.

۴- یکی از جرایم انتسابی بموکلان راه اندازی شبکه و ارتباط با بیت العدل است ، با توجه به اینکه از سال ۱۳۸۵ بهایان هیچ تشکیلاتی ندارند، پیامهای بیت العدل را در رایانه می بینند و یایکی از افراد بهایی پیامها را پرنیت گرفته و در جمع خویش میخوانند که این امر عنوان تشکیلات بخود نمیگیرد زیرا راه اندازی تشکیلات مستلزم ابزارهایی است که این متهمان ندارند از جمله داشتن جای مشخص و عضوگیری و انتشار خبرنامه و غیره که چنین موردی در پرونده بچشم نمیخورد، کتابها و نوشته ها و اشیاء توقیف شده همه و همه شخصی بوده است که باید به صاحبانشان بازگردانیده شود.

۵- تقسیم بندی شهرنیز از جهت این بوده که بهایان هر منطقه بتوانند با یکدیگر آشنا شده و مراوده داشته باشند ، هیچ گاه نیز در پی تغییر باور یک غیربهایی و نیز ترغیبش به بهائیت نبوده اند در پرونده نام کسی که

خانواده اش بهایی نبوده و بهایی شده باشد یافته نمیشود زیرا موکلان در پی تبلیغ باورهایشان نبوده و نیستند.

۶- در کیفرخواست چنین آمده که شماری مسلمان شیعه جذب اهداف بهائیت شده اند بی آنکه حتی از یک نفر نام برده یا کسی ادعا کرده باشد که یکی از موکلان در صدد تغییر در باورش بوده و رفتاری داشته که او را جذب کند، شوربختانه در اینگونه پرونده ها وهم و خیال نقشی پررنگ تر از واقعیت و سند و مدرک متقن دارند زیرا ضابطان با گزارشهای غلیظ میکوشند افکار و اندیشه و برداشتهای شخصی خویش را بدون ارائه دلیل و مدرک محکمه پسند در پرونده بگنجانند تا به هر طریق ممکن مجرم بودن متهم را به دادگاه بقبولانند

۷- از آنجاکه هر ایرانی جدای از اندیشه و باوری که دارد از حقوق شهروندی برخوردار است و نیز برابر اصل سی و هشتم قانون اساسی هیچکس را نباید باشکنج روحی یا جسمی و اداریه اقرار کرد و اینگونه اقرارهای زوری فاقد ارزش و اعتبار قانونیست و متخلف از این اصل باید طبق قانون مجازات شود لذا موکلانی که در هنگام بازجویی در فشار روحی قرار گرفته یا با برخورد فیزیکی روبرو بوده اند درخواست محاکمه و کیفر باز جویانشان را دارند هرگونه کوتاهی در این خصوص مردم جامعه را نسبت به عدالت اسلامی بدبین خواهد کرد. شوربختانه پس از انقلاب بدلیل سلیقه ای عمل کردن برخی از دست اند کاران بویژه در دستگاههای حساس قضایی و اطلاعاتی کشور، مردم شاهد رخدادهای نا موجهی بوده اند که با گذر زمان هر چند زخم آن التیام لیکن چون سالکی بر پیکر جامعه نشسته که یادشان نمی رود این روند تلخ که همچنان ادامه دارد نه تنها موج ناراضیتهای راهروز گسترده تر میسازد بلکه روزی چشم می گشاییم که دیگر جای سالمی بر پیکر پُرسالک و رنج دیده سراغی نیست.

از نظر ماموران گزارشگر، با اقرارهای گرفته شده آنچنان که در بالا اشاره شد جرم از دیدگاه آنان محرز و متقن شناخته شده است لیکن آنجا که پرونده نزد قاضی که انسانی است سردو گرم چشیده و آگاه به امور می رود تا سلامت شاخصه های اینگونه احرازها روشن شود برای متهمان ایجاد دلگرمی میکند و میدانند که هر حرکت یا کرداری نمیتواند عنوان جرم گیرد و زندگی بیگناه و یا بیگناهی را تباه سازد. در ساختار پرونده هایی از این دست با گزارش بی سند و مدرک و یا مدارکی که وجه قانونی ندارند از سوی ماموران اطلاعات که تنها به سلیقه و باور و استنباط شخصی و برداشت سلیقه ای باز میگردند نقش پررنگی

رایفا می کند ، بیان اینکه دلایل محرمانه و قابل بازگویی حتی در محضر دادگاه نیست این نقش مجهول در سیستم قضایی روند دادرسی را بیش از پیش مخدوش می سازد زیرا متهم نمیداند با کدام دلیل مستند گناهکار و مستوجب کیفر گردیده است زیرا اتهامی باید بامدرک و یا مدارک مستند و قابل رویت باشخاص وارد آید تا بتوان متهم را به محاکمه کشید و تنها اطلاع دادرس از مدارک بدون رویت متهم و وکیل او کافی و وافی برای دادرسی نیست در غیر این صورت فرشته عدالت نمیتواند با چشمان باز و بینا شاهد یک دادرسی دادگرانه باشد . خوشبختانه واژه های زبان شیرین پارسی دارای بار معنایی ژرفی است که گاه از نگرش به آنها غفلت می شود مانند واژه دادیا دات به معنی قانون پس دادرس کسی است که بداد ستمدیده ای میرسد و در محلی بنام دادگاه دادخواهی اش مورد بررسی و برایش دادنامه نوشته میشود و یا دادستان ، دادیار و غیره ... که همه واژه های جدا شده با پسوند و یا پیشوند از «داد» برای هر کسی که با این واژه ها سروکار دارد و خویشکاری ویژه ای بدوشش گذاشته شده را باید بشیوه ای خدای پسندانه بانجام برساند تا مبادا بر دادخواهی بیداد رود.

اینک با توجه بگفتار بالا و متن کیفرخواست که بر مبنای گزارش ماموران اطلاعات برای موکلان صادر شده بدفاع از تک تک موکلان خود می پردازم.

۱ - آقای محمد صادقی نوریان فرزند حبیب الله

به اتهام برهم زدن امنیت بر اساس داشتن رابطه مخفی با دیگر همکیشان خود و رابطه با تشکیلات خارج از کشور.

موکل در کلیه بازجوییهای بعمل آورده شده اظهار داشته است ارتباط من با پویا موحد از زمان نیست که خانواده پویا در کرج ساکن شدند و بدوران نوجوانی و جوانی من باز میگرد و چون متولد شیراز است خانواده اش با بهاییان شیراز خویشاوند و یادوست بودند و هر از گاهی هم با خانواده اش بشیراز سفر می کردم نخست با آقای آکاووس صمیمی در جریان کاری بوسیله پویا آشنا شدم و سپس چند تنی را نیز در رفت و آمد کاری شناختم تا آنکه دستگیر شدم و اکنون همه متهمان دستگیر شده را میشناسم ، چندی بعد پویا موحد برای ادامه تحصیل بخارج رفت و من در اثر دوستی با برخی مانند هومن زارعی و پیام تسلیمی با هم بسفر رفتیم و با پویا هم دیدار تازه کردیم ، پویا عضو هیچ گروه و تشکیلاتی نیست ما پیام بیت العدل را جمعی میخواندیم و با هم به نماز و نیایش مانند هر بهایی دیگری میپرداختیم.

در دفاع از متهم بالا باید بعرض دادگاه محترم برسانم که همه خانواده های بهایی ساکن هر شهری که باشند به دلیل کم بودن شمارشان یکدیگر را میشناسند و برای خواندن نماز و نیایش گردهم می آیند این عمل نمیتواند جرم تلقی گردد زیرا هرگز برهم زننده امنیت جامعه یا کشور نیست چون اصول قانون اساسی و ازسویی نیز حقوق شهروندی انجام فرایض دینی را برای اقلیتها پذیرفته است ، سفر موکل به دوبی یاهند و نیز دیدار از پویا موحد که سرگرم درس خواندن است حتی اگر عضو یک گروه دینی هم باشد چه زیانی میتواند برای کشور ایجاد کند و قتیکه این گروه فاقد هرگونه تشکیلاتی در ایران است ، در پاسخ و پرسشی که دادگاه از موکل بعمل آورد گفته شد از خط قرمزها عبور کرده است در حالیکه مرز بین خط قرمز با سایر رنگها را قانون مشخص نکرده و از آنجا که ما با مرقانون سروکار داریم نمیتوانیم خط قرمزها را بسلیقه خویش ترسیم و تعیین کنیم چون ممکن است کسیکه باورهایش به افراط رسیده حتی نفس کشیدن را هم برای بهاییان خط قرمز بداند ، اگر در احکام آنان حقوق اجتماعی زن و مرد مساوی اعلام و هیچ یک را بر دیگری برتری نداده برای برخی از مسلمانان طالبانی و یا القاعده که باورهای افراطی خارج از زمان کنونی دارند خط قرمز است این خط را موکل من ایجاد نکرده بلکه در یکصد و شست سال پیش در کتابهای دینیشان آمده که در زمان خود و نیز برای افراطیهای مسلمان امروز هم ناروا و پذیرفتنی نیست ، اگر بپذیریم که قوانین باید با خواست و نیاز زمان جامعه را متحول سازند باید نگاهی به پیرامون خویش بیاندازیم و ببینیم در کجای زمان تاریخی ایستاده ایم ، کشوری با چندین هزار سال مدنیت و فرهنگی پر بار که افتخار صدور نخستین اعلامیه جهانی حقوق بشر را دارند آنهم بدست مرد بزرگی که چشم جهانیان حتی امروزیان را با باورهایش شگفت زده کرده و آرامگاهش در آژگاه این استان پُر برکت قرار و چهار گوشه اش نشان از کرامت واقعی انسان دارد و باین سرزمین شکوهی دیگر بخشیده آیا سزاوار است گروهی از فرزندانش بسایر فرزندانش تنها به گناه داشتن باوری دیگر که مورد پسند نشان نیست ستم روادارند و آنان را بجرم عقاید و باورهایشان به زندان بکشانند و غل و زنجیر به دست و پایشان بندند؟

۲- آقای هومن زارعی گدویی فرزند ندیم

موکل در محضر دادگاه اتهام خویش را پذیرفته و براین باور است که دوستی با آقای محمد صادق نوریان و دیگرانی که با او همسفر دوبی و هند بوده و در جریان سفر تفریحی با آقای پویا موحد دیداری تازه کرده اند جرم محسوب نمیشود و هیچ فعل یا ترک فعلی که مخالف قانون باشد از وی سر نزده است. وی خود را مطیع قانون جاری کشور میداند و از آنجا که پیوسته اصل بر برائت است مگر خلافش ثابت شود لذا

اگر در دادگاه مدرک یا مدارکی دال بر ثبوت جرم ارائه نشود متهم از اتهام بری میگردد. در پرونده مدرک استواری که ثابت کند کردار موکل که تنها مسافرت با دوستان هم کیش خود به دوی و هند بوده جرم است دیده نشده تا بر آن پایه دفاع محقق و جنبه قانونی آن رعایت گردد در پرونده هیچ سندی مبنی بر وقوع جرم دیده نمیشود جز اتهام زنی یکطرفه و استنباط از اینکه پیام واحد بشما بهاییان آموزش میدهد، در حالی که هموندی شخص مذکور در هیچ تشکیلاتی با مدرک و دلیل ثابت نشده است.

موکل و برادش قهرمانان جو دوی ایران هستند لیکن بجرم بهایی بودن از انتخاب برای مسابقه گزینش نمی شوند، بیاد دارم قاضی محترم در آخرین جلسه دادگاه بموکلانم در حضور دیگر وکلا فرمودند: «شما ها بجرم عقیده محاکمه نمیشوید بلکه کردارتان غیر قانونی بوده است» اما در راستای اثبات این اعمال هیچ مدرک و دلیل محکمه پسندی ارائه نکردند و اما باید به استحضار آن مقام عالی که شغلی خطیر بعهدہ دارند برسانم مرز باریکی میان «داد و پیدا» موجود و بایسته آنست دادرسی گرامی آنرا دریابند که موکلان در حقیقت امر بجرم عقیده و باور و آیینشان از حقوق اجتماعی محروم و حق شهروندی را از دست داده و میدهند زیرا موکل مذکور در آزمون سال ۱۳۸۶ دانشگاه آزاد در رشته گارگردانی و تاتر قبول لیکن اجازه ثبت نام نمی یابد و نیز برادر کوچکش خشایار در سال ۱۳۹۰ که دانشجوی رشته معماری دانشگاه غیرانتفاعی آپادانا بوده بجرم بهاییگری اخراج میشود و همچنین نامبرده عضو تیم ملی جو دوی نوجوانان و جوانان بوده که از آنجا نیز بیرون رانده میشود. ریاست محترم دادگاه جامعه با وجود انسانهای سالم و فرهیخته اعتلا می یابد بویژه اگر تعاطی و بر خورد افکار در آن جریان داشته باشد، در یک جامعه ایستا که علم و عالم محل جولان ندارند نمیتوان انتظار توسعه و پیشرفت داشت هر جامعه ای بوسیله دانشمندی که نظریه ای تازه ارائه میدهند متحول میشود. جوانان هر کشوری سرمایه های بی بدیلی هستند برای توسعه پایدار و دلیل آنکه ما پس از شصت و اندی سال که از نخستین برنامه توسعه میگذرد نتوانسته ایم تواناییهای خود را بمنصه ظهور برسانیم و کشور را از فقر روز افزون نجات دهیم آنست که از مغزهای خلاق جوانانمان بهره کافی نبرده و پیوسته تعهد را بر تخصص و تعقل برتری داده و نتوانسته ایم مدیران مدبر و مردان و زنان آفرینگر را با برنامه ای کار ساز تربیت کنیم. برخی از موکلان من در زمره همان آفرینگران هستند که بیازی گرفته نشده و از یارمندیشان جامعه بی بهره مانده است در خصوص آقای هومن زارعی باید بگویم که نه تبلیغ علیه نظام کرده و نه علیه امنیت کشور گام برداشته که مستوجب مجازات باشد تنها گناهش خواندن پیام بیت العدل و انجام دعا و نماز با همکیشان است.

۳ - آقای نیما دهقان منشادی فرزند سعید

موکل اتهامهای انتسابی را نپذیرفته و براین باور است که کشورش را دوست دارد و هرگز عملی که دال بر تبلیغ علیه نظام یا علیه امنیت باشد بر نداشته است او به کودکان و نوجوانان بهایی درس میداده و هرگز در صدد جذب کسی به بهائیت نبوده و نیست ، شوربختانه در بازجوییهای اطلاعات هرمتهمی که منزلش در محله ای از محله های شیراز است یکی از اتهامها وارده اش اداره آن بخش از شهر بوده که با واقعیت فاصله زیادی دارد زیرا آنها اتفاقی که در محل رُخ میداده جمع شدن بهائیان آن منطقه در خانه های هم برای انجام نماز و نیایش بوده و هست و این اتهام به تک تک متهمان زده شده است ، آقای دهقان از دوستان پویا موحد و همسن و سال اوست و هیچ یک در گروه یا تشکیلاتی عضو نیستند و ارتباط ندارند او و همسرش خانم ژینوس فنایان با فرزندشان برای گردش به دوبی میروند و چون قصد ماندن یکماهه داشته اند با ورود برخی دیگر از دوستان مواجه میشوند و برابر معمول پیامهای بیت العدل را خوانده و سپس به دعا میپرداخته اند برای ثبوت اتهام ایشان هیچ مدرک قابل قبولی در پرونده نیست تا ملاک جرم قرار گیرد.

۴ - خانم مزده فلاح فرزند علی

اتهام او نیز مانند دیگر متهمان تبلیغ علیه نظام و اقدام علیه امنیت عنوان شده است ، نامبرده اتهام را نپذیرفته و اعلام داشته که پویا موحد را تا زمانی که برای گردش با همسرش آقای فرید عمادی به دوبی نرفته بوده نمی شناخته است او با فرزند دو ساله اش در هیچ یک از نشستهای خوانش پیام بیت العدل و نماز و نیایش به سبب بیتابی کودکش نمیتوانسته شرکت کند زیرا باید از بچه نگهداری میکرده است او عضویت در هیچ گروه و دسته و حلقه ای ندارد و چون ان از سال ۱۳۸۶ منحل اعلام شده لذا هیچیک از بهائیان کارت تشکیلاتی نمیتوانند داشته باشند از آنجا که بهائیان کار سیاسی نمیکنند و به ایشان دستور داده شده است در سیاست کشور دخالت نکنند لذا حتی یک بهایی دیده نشده در مسایل سیاسی شرکت داشته باشد ، در مورد نامبرده نیز دلیل و مدرک مناسب اتهام در پرونده دیده نشده است.

۵ - مژگان عمادی فرزند محمد

موکل خواهر آقای فرید عمادی است ، هنگامی که ماموران به خانه اش میریزند ابتدا آنان را سارق میپندارد و بعد متوجه میشود که برای چه امری آمده اند مانند متهمان دیگر از رفتار نامناسب ماموران میگوید و اینکه

برگه جلب را نشان نمیدهند و رفتاری خشن دارند و نیز مانند سایر موکلان پس از بازداشت به انفرادی هدایت میشود و کودکی خردسال دارد که بهنگام دستگیری مادرش دچار شوک گردیده است با خانواده برادرش و نیز گاه با دیگر دوستان بهایی که برخی ارتباط خویشاوندی دارند و با توافق همسرش مراسم دعا و نماز برگزار میکنند. در پرونده اش مدرک یا مستندات پذیرفته ای که حاکی از ثبوت اتهامهایش باشد دیده نشده است.

۶ - خانم یکتا فهندژ فرزند محمدعلی

موکل اعلام داشته که بدلیل علاقه ای که به کشورش دارد هرگز مرتکب اقدامی دال بر تبلیغ یا علیه امنیت نشد و کاری خلاف عرف و اخلاق انجام نداده جز آنکه مانند هر بهایی معتقد به آیینش به فرایض دینی خود احترام گذاشته و در راستای قرب بخداوند متعال به همه اطرافیان محبت ورزیده و با صداقت عمل کرده است کلاس برای اطفال نداشته ولی برای توانمندی نوجوانان که براه خلاف کشیده نشوند همراه با خانواده مسایل تربیتی را مطرح و بحث و بررسی میکرده است ، مدت هشتاد و دو روز در بازداشت بوده است و یکی از دلایل خشونت ماموران بخود را شکایت علیه اخراج شدنش بجرم بهائیت از دانشگاه میدانند ، او طالب حق و حقوق انسانی خویش است لیکن هنگام بازجویی به وی میگویند بهاییان هیچ حق و حقوقی ندارند باید از کشور بروید در حقیقت از نگاه برخی هممیهنان تندرو ما که افکار طالبانی دارند انسانها به مسلمان و غیر مسلمان تقسیم می شوند و غیر مسلمانان از برخی حقوق بی بهره و بعضی دیگر هیچ حقوقی ندارند ، آنان از یاد برده اند کرامت انسانی یعنی هراسانی که بدنیا پامیگذار د جدای از جنسیت و رنگ و نژاد و قوم و قبیله از ارزش انسانی بهره دارد و از حقوق کامل برخوردار است ما نمیتوانیم به شماری از هموطنانمان بگوییم چون باورهای شما را قبول نداریم حق و حقوقی ندارید و باید از کشور بروید ، باشنیدن چنین سخنانی این نکته به ذهن متبادرمی شود چه کسی شش دانگ کشور ایران را بنام گروهی خاص سند زده و یا در حباله نکاحشان آورده که به خود اجازه میدهند شماری را ایرانی ندانند ، بیرونشان برانند و همه چیز را از آن خود بدانند، در حالی که قانون هر کسی را که تبعه ایرانست را ایرانی میدانند و برایش حق و حقوقی قایل و باید در دفاع از ارزشهای انسانیش به کوشد، زردشتیان و بهاییان نه مانند مسیحیان ارمنستان را دارند و نه مانند یهودیان اسرائیل را که وقتی بگویند بالای چشمشان ابروست به آنجا کوچ کنند ، ایران که برای من ایرانی مسلمان عزیز است برای هموطنان دیگر زردشتی و بهایی عزیز تر است زیرا پیام آورانشان در این سرزمین متولد شده و بالیده است و جایی غیر از اینجا ندارند ما مسلمانان ایرانی که

پیامبرمان در حجاز متولد و همانجابه پیامبری مبعوث شده اند و سپس با شمشیر خلفای راشدین کشورهای دیگر فتح شده هرگز سرزمین حجاز را ملک تلق خودندانسته و زبانمان را برای خوشآمدشان تغییر ندادیم ، چگونه میتوانیم به ایرانیانی که در این کشور ریشه های سترگ دارند بگوییم بروند ، همین قدر که ارزش مغزهای جوانانمان رانداخته و فراریشان داده ایم بسیاری از نخبه ها را با اعمال و کردار نادرستمان از وطن رانده و دودستی تقدیم بیگانگان کرده ایم کافیتست بهتر است از این پس برای دیگران نسخه نیچیم و بگذاریم مردمان سرآسوده بیالین بگذارند و بفکر کوچ نباشند . و اما در مورد خانم فهندژنیز مدرک و دلیل موجهی که نشان از بی قانونی اعمالش داشته باشد در پرونده موجود نیست .

۷ - آقای سام جابری فرزند احمد

نامبرده اعلام کرده است که من جزارتباط کاری رفت و آمد با کسی ندارم از بامدادان تا شامگاهان در حال برق کشی ساختمانها هستم و فرصت شرکت در هیچ محفل و مجلسی برایم نیست آقای عمادی را میشناسم زیرا کارش ساختمان سازی است ، من فرایض دینی خود را در خانه ام انجام میدهم و پایبند باورهاییم هستم در هیچ دسته و گروه یا تشکیلاتی عضویت ندارم اما مامور اطلاعات که پس از دستگیری کتک مفصلی زد و گویی دق دلش را که از دیگران داشت سرمن خالی کرد شاید برای اینکه چته ای قوی دارم و بنظرش باید زهر چشمی میگرفت بهر جهت از من با مشت و مال حسابی پذیرایی کرد . موکل انسانی سربراه و کارگری کوشاست ، سردرگریان خود دارد ، ماست خودش را میخورد و به کار کسی هم کار ندارد اما نمیدانم در خصوص ماموران اینچینی چه باید گفت و چه باید نوشت که بی هیچ پاسخی به هیچ مرجعی مردمی را چه با گناه یا بی گناه دستگیر و با مشت و لگد پذیرایی و به انفرادی میفرستند، شنیدن اینگونه سخنان دل هر انسانی را به درد و سر رابه خشم و امیدارد ، چگونه ننویسم که در کشور عزیز من قانون برای شماری اطاعتش واجب و برای شماری دیگر حجاب است چون در پناه آن حجاب فراتر از قانون عمل میکنند و کسی هم گوششان را نمی پیچاند که چرا؟ وضع این موکل نیاز به قلمفرسایی ندارد و به قول شاعر «چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است» ، اونه در حلقه ای پیام بیت العدل را خوانده نه به هند و

دوبی مسافرت سیاحتی زیارتی داشته ، نه در محفل و مجلسی برای نماز و نیایش شرکت داشته است و نه این اتهامها قامتش را آراسته است پس بی دلیل گرفتار آمده شاید برخلاف نظر ریاست محترم دادگاه تنها برای این با مشت و لگد پذیرایی شده که دیانتش بهایی است .

۸ - آقای فرشید یزدانی فرزند جمشید

موکل آقای پویا موحدرا نمیشناسد و هیچ سفری هم بخارج ازکشور نداشته و پیامهای بیت العدل راهم نصفه نیمه خوانده است وی چنان درگیر کار و خانواده اش است که فرصت کمی برای شرکت در محافل و مجالس همکیشانش را دارد او میگوید نمیدانستم رفت و آمد خانوادگی و خواندن نماز و دعا در کشورم جرم است ازهر و کیلی ماده قانونش را پرسیدم گفتند چنین قانونی نداریم ، هرچه می اندیشم چه گامی خلاف نظم عمومی و تبلیغ علیه نظام و امنیت کشور برداشته ام عقم بجایی قد نمیدهد زیرا ارتباط من با سایر همکیشان بخاطر دوستی و خویشاوندیست ، کاری به سیاست کشور ندارم و هرگز بهیچ گروه و دسته سیاسی وارد نشده ام اما مامران امنیتی پس از دستگیری با فحش و کتک پذیرایی مفصلی کردند . حقیقت اینست موکل بخارج از کشور سفر نکرده و بدلیل کمردرد شدیدی که دارد نمیتواند درجایی آرام و قرار گیرد و یا چند ساعت روی صندلی بنشیند ، از سرکار که میآید در خانه باستراحت میپردازد و تنها گاهی در روزهای تعطیل صله ارحامی بجای میآورد . در مورد نامبرده نیز دلیل کافی و مدرک و مستندی که سبب اثبات اتهام باشد در پرونده اش وجود ندارد و بری از اتهام تبلیغ علیه نظام و امنیت کشور است ، شوربختانه قریب با اکثریت موکلان از رفتار ناپسند بازجو نیز ماموران امنیتی شکایت دارند ، آیا فریاد این ستمدیدگان بگوش مسئولان میرسد؟ بیاد شعر دوران دبستان که میخواندیم:

پیر زنی را ستمی در گرفت دست زد و دامن سنجر گرفت و اینکه.....

شحنه مست آمده در کوی من زد لگدی چند فرا روی من و.....

رطل زنان دخل ولایت برند پیر زنان را به جنایت برند آیا دخل ولایت برانی که دستگیر میشوند با مشت و لگد و ناسزای حضرات حالشان گرفته میشود یا به خاطر زرنگی و پولهای حرامی که به جیب زده اند از مامورانشان گرنش می بینند؟

۹ - خانم سومیترا ممتازیان فرزند بدیع الله

خانم ممتازیان نه گروهی تشکیل داده ونه در دسته وتشکیلاتی عضو بوده است ونه تازمان دستگیری از بامتهمان آشنایی داشته است تنها دونفر از بهاییان رامیشناخته که باوی نسبت خویشاوندی دارند. نامبرده اهل مازندران وبدلیل پیدا کردن کار از سال ۱۳۷۹ در شیراز اقامت گزیده است ودریک عینکسازی کار میکند از نظر سلامتی جسمی دچار مشکل گردیده وپس از عمل جراحی سرطان غده تیروئید تا پایان عمر باید داروی تجویزی رامصرف کند پزشک معالجش بیماری اورا صعب العلاج تشخیص داده است. وی سالهامشتری دکه روزنامه فروشی بوده بنام ابراهیمی که تصور میکرده این خانم زردشتی است وقتی متوجه میشود بهایی است اظهار اشتیاق میکند که در جلسه دعا شرکت کند ولی دوجلسه بیشتر نمیروود وموکل هم دیگر اورا نمی بیند بنظر میرسد این آقای روزنامه فروش قصد کنجکاوی داشته تا ببیند نیایش بهاییان با چه حال وهوایی وچگونه برگزار میشود زیرا پس ازدوجلسه دیگر کسی اورا نمی بیند ، متهم نیز مانند سایرین نه سابقه کیفری دارد ونه هرگز قصد برهم زدن امنیت وتبلیغ علیه نظام را ، بلکه بدلیل بیماری بیشتر به استراحت پرداخته وکمتر در حلقه ومحفلهای بهایی شرکت میکرده است ، مراسم دینی خود را در خانه وبه تنهایی انجام میدهد زیرا تا ساعت هشت ونیم شب کار میکند وخسته بخانه باز میگردد ، تنها یک بار به نیت سیروگشت مانند برخی از ایرانیان که باغ دلگشایشان کشورهای حاشیه خلیج همیشه پارس است به امارات برای تفریح وسیاحت سفر کرده است ومدیرک ومستندی که حکایت از اثبات اتهام متسبه باشد در پرونده دیده نمیشود تا عنوان جرم پیدا کند.

۱۰ - آقای ایمان رحمت پناه فرزند اسکندر

موکل اتهامهای انتسابی را رد کرده نمی پذیرد وبراین باور است که هرگز قصد ونیت برهم ریختن نظم و امنیت کشورش یا تبلیغ علیه نظام رانداشته است ، کلیه وسایلی که از خانه او بره اند تعدادی کتاب دینی بوده که بامانت برای خواندن نزدش مانده وتخته (وایت برد)هم متعلق بصاحبخانه قبلی بوده که با تعدادی اسباب دیگر جا مانده است ، اودرمیان همکیشانانش فردی متدین وبه درستکاری ودرست اندیشی شهرت دارد میگوید کارتشکیلاتی نکرده ونمیکند وعضویت در هیچ گروهی راهم ندارد لیکن در باورهایش نسبت به آیینی که دارد استوار وراهی رامیروود که احکامش اورا راهبری میکند ، فرصت برای خوانش نوشته وکتابهای دینی میگذارد ومانده ربهایی مومن فرایزش را انجام وگاهی هم در نشستهای نماز ونیایش جمعی

شرکت میکند ، اعتقادی به تحمیل عقیده ندارد حتی به اطرافیان نزدیک خود وتاکنون هم بکسی

پیشنهادها تکلیف و یا تبلیغ نکرده که بهایی شود ، میگوید از کودکی بانیماد دهقان بزرگ شده و باهم بسیار دوست هستند خود را موظف به اطاعت از قوانین و مقررات کشورش میدانند و نمیدانسته که انجام واجبات دینی اش روزی عنوان جرم گیرد و او را به زندان کشاند ، پایبند این عقیده است که هر کس حق انتخاب دارد و آزادیهای فردی و مشروع را نباید از انسانها دریغ کرد تا هر کس بتواند با خرسندی در سایه آیینی که برگزیده راهش را انتخاب و زندگی کند . مدارک و مستندات پرونده مبین وقوع جرم از سوی وی نیست تا اتهام انتسابی ثابت گردد .

۱۱ - آقای کامبیز حبیبی فرزند عبدالله

موکل اتهام تبلیغ علیه نظام و علیه امنیت کشور را نپذیرفته و عنوان میکند اگر با همسرش به هند سفر کرده برای آن بوده که در مراسم ازدواج برادر همسرش شرکت کنند و برای کارهای تجاری خود نیز به امارات رفته و تنها یک بار با پویا موحد دیدار داشته که طی آن پیام بیت العدل را با هم مرور کرده اند و اعلام میدارد تصور نمیکرده خواندن پیام و دیگر نوشته ها و کتابهای دینی جرم تلقی گردد ، البته پیرو نظری باید گفت انجام مراسم و مناسک دینی یک فریضه فردیست که پیروان هر آیینی برابر مراسم خود آداب دینیشان را بر گزار میکنند و در هیچ کجای دنیا نمیتواند جرم بشمار رود و نیز رابطه انسان با خدایش و مقدسان آیینش امری خصوصی است و کسی نمیتواند مانع شود ، بلاخص که موکل هیچ اقدامی که بوی تبلیغ دهد و یک غیر بهایی را وادار به گرویدن به بهائیت کند نکرده و صرف مسافرت بخارج از کشور هم نمی تواند کاری غیر قانونی انگاشته شود از سویی دیگر هرگز فعلیت سیاسی نداشته و در هیچ گروه و تشکیلاتی عضویت ندارد لذا اتهامهای انتسابی بدون دلیل و مدرک قانونی نمیتواند ثابت و جرم تلقی گردد .

۱۲ - آقای پیام تسلیمی فرزند ضیاء الله

موکل در سال ۲۰۰۹ میلادی برای دیدار از خواهرش که در کشور هند دانشجو بوده با همسر و دخترش به آنجا سفر کرده و از معبد لوتوس نیز که محل مقدس بهاییان است دیدن کرده است ، در پی ترغیب یا جذب افراد غیر بهایی به آیین خود نبوده در هند با خانواده راجا آشنا میشود که این دوستی تا کنون ادامه داشته است لیکن هرگز گرویدن به بهائیت را تشویق نکرده زیرا بر این باور پای میفشارد که هر کسی باید آزادانه آیین خود را برگزیند و با چشم باز راهش را انتخاب کند ، در هیچ جمع و تشکیلاتی عضویت ندارد

وهرگز تبلیغی علیه نظام واقدامی علیه امنیت کشور نکرده است و پیوسته خود را مکلف به پیروی از قوانین کشورش دانسته و

گامی خلاف این منظور برنداشته است ، سرزمینش را بشدت دوست میدارد ، روابطش با دیگر بهاییان یا از روی دوستی و یا علقه خویشاوندیست ، اوایل انقلاب زمانی که هشت سال بیشتر نداشته گروهی از خدا بیخبرخانه پدریش را به آتش میکشند (لابد بدینوسیله خواسته اند بزعم خود با کشتن کافران جایی در بهشت موعود برای خویش دست و پا کنند) و این موضوع بیگمان اثر بسیار بدی در ذهن کودکان وی بجای گذارده است ، اعمال و کردار برخی عرق شرم برجبین مینشانند و انسانیت را تا حد دیووددبه پایین میکشاند ، تعصب و پیورزی گاه چشمها را کور و گوشها را کر میسازد و کرامت انسانی را در دست بعضی جاهل نابود میکند. میگویند انسان در پی تکامل و پیشرفت است اما من در کشور خویش این پیشرفت را نه در فناوریهای شگفت انگیز بلکه در چگونگی فکر و اندیشه آدمیان جستجو میکنم و میبینم که در کشور من احترام واقعی به کرامت انسانی به دوهزار و پانصدسال پیش باز میگردد که مردم بشمار در زیر یوغ بندگی و بردگی جان میدادند اما مردی فرهیخته از سرزمین من برخاست و رسم بردگی را که در همسایگانمان رواج داشت بر انداخت او انسانها را به ارزش وجودیشان آگاه ساخت و کرامت را با ایشان بازگردانید ، بزرگترین افتخار نه ساختن تانک و موشک است و سفینه های فضاپیما بلکه افتخار در اینست که ذهن جامعه بشری را از تعصب و پیورزی پالود و ارزشهای واقعی را جانشین خرافات و دژ اندیشی کرد و این تنها از آن سرزمین ماست که پرچمدار تمدنی دیرینه و فرهنگی غنی بوده که در اثر یورش همسایگان بیابانگرد گرسنه و گله داران بی تمدن که هر دو چادر نشین بودند و بوی مدنیت به مشامشان نخورده بود چنان آلوده گشت که تا به امروز به احترام و کرامتی که باید دست نیافته و کوته نگری و کوته اندیشی جایگزین بلند نظری و مهرورزی گردیده است . خوشبختانه هممیهنان بهایی ما این کوته بینی را بهمه مردم تسری نمیدهند و میدانند که فقر فرهنگی از آموزش نادرست سرچشمه میگیرد که باید اصلاح شود . موکل در محضر دادگاه اتهامهای وارده را پذیرفته دلیل و مدرک قانع کننده نیز در این راستا برای اثبات اتهام در پرونده دیده نمیشود در پایان باید اضافه کنم که نامبرده به بیماری سرطان غده تیروئید دچار و تحت نظریزشک معالجتش میباشد که مدارک پیوست لایحه میباشد.

موکل جوانیست بیست و دوساله که به‌مراه دایی خود آقای سام جابری به شغل برقکاری اشتغال دارد. فرصت شرکت درنشستهای همکیشانش رانداشته و فقط در هفته دوساعت میتوانسته زمان برای خوانش نوشته‌ها و نماز و نیایش بگذارد، بوسیله دایی خود با آقای نیما دهقان آشنا میشود، درهیچ گروه و دسته‌ای عضویت ندارد شخص پویا موحد را نمیشناسد تنها با خانواده اش یک سفر تفریحی به تهران و کرج داشته است، و داین سفر با هیچ یک از همکیشانش تماسی نگرفته و دیداری نداشته است، در پرونده اش مدرک و مستندی که مبین ثبوت اتهام انتسابی باشد موجود نیست و هرگز هم قصدبهم زدن امنیت یا تبلیغ علیه نظام را نداشته و هیچ فعالیتی در راستای جذب پیروان ادیان دیگر بخصوص مسلمانان رابه بهائیت نداشته است.

۱۴ - آقای کاووس صمیمی فرزند قیصور

نامبرده در سال ۲۰۱۰ سفری به هند داشته تا از معبد لوتوس که بزرگترین معبد بهاییان و دارای معماری و فضای منحصری است دیدن کند، وی پویا موحد را از طریق برادرش که دوست موکل است میشناسد، در سال ۲۰۱۱ سفری با خرج شخصی بقصد تفریح به امارات میکند و تنها سه شب و چهارروز برای دیدن آنجا در هتل اقامت داشته است وی مانند هر بهایی مومن روزانه پس از فراغت از مشغله شغلی در خانه بنماز و نیایش میپردازد و کتاب مقدسشان را میخواند لیکن درهیچ تشکل و گروه و دسته‌ای عضویت ندارد و هرگز هم فعالیت سیاسی و یا قصد برهمزنی نظم و امنیت کشور رانداشته و تبلیغی هم علیه نظام نکرده است لذا هیچ اتهامی رادراین راستا نمی‌پذیرد، با توجه به اینکه یکی از ارکان تکوین جرم داشتن قصد وانگیزه است که چنین قصدی راهیچیک از موکلان نیز نداشته و ندارند بنابراین جرم نمیتواند تحقق پیدا کند بویژه که مدرک و مستندی که دارای وجه قانونی باشد نیز در پرونده وجود ندارد زیرا سفر رفتن و به نماز و نیایش ایستادن هرگز جرم محسوب نمیشود مگر آنکه به روشنی در قانون مجازات اسلامی چنین امری قید گردد.

۱۵ - آقای فرید عمادی فرزند محمد

موکل فردیست علاقمند به آموختن و یادگیری و بهمین منظور واز آنجا که بهاییان در ایران اجازه گذراندن دوره دانشگاه راندارند بهند و شهردانشجویی پونا سفر میکند تا ببیند میتواند از نظر مالی خود را آماده ادامه درس در دانشگاه کند یانه لذا سفرش جنبه دینی نداشته و تنها برای تحقیق امور مربوط بدانگاه و هزینه‌های

جاری دانشجویی بوده است ، در بازجوییها اعلام میدارد که چون بهاییان ایران دارای تشکیلات نیستند لذا هر کسی باید خود به مطالعه و خوانش کتابها و پیامهایی که از بیت العدل در اینترنت گذاشته میشود اهتمام کند.

بهاییان در هر کجای دنیا باشند وقتی دور هم جمع میشوند بخواندن کتاب مقدسشان و نیز کتابهای روحی که بیشتر جنبه آموزشی دارد تا چگونه کودکان و نوجوانان تربیت شوند که پس از سن بلوغ به بیراهه کشیده نشوند است می پردازند ، بهاییان برای اجرای دستورهای آیینشان همواره کتابهایشان را مطالعه میکنند تا سطح سواد و نیز معلومات خود را ارتقاء دهند ، و در جمع بجای غیبت کردن مسئله ای را طرح و درباره آن اظهار نظری کنند و هر کس استنباط خود را که از مسئله دارد بیان میکند و بدین شیوه تعاطی افکار بوجود می آید و جوانان یاد میگیرند چگونه بحث کنند و چگونه بی دخالت خود پسندی و غرور بیجا که منش آدمی را رابتهای میکشاند سخن منطقی را از هر کسی که صادر میشود بپذیرند ، گفتار و کردار خود را به نیکی و نکویی بیاریند تا برای دیگران و پیرامونیان درسی شایسته باشد.

این توضیح را کسانی که به خوانش کتابهای روحی میپردازند در بازجوییهایشان گفته اند و موکل نیز این امر را تایید کرده و میکند ، نامبرده تاکید کرده که از طریق رایانه و اسکایپ موجبات سفرش را به هند فراهم کرده است و کسی از همکیشان دخالتی در آن نداشته است . موکل در بازجویی اظهار داشته که در حلقه مطالعه گاهی غیربهایها هم شرکت میکردند تا روش ما را دریاد گیری و نحوه آموزش ببینند از جمله مازیار کوچک و خواهرش بودند که برای دیدن آمدند و پس دو یا سه جلسه دیگر رفتند و خبری از ایشان نداریم ، در خصوص موکل نیز باید گفته شود که هرگز نیت اقدام علیه امنیت و تبلیغ علیه نظام را نداشته و چون تشکیلات بهایی در ایران سالهای سال است که تعطیل گردیده بهاییان نمی توانند فعالیت تبلیغی برای آیین خویش داشته باشند و چون محلی هم برای انجام نیایش و نماز جز در خانه هایشان ندارند هر از گاهی چند تنی دوست یا خویشاوند به دور هم جمع شده مراسم خود را برگزار میکنند که نفس عمل نه جرم است نه جرم زا که مستوجب مجازات باشد. برخی از هممیهنان غیرمسلمان ما در ایران مانند مسیحیان و یهودیان دارای زبان مادری غیرپارسی هستند) پیوسته باهم در ارتباط تنگاتنگ اند و برای خوانش کتابهای خود نیز در محلهای مقدسشان برای نیایش و انجام فرایض دینی گردمی آیند از آنجاکه بهاییان دارای تشکل و یا تشکیلات نیستند و مکان ویژه ای هم برای انجام فرایض دینی ندارند ناگزیر در خانه هایشان این امر را انجام میدهند.

اینک با همه آنچه در گفتار آمد و با عنایت به اینکه کلیه گزارشهای ماموران امنیتی بر پایه استنباط شخصی استوار میباشند و هیچ دلایل و مدارک و مستندات کتبی برای احراز اتهامهای انتسابی به موکلان وجود ندارد و در قانون مجازات نیز چنین مواردی بعنوان جرم آورده نشده است لذا با استناد عقاب بلا بیان بر چنین پایه ای نمیتوان اشخاص را مجازات کرد و بزندان کشید از ریاست محترم دادگاه استعانت جسته و درخواست صدور حکم بر ائت موکلان خود را از محضرشان دارم.

با تقدیم احترام

گیتی پورفاضل

@@

به مناسبت ششمین سالگرد یاران

• مهوش ثابت،

نوشته کیمیا هدایت زاده :

مهوش ثابت (شهریاری)، از بستگان من، هم اکنون در بخش زنان زندان اوین در تهران محبوس است. او و شش فرد دیگر اعضای گروهی ملقب به "یاران ایران" بودند که رهبری جامعه بهائیان آن کشور را به عهده داشتند. به جز مهوش، که در ۸ مارس ۲۰۰۸ در مشهد دستگیر شده بود، بقیه این افراد در روز ۱۴ می ۲۰۰۸ در تهران دستگیر شدند



این اولین بار نیست که مهوش به خاطر بهائی بودن زندانی می شود. در سال ۲۰۰۵ در روز جشن عروسی دخترش ساعت ۳۰:۶ صبح، شش مهمان ناخوانده زنگ منزل مهوش را به صدا درآوردند. این افراد ماموران وزارت اطلاعات بودند که با هدیه ای غیر منتظره وارد شدند: حکم دادگاه برای تفتیش منزل و دستگیری مهوش.

چند تن از دوستانی که از خارج شهر آمده بودند و در منزل مهوش مهمان بودند از ماموران وزارت اطلاعات تقاضا کردند که دستگیری وی را لااقل برای یک روز به تاخیر بیندازند تا مهوش بتواند در عروسی تنها دخترش شرکت کند. ولی مامورین این خواهش را رد کردند و شروع به تجسس خانه کردند. تا ظهر تمامی خانه، من جمله لوازم شخصی وی را، زیرورو کردند. در طول این مدت، مهوش سعی در آرام کردن مهمانانش داشت و به آنها سفارشات برای برگزاری مراسم عقد و عروسی دخترش داد.

ماموران در همان روز مهوش را دستگیر و روانه زندان کردند. به مدت ۳۵ روز هیچ خبری از وی نبود و حکومت ایران عمدا خانواده مهوش را در بی خبری کامل نگه داشت. در این ۳۵ روز، کار دختر مهوش گریه روزانه بود. هیچ کس نمی دانست او کجاست و آیا زنده است یا نه.

این دستگیری بی دلیل اولین تجربه مهوش در اذیت و آزار مذهبی نبود. قبل از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ رفتار با بهائیان هنوز به درجه ظلم برنامه ریزی شد بعد از انقلاب نرسیده بود، و بهائیان هنوز می توانستند مشاغل مناسبی پیدا کنند. در آن زمان مهوش معلم مدرسه بود. وی معلمی نمونه و محبوب میان دانشجویانش بود، تا حدی که دولت او را به سمت ناظم یک مدرسه متعبر در تهران برگزید. ولی قبل از اینکه در این سمت مشغول به کار شود، ترفیع دیگری گرفت و به عنوان مدیر مدرسه پرسنل نیروی هوایی تهران انتخاب شد. مدت کوتاهی بعد از انقلاب، زمانی که دولت شروع به تعقب و آزار بهائیان کرد، مهوش از این سمت اخراج شد.

علیرغم ظلم و ستم شدید در سالهای بعد، مهوش روشهای جدیدی برای خدمت به جامعه ایران یافت. او معلم و مدیر دانشگاه مجازی بهائیان یا دانشگاه علمی آزاد (BIHE/Bahá'í Institute for Higher Education) شد. این مؤسسه یک شبکه غیر رسمی است که جامعه بهائیان ایران برای جوانانشان فراهم کرده است تا آنها به تحصیلات عالیه پردازند. این جوانان از ورود به دانشگاههای دولتی محروم هستند. هم زمان با این خدمات، مهوش هم بود. این گروه به نیازهای اساسی جامعه بهائیان ایران - از قبیل ازدواج، طلاق، "یاران ایران" همچنان عضو گروه و غیره - رسیدگی میکردند، چراکه در آئین بهائی طبقه روحانیت وجود ندارد و حکومت نهادهای اداری جامعه بهائیان ایران را ممنوع اعلام کرده است. عضویت در این گروه هفت نفره بود که منجر به زندانی شدن مهوش در سال ۲۰۰۸ شد.

با وجود اینکه بهائیان مخالف هر گونه خشونت و مطیع قانون هستند و به دنبال کسب قدرت سیاسی هم نمی باشند، حکومت مهوش و شش عضو دیگر یاران را مورد اتهامات بی اساس - از قبیل جاسوسی، اقدام علیه امنیت ملی، و مفسد فی الارض - قرار داد. آنها چهار ماه اول حبسشان را در سلولهای انفرادی گذراندند و از

آن زمان تا کنون، بارها مورد بازجوئیهای متعدد قرار گرفته اند و در شرایطی غیر انسانی و به دور از عزیزانشان به سر می‌برند. سرانجام حکومت گروه یاران را به بیست سال زندان محکوم کرد، که این طولانی‌ترین حکم در میان زندانیان وجدان در ایران می‌باشد.

تعهد خلل‌ناپذیر مهوش به اعتقاداتش و وقار و متانت وی در شرایط وحشتناک و ناعادلانه نه فقط الهامبخش جامعه تحت محاصره بهائیان ایران - بلکه تمامی حامیان آزادی مذهبی و کرامت انسانی - بوده است. در این ششمین سالگرد محبوسیت یاران، از شما دعوت می‌کنم که مهوش و بقیه زندانیان وجدان در ایران را به خاطر آورید و از حکومت ایران بخواهید که به حقوق بشر و آزادیهای مدنی تمامی شهروندانش احترام بگذارد و همه این زندانیان، من جمله اعضای گروه یاران را، آزاد کند.

• سعید رضایی،

نوشته‌ی آزاده روحانیان پری

۴ صبح یک روز تابستانی ۲۰۱۰ با صدای تلفن شوهرخواهرم، سعید رضایی، از زندان رجایی‌شهر در گوهردشت واقع در ایران بیدار شدم. او را همان وقت به طور ناگهانی از زندان معروف اوین در تهران به آنجا انتقال داده بودند. می‌گفت که چقدر ما را دوست دارد و برای ما دعا می‌کند. از ما خواست که در هر حال قوی و راضی باشیم. بعد از گذاشتن گوشی، دیگر نتوانستم بخوابم

سعید و شش عضو دیگر «یاران ایران» یا دوستان ایران، گروهی که به طور موقت رهبری جامعه‌ی بهائی ایران را به عهده داشتند، در سال ۲۰۰۸ تعقیب و بازداشت شدند. ۱۴ مه شش سال می‌شود که سعید و همکارانش فقط به علت اعتقاداتشان در زندان هستند.

در آغاز بازداشت، آنها را به مدت چهار ماه در سلول انفرادی نگاه داشتند. در حال حاضر ملاقات خانوادگی یکبار در هفته به مدت ۱۰ تا ۱۵ دقیقه است. من و خواهر سعید، ملیحه، اکنون در امریکا زندگی می‌کنیم و آخرین باری که با سعید تماس داشتیم زمانی بود که او برای جراحی قلب اضطراری در بیمارستان بستری شده بود. حتی آن موقع هم فقط اجازه یافتیم چند دقیقه‌ای با او تلفنی صحبت کنیم.



پس از جراحی، پزشکان توصیه کردند که سعید یک ماهی را به استراحت و درمان‌های لازم بپردازد، اما مسئولان درست یک هفته بعد از جراحی او را به سلول زندان بازگرداند.

در بخش سیاسی زندان، جایی که سعید را نگاه می‌دارند، هم‌بندی‌ها اجازه ندارند با بخش‌های دیگر زندان ارتباطی داشته باشند. در نتیجه، به آن‌ها فرصت کافی برای برخورداری از هوای تازه داده نمی‌شود، چه، آن‌ها باید در تمام اوقات از زندانیان بخش‌های دیگر سوا باشند.

یاران به طور خاص مورد اذیت و آزار و بدرفتاری قرار می‌گیرند. به رغم این واقعیت که فعالیت‌های یاران به امور داخلی جامعه‌ی بهائیان محدود و محصور می‌شده است، اموری که غیرسیاسی و غیرخشونت‌آمیزند، دوره‌ی محکومیت آن‌ها در میان زندانیان عقیدتی طولانی‌ترین بوده است: ۲۰ سال. برای برخی، از جمله سعید، این نخستین دفعه‌ای نیست که ناعادلانه زندانی شده‌اند. سعید با پنج بهائی دیگر در ۲۰۰۵ دستگیر و شش هفته در اوین محبوس شد.

سال‌های زیادی است که حکومت ایران مستبدانه بهائیان را که تنها جرم‌شان شرکت در فعالیت‌های صلح‌آمیزی که از عقایدشان سرچشمه می‌گیرد دستگیر و زندانی می‌کند. دو دختر سعید، مارتا و مامن، و خواهرزاده‌ی دیگرم، رحیل، که با الهام از عقیده‌ی خود یک برنامه‌ی سوادآموزی برای جوانان محروم در شیراز به راه انداخته بودند، به همراه ۵۱ جوان دیگر که بیشترشان بهائی اما برخی هم مسلمان بودند، نیز در سال ۲۰۰۶ دستگیر و یک هفته در زندان به سر بردند. بخشی از مجازات آن‌ها شرکت در یک کلاس سه‌ساله‌ی آموزش اسلامی بود، که برای شرکت در آن فرزندان سعید مجبور بودند هر ماه از تهران به شیراز بروند.

بهائیان معتقدند که تمام ادیان بزرگ جهان الهی و رحمانی‌اند، با این همه قانون اساسی ایران بهائیان را، که بزرگ‌ترین اقلیت دینی غیرمسلمان در ایران را تشکیل می‌دهند، به رسمیت نمی‌شناسد. از بدو ظهور امر بهائی همواره بهائیان مورد اذیت و آزار بوده‌اند، ولی این آزار و اذیت پس از انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ به شدت افزایش یافته است.

به دنبال انقلاب اسلامی، هنگامی که من هنوز در ایران بودم، اعضای خانواده و بستگانم از کار اخراج شدند. مشکلات دائمی من در آن زمان از جمله کنترل روانی و فشاری بود که از جانب معلمان، مدیران و روحانیت مذهبی بر من وارد می‌آمد. حتی یکدفعه به ما گفتند که منزل ما در خطر حمله و تجاوز به زنان آن قرار دارد.

دوست خوبم، مونا محمودنژاد، که در آن زمان فقط ۱۷ سال داشت، به همراه نه خانم بهائی دیگر در وطن من، شیراز، به دار آویخته شدند. تنها «جرم» مونا آن بود که به اطفال بهائی همسایه تعلیم می‌داد.

اکنون، جوانان بهائی از آموزش عالی محرومند، دارایی بهائیان به تاراج می‌رود، گورستان‌های ایشان خراب می‌شود، و در رسانه‌های عمومی به جامعه‌ی بهائی بهتان می‌زنند. به رغم این موانع، بهائیان هیچگاه از تلاش برای اصلاح و ترقی جامعه‌ی بزرگ‌تر دست برنداشته‌اند، چه، بنا بر تعالیم دینی خود باید به خدمت جمیع بشر بپردازند.

در این ششمین سالگرد زندانی شدن یاران، از شما می‌خواهم که به من و ملیحه برای یاد آوری وضعیت سعید، بهائیان و تمام زندانیانی عقیدتی دیگر در ایران پیوندید. از شما می‌خواهیم که صدای اعتراض خود را در حمایت از حقوق بشر و آزادی برای تمام مردم ایران که منتظر روزی هستند که بتوانند، صرف‌نظر از دین یا عقیده‌ی خویش، شهروندان یک کشور و اعضای یک خانواده‌ی انسانی به حساب آیند بلند کنید.

• وحید تیزفهم

نوشته فردوس نیکومنش

فردوس نیکومنش از بهائیان ساکن ایالت ویرجینیا هستند. ایشان خواهر همسر وحید تیزفهم هستند. وحید تیزفهم یکی از اعضای سابق هیات یاران بودند که هم اکنون به عنوان یک زندانی عقیدتی در حال سپری کردن حکم ۲۰ سال زندان است

شوهر خواهر من، وحید هم اکنون در زندان به سر می‌برد. او و شش فرد دیگر از جمله اعضای گروهی ملقب به "یاران ایران" بودند که رهبری جامعه بهائیان ایران را به عهده داشتند و در سال ۲۰۰۸ دستگیر شده و به زندان افتادند. ۱۴ می ششمین سالگرد دستگیری و حبس وحید و همکارانش است که به خاطر اعتقادات مذهبی خود زندانی شده‌اند.



وحید و خانواده اش، مانند بسیاری دیگر از اعضای جامعه بهائی که بزرگترین اقلیت دینی ایران را تشکیل می‌دهند، پیشینه‌ای مملوء از آزار و اذیت را متحمل شده‌اند. پدر وحید در سال ۱۹۸۱ اندکی پس از پیروزی انقلاب دستگیر و زندانی شد، در آن زمان وحید تنها نه سال داشت. در آن مقطع

زمانی خانواده ایشان ساکن شهر ارومیه بودند. آن روز همه در منزل در کنار هم بودند که یکی از دوستان خانوادگی شان با آنها تماس گرفته و آنها را از قصد مامورین سپاه برای حمله به منزل ایشان با خبر کرد. سالها بعد وقتی وحید این داستان را برای من بازگو میکرد، به من یادآور شد که پدرش به دیگر اعضای خانواده گفته بود که قصد فرار ندارد. او در کمال آرامش و خونسردی به همه گفته بود که در کنار خانواده خواهد ماند و همه چیز را به خدا واگذار میکند.

هنگامی که پاسداران سپاه پدر وحید را دستگیر کردند، به خانواده او قول دادند که او تا چند روز بعد به خانه باز خواهد گشت. اما آنها به قولشان وفا نکردند و این وعده هرگز محقق شد و پدر وحید ۸ ماه آتیه را در زندان سپری کرد. در آن هنگام خانواده ایشان مطلع شدند که وی را در زندان به ضرب گلوله کشته اند.

وحید در مواقع متنوع ذکر کرده بود که پدرش معنای حقیقی زندگی را با فدا کردن جانش به او آموخته بود. پدرش مصمم بود که در ایمانش صادق باشد. برای بهاییان، اعتقاد به وحدت عالم انسانی به این معنی است -- این که ما همگی اعضای یک خانواده ایم، خانواده ای که تنوع اعضایش موجب قوت و اقتدارش است و اینکه ما همگی اساساً موجوداتی روحانی و معنوی هستیم. پدر وحید هیچ گاه اعتقادات خود را انکار نکرد، و فراز و نشیب این مصیبت ها را با قوت و خلوص نیت پشت سر گذاشت. او به خانواده خویش عشق می ورزید، و اعتقاد او به چیزی بزرگتر از خودش منبع ایمان و سرچشمه امید فراوان برای دیگر اعضای خانواده بود. وحید می گفت که سرمشق پدرش به او آموخته است که این دنیای مادی در مقایسه با حیات روحانی بسیار زود گذر و ناپایدار است.

سال گذشته وحید پنجمین نوروز خود را در زندان جشن گرفت. نوروزی که یادآور تجدد و بازسازی است. در نامه ای که به مناسبت نوروز به خانواده اش نوشته است میگوید که چه غریب است تجربه کردن نوروز در میان دیوارهای زندان، نوروزی که آیتی از تولد دوباره تمام موجودات است.

آخرین باری که وحید نشانه ای از بهار و طبیعت را با چشمان خود دیده بود، در طول ماه هایی بود که در سلول انفرادی زندان اوین به سر می برد. در آن زمان بود که دوستان و آشنایان وحید با دسته گل های فراوان در جلوی درب زندان جمع شده بودند و زندانبان به نحوی معجزه آسا شاخه گل مریمی را از طرف آنها به سلول وحید آورد.

وحید در نامه ای که از زندان نگاشته بود مینویسد "چه بهاری داشتم در آن روزها و چه ایامی را با آن گل سپری کردم. مراقبتش میکردم و آبش میدادم تا خزانیش نگیرد و بهارم هرچه بیشتر طولانی شود چرا که ماهها بود که بوی خوشی استشمام نکرده بودم و چهره زیبایی مانند آن گل ندیده بودم."

حتی در سخت ترین شرایط، وحید همچون پدرش آرام، ثابت قدم و سپاسگزار بود، و سعی میکرد که تا آنجا که می شود از این زندگی گذرا بهره ای معنوی برد. او مینویسد "من در بازداشتگاه اوین در سلول انفرادی بهار را تجربه کردم و با آن شاخه گل، زیستن و بودن و نشاط و عشق، در من دمیده شد"

نوروز امسال بار دیگر وحید و سایر همکارانش را در پشت میله های زندان ملاقات کرد، او به همراه سایر آقایان هنوز در زندان رجایی شهر در گهردشت محبوس است. هفت نفر اعضای محترم هیات یاران، از جمله وحید هم اکنون دوران محکومیت ۲۰ ساله خود را طی میکنند، این طولانی ترین مدت محکومیت در میان تمام زندانیان عقیدتی است.

از شما خواهشمندم که فرا رسیدن ششمین سالگرد دستگیری و حبس یاران را غنیمت شمرده و این عزیزو تمام زندانیان عقیدتی در ایران را به خاطر آورید. خواستار آزادی یاران و احترام به موازین حقوق بشر شوید تا شاید به زودی شاهد آزادی بهائیان و همه هم میهنانمان باشیم.

• جمال الدین خانجانی،

نوشته نیکا خانجانی

نیکا خانجانی، بهائی ساکن کانادا و برادر زادهی جمال الدین خانجانی، زندانی عقیدتی در ایران است.

تقریباً شش سال است که عمویم، جمال الدین خانجانی، در ایران در حبس به سر می برد. او یکی از اعضای یاران ایران بود، یکی از هفت نفر «دوستانی» که تا پیش از دستگیری در ۱۴ مه ۲۰۰۸ به بهائیان، بزرگترین اقلیت مذهبی در ایران، خدمت می کردند. عموی من و بقیه یاران، رهبران روحانی و منبع پشتیبانی جامعه ای بودند که مورد آزار دائمی قرار دارد و اعضایش شهروند ایران محسوب نمی شوند.



وقتی جوان‌تر بودم مدتی با عمویم و همسرش در ایران زندگی کردم. در آن زمان شاهد مشکلاتی بودم که جامعه‌ی بهائی ایران با آن روبه‌رو بود، نیز از تعاملات روزانه‌ی عمو و زن عمویم و از وضعیت عادی آنان در لحظات آرام‌تر زندگی‌شان مطلع بودم.

همیشه کنجکاو‌ی سیری‌ناپذیری درباره‌ی تاریخ جامعه‌ی بهائی داشتم، و عمویم، هنگام نوشیدن چای و خوردن میوه‌های خشک و آجیل بعد از صرف غذا، حتی ساده‌لوحانه‌ترین سؤال‌هایم را هم بی‌پاسخ نمی‌گذاشت. او برای من یادآور پدرم بود، چرا که هر دو صدایی زیبا و طبعی شوخ داشتند.

اطرافم پر از دخترعموها و پسرعموها، و عمه‌ها و عموها بود، کسانی که هیاهویی گرم و شادی‌بخش به وجود می‌آوردند، سرشار از طنزی گزنده، مسخره‌بازی و خنده. هر وقت عمویم وارد اتاق می‌شد، همان‌طور که همه از جوان‌تا‌پیر، به نشان احترام برمی‌خاستند، لحنشان تغییر می‌کرد. آن وقت او شوخی‌ای می‌کرد و ما دوباره به خنده می‌افتادیم و به حالت قبل برمی‌گشتیم.

عمویم به قدری خوش‌رو و ملایم بود که باعث می‌شد مقام‌اش را درک نکنم. فقط وقتی با او و زن عمویم به جلسات بهائی رفتم بود که متوجه شدم دیگران چگونه به او نظر می‌کنند، و او چگونه احترامی را که در جامعه‌ی بزرگتر به او گذاشته می‌شود پس می‌دهد.

یادم هست یک شب در یک جمع بهائی محلی در تهران شرکت کردیم. جمع نسبتاً بزرگی بود، و هنگامی که وارد اتاق شدیم همه از جا برخاستند تا به عمو و زن عمویم خوش‌آمد بگویند. نشستیم، صاحبخانه با یک سینی پر از لیوان‌های آب و یک لیوان آب پرتقال تازه گرفته شده به نزدمان آمد. لیوان آب پرتقال را به عمویم تعارف کرد. او به اطراف اتاق نگاه کرد و دید که در دست دیگران همه یک لیوان آب است. به صاحبخانه لبخند زد و برای آب پرتقال از او تشکر کرد، اما از او خواست که برایش یک لیوان آب مانند بقیه بیاورد. لحظه‌ی حساسی بود که مطمئنم تمام حضار متوجه آن شدند، هر چند هیچ‌یک مستقیماً از آن حرفی نزد.

هنگامی که در سال ۲۰۰۸ شنیدم عمویم دستگیر شده، می‌دانستم که بی‌عدالتی عمیقی صورت گرفته است و هر چند که او روحی قوی دارد، انسان است و باید با ضعف ناشی از سنش، به عنوان مسن‌ترین عضو یاران، در زندان دست و پنجه نرم کند.

علی‌رغم این مصائب، عموی من قربانی نیست، بقیه‌ی یاران هم همین‌طور. آن‌ها، مانند دیگر اعضای جامعه‌ی بهائی ایران، از خطراتی که زندگی‌شان به عنوان بهائی را تهدید می‌کند آگاهند. آن‌ها علی‌رغم این‌که می‌دانند اگر صرفاً عقیده‌شان را انکار کنند و چند برگ کاغذ را امضا کنند سرنوشتشان تغییر خواهد کرد؛ از عقیده‌شان برنگشته‌اند و سخنشان را تغییر نداده‌اند.

عموی من بر این امر پافشاری می‌کند که بهائیان، جامعه‌ای که خشونت نمی‌ورزد، سیاسی نیست و عمیقاً انسان‌دوست است، هیچ کاری نمی‌کند که بخواهد آن را پنهان کنند یا برای آن عذرخواهی کند. ما، که در خارج از ایران زندگی می‌کنیم، باید علیه این بی‌عدالتی که جامعه‌ی بهائی ایران را به طور روزمره تهدید می‌کند سخن بگوئیم.

سخت‌ترین امتحان در موقعیت عمویم جدایی از همسرش اشرف بود، که در دوران زندان او درگذشت. اشرف، عشق زندگی عموی من، همراهش، عزیزترین دوستش و ثابت‌قدم‌ترین حامی‌اش بود. تحلیل قوای زن عمویم مستقیماً به حبس همسرش مربوط بود، و اگرچه زن عمویم همیشه معتقد بود آنچه همسرش انجام داده درست است، آرزوی آن‌ها این بود که بتوانند در دوره‌ی افول و غروب زندگی‌شان در کنار یکدیگر باشند، در آرامش به جامعه خدمت کنند و روزهایشان را در کنار نوه‌هایشان سپری کنند. وقتی زن عمویم از دنیا رفت، نگذاشتند حتی عمویم در مراسم خاکسپاری‌اش شرکت کند و بر مزار او ادای احترام کند و با او خداحافظی کند. درد جانکاهی که او از این مسأله می‌کشد قابل‌تصور نیست. اعضای خانواده‌ی ما همچنان یکدل و حامی یکدیگرند، اما من احساس می‌کنم که خستگی تمام این سال‌هایی که او هدف حمله‌های رژیم بوده است کم‌کم اثرات زیان‌بار خود را نشان می‌دهد.

عمویم، علی‌رغم شرایط خودش، در مکالمات تلفنی‌اش با پدرم و نامه‌هایی که برای او می‌نویسد همیشه جویای احوال ماست. هنگامی که خبر ازدواج مرا شنید پیام‌های حاکی از عشق و محبتش را برایم فرستاد و هنگام شنیدن خبر بارداری من پیغام داد که برایم دعا می‌کند، و این افتخاری عظیم و منبعی از قوت برای من بوده است.

در طول چند سال گذشته، دیگر اعضای خانواده نیز حبس شده و از فعالیت‌های تجاری‌شان بازداشته شده‌اند. مرتب برای بازجویی به نزد مراجع دولتی فراخوانده می‌شوند و به پرداخت جریمه‌های گزاف و بی‌اساس

واداشته می‌شوند. برخی از دختر عموها و پسر عموهای جوان‌ترم نیز در مدرسه مورد آزار و اذیت معلمان و مدیران، و نه همکلاسی‌هایشان، واقع شده‌اند.

فهرست بلندبالایی از مصائب و بی‌عدالتی‌ها در حق جامعه‌ی بهائی وجود دارد، هرچند بهائیان به زندگی بر طبق اعتقاداتشان ادامه می‌دهند. زندگی آن‌ها تمرین مداوم عشق و صبر و تحمل است، حتی هنگامی که برای اصلاح و ترقی خود و خدمت به جامعه تلاش می‌کنند.

من به احترام آن‌ها از شما می‌خواهم که صدای اعتراضتان را در طلب آزادی یاران و حقوق بشر برای همه، بلند کنید. بدون به رسمیت شناختن این انسانیت مشترک، آزادی‌هایی که از آن‌ها بهره‌مندیم همیشه به قیمت آزادی‌های دیگران تمام خواهد شد. بگذارید برخیزیم و با تمام قوا به نوع بشر خدمت کنیم. این هدفی است که عموی من، جمال‌الدین خانجانی، و بقیه‌ی یاران، آزادی‌شان را در راه آن فدا کردند.

• فریبا کمال آبادی

نوشته ایرج کمال آبادی

ایرج کمال آبادی از بهائیان ساکن ایالت کالیفرنیا هستند. خواهر ایشان خانم فریبا کمال آبادی یکی از زندانیان عقیدتی ایران هستند.

نوا طائفی در نوامبر ۲۰۱۳ در حالی به دنیا آمد که مادر بزرگش به عنوان یک زندانی عقیدتی در حبس به سر می‌برد. ۱۴ می امسال مصادف است با ششمین سالگرد حبس مادر بزرگ نوا، فریبا کمال آبادی (که خواهر من هم هست).

در سال ۲۰۰۸ فریبا به همراه شش تن دیگر از اعضای هیات "یاران ایران" به دلیل عضویت در این کمیته که به رفع نیازهای اساسی جامعه بهائیان ایران می‌پردازد دستگیر شد. لازم به ذکر است که اگرچه بهائیان بزرگترین اقلیت مذهبی ایران را تشکیل می‌دهند اما از حقوق شهروندی برخوردار نیستند، دولت ازدواج هایشان را به رسمیت نمی‌شناسد، قبرستان هایشان کماکان در معرض بی‌حرمتی و تخریب قرار می‌گیرد، آموزش و پرورش آن‌ها در سطوح دانشگاهی ممنوع است، و در اشتغال با موانع متعددی مواجه‌اند. تحت این شرایط نا‌هنجار، هیات یاران



منبعی برای پشتیبانی و مساعدت جامعه رنج دیده بهائیان ایران بود.

وقتی فریبا از وضع حمل دخترش با خبر شد، از مسئولین زندان تقاضا کرد که به او اجازه دهند تا با دخترش تماس بگیرد. اگر چه چندین بار با مخالفت مامورین مواجه شد اما در نهایت با یک تماس تلفنی موافقت کردند. ممکن است که فریبا صدای لطیف خنده ها و یا گریه نوا را شنیده باشد اما سالها مانده است که بتواند با نوا وقتی بگذراند.

فریبا و سایر اعضای هیات یاران به ۲۰ سال زندان محکوم شده اند، این طولانی ترین مدت محکومیت در میان تمام زندانیان عقیدتی است. در هنگام دستگیری فریبا، دختر کوچک خانواده، ترانه، تنها ۱۲ سال داشت. آخرین کلمات این مادر غیور به خانواده اش قبل از بازداشت شدن این بود که " نگران من نباشید، هیچ اتفاق بدی برای من نخواهد افتاد، در غیاب من مراقب خودتون و هم دیگر باشید. "

وقتی که مامورین آنجا را ترک کردند تنها چیزی که بر جا مانده بود، یک خانه از هم پاشیده بود که گرد و غباری سفید همه جایش را پوشانده بود. چرا که مامورین برای مصادره اموال این خانواده به یک ناوایی رفته بودند و تعدادی کیسه آرد از آن محل تهیه کردند. این کیسه های آرد را در منزل فریبا خالی کرده و سپس مشغول جمع آوری و ضبط متعلقات این خانواده شدند. متعلقاتی همچون کتاب ها و آلبوم های عکس که همگی در آن کیسه ها خانه فریبا را ترک کردند.

برای چند لحظه خود را به جای ترانه دوازده ساله بگذارید و تصور کنید که به منزل شما حمله شده است، و چندین شخص مسلح مادر بی گناهتان را دستبند زده به مکان نامعلومی می برند. مکانی که مادر و شش نفر از دوستان خانوادگیتان را تحت بازجویی قرار داده و در سلول انفرادی نگه می دارند. در واقعیت نیز چندین هفته طول کشید تا مسئولین، محل بازداشت فریبا و سایر اعضای هیات یاران که زندان اوین است را تأیید کردند.

حتی دفاع حقوقی خانم شیرین عبادی، برنده جایزه صلح نوبل و وکیل حقوق بشر، و سه تن از همکاران توانای ایشان، آقای عبدالفتاح سلطانی، خانم مهناز پراکنده، و دکتر هادی اسماعیل زاده، نتوانست از محکومیت یاران که محصول اتهاماتی بی اساس بود جلوگیری کند. از جمله این اتهامات بی اساس می توان به جاسوسی، تبلیغ علیه نظام اسلامی، همکاری با اسرائیل و فساد فی الارض (مفسد فی الارض) اشاره کرد. علاوه بر این، مراحل قانونی همواره بر خلاف قاعده پیش می رفت. وکلای مدافع تقریباً تنها یک هفته قبل از اولین جلسه دادگاه موفق به ملاقات موکلین خود شدند. حتی در این جلسه کوتاه میان موکل و وکلا که نیم ساعت به طول انجامید، مامورین دولتی حضور داشتند و تمام مکالمات را ضبط می کردند، مکالماتی که از جمله حقوق انحصاری یک

وکیل و موکلش می باشد. اکثر جلسات دادگاه نیز در پشت درهای بسته ای صورت گرفت که هیچ کدام از اعضای خانواده و یا ناظرین مستقل اجازه حضور در آنها را نداشتند.

بهائیان که اعضای جامعه ای بدور از خشونت و غیر سیاسی هستند، به حقانیت دیانت اسلام اعتقاد و احترام فراوان دارند و معتقدند که تمام ادیان از یک منبع الهی الهام گرفته اند، و باور مذهبیشان بر اینست که تمام انسان ها اعضای یک خانواده بشری هستند و به حقوق شهروندی و انسانی آنها باید احترام گذاشته شود. بهائیان تابع قوانین مدنی کشور محل اقامتشان هستند و سعی در خدمت به جوامع پیرامون خود را دارند. دولت ایران همواره تهمت جاسوسی برای اسرائیل را به بهائیان وارد کرده است و وجود مرکز جهانی بهایی در این کشور را به عنوان مدرک و گواه این اتهام مطرح کرده است. اما این دولت های عثمانی و قاجار بودند که حضرت بهاءالله، پیامبر بهائیان، را به فلسطین که در آن زمان تحت فرمان عثمانیان بود تبعید کردند و این شد که مرکز روحانی بهائیان در آنجا بنا شد. بهاءالله سالها در آن مکان محبوس بود و در آنجا در گذشت، و اماکن مقدس بهائی و دیگر نهاد های مذهبی بهائیان چندین دهه قبل از تشکیل کشور اسرائیل در آن مکان بر پا شده بود. لازم به ذکر است که سه دیانت بزرگ دنیا -- یهودیت، مسیحیت، و اسلام -- هر سه اماکن مقدسی در اسرائیل دارند، اما هیچ یک از آن اماکن به عنوان گواه جاسوسی برای اسرائیل به شمار نمی رود.

اگر چه ماهیت تمام این اتهامات کاملاً بی پایه و اساس است، جامعه بهائیان ایران بکرات هدف مستقیم آزار و اذیت شدید و هدفمند مسولین نظام قرار گرفته است. خلاصه مطلب اینست که هیات یاران و بیش از ۱۰۰ بهائی دیگر که در زندان به سر می برند و بیش از ۴۰۰ نفر بهائی که به قید وثیقه آزاد شده و یا در انتظار محاکمه خود هستند بدون هیچ دلیل موجهی مورد آزار و اذیت و تعرض قرار گرفته اند.

با وجود درد و رنج های نامنصفانه ای که به یاران وارد آمده است، و فشار های عاطفی و مالی که خانواده هایشان در غیابشان متحمل شده اند، فریبا و سایر یاران سر چشمه امیدی برای همگان اند، حتی برای دیگر زندانیان و حتی برخی از زندانبانان که به چشم خود پایداری این عزیزان را مشاهده کرده اند، چرا که به باورها و اعتقاداتشان پایبندند و با صبر بسیار این شرایط ناعادلانه را تحمل می کنند.

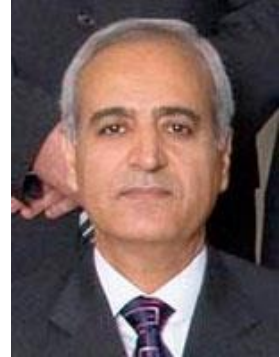
وظیفه هر یک از ما که به آزادی عقیده و موازین حقوق بشر معتقدیم اینست که همچون فریبا و سایر یاران با صبر و شکیبایی و در کمال شهامت بانگ آزادی و برابری بر آوریم. لطفاً یاران ایران و تمام زندانیان عقیدتی را به خاطر آورید و صدای اعتراضتان را در طلب آزادیشان بلند کنید.

• بهروز توکلی

نوشته: رضوان الله توکلی

برادرم بهروز به همراه شش عضو دیگر یاران طولانی‌ترین حکم را در میان زندانیان عقیدتی در ایران می‌گذراند. ۱۴ مه مصادف است با ششمین سالگرد دستگیری و حبس آنان

یاران، یا همان «دوستان»، هیئتی از میان جامعه‌ی بهائیان ایران است که وظیفه‌شان رسیدگی به امور اولیه‌ی اقلیتی است که شهروند ایران محسوب نمی‌شوند. مدیریت امور از سوی آنها باعث دلگرمی بهائیان ایران بوده است، و مساعدت اصلی آن‌ها به بهائیان در اجرای امور اداری مربوط به ازدواج، که دولت آن را به رسمیت نمی‌شناسد، و مساعدت در مراسم مربوط به کفن و دفن بهائی حمایت‌های بسیار ضروری برای جامعه‌ای است که در ظل حکومت اسلامی ایران تقلا می‌کند.



دو سال قبل از این دستگیری که منجر به بیست سال محکومیت بهروز و همکارانش شد او که برای رسیدگی به گروه‌های مطالعه از طرف یاران به مشهد رفته بود به محض ورود به شهر و در همان ترمینال اتوبوسرانی دستگیر و چندین ماه مورد بازجوئی‌های سخت قرار گرفت بطوریکه ساعتها مجبور بود روی زمین نشسته و به سوالهایی که از او میشد پاسخ کتبی بدهد و همین امر باعث شد که پای او که در زمان کودکی شکسته بود اینبار صدمه شدید ببیند که هنوز هم از آن رنج میبرد البته بعد از چند ماه بازجویی او را به زندان اوین در تهران منتقل کردند و مدتی هم در آنجا نگه داشته و بعد آزاد کردند که بهروز بلافاصله به خدمات امری خودش ادامه داد تا اینکه در سال ۲۰۰۸ میلادی به اتفاق همه دوستان و همکارانش دستگیر و محاکمه و به بیست سال حبس محکوم شدند.

در طی بازجویی‌های مکرر چند ماهه از او خواسته شد که درباره‌ی شرکتش در فعالیت‌های بهائی، از جمله گروه مطالعه در مشهد و کلاسی که در آن به جوانان بهائی در گنبد، شهری در نزدیکی مشهد که مردمش از نظر اقتصادی محروم و فقیرند، تعلیم می‌داد، به تفصیل بنویسد. خدمات او به جامعه‌ی بهائی در مشهد و گنبد موجب شد که اتهام‌های بی‌اساسی به او وارد کنند. بر او و شش عضو دیگر یاران تهمت‌هایی بستند؛ از جمله آن‌ها متهم به جاسوسی و فعالیت علیه امنیت ملی شدند، به رغم این واقعیت که بهائیان کاملاً مخالف

خسونت‌اند و به دنبال منصب یا قدرت سیاسی نیستند. همچنین آن‌ها «مفسد فی الارض» شناخته شدند، تهمتی که اغلب به اقلیت‌های دینی و کسانی زده می‌شود که حکومت دین‌سالار با آن‌ها سازگار نیست.

بهائیان بزرگ‌ترین اقلیت دینی در ایران‌اند، و همواره از همان آغاز ظهور امر بهائی در ایران در قرن نوزدهم تحت آزار و شکنجه بوده‌اند، اما از زمان انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ این ظلم و ستم حکومت ایران به جامعه‌ی بهائی صورتی نظام‌مند و سازمان‌یافته به خود گرفته است. امروزه، امروزه، بهائیان حق استخدام در دواير دولتی را ندارند و جوانان‌شان محروم از تحصیلات عالی‌اند، در حالی که این جامعه همچنان با تأثیرات بیزارکننده‌ی توهین و هتاکي در رسانه‌های جمعی، اذیت و آزار در مدرسه، مصادره‌ی اموال، و نیز دستگیری‌های خودسرانه دست و پنجه نرم می‌کند.

برادرم به عنوان یک بهائی دارای هیچ حقی محسوب نمی‌شود. قانون اساسی ایران بهائیان را به رسمیت نمی‌شناسد، و بنابراین قانون از بهروز، مثل همه‌ی بهائیان دیگر، در برابر جرم‌هایی که شهروندان دیگر بر ضد او مرتکب می‌شوند یا شکنجه‌ی ناعادلانه به دست حکومت، محافظت نمی‌کند.

علاوه بر بهروز بسیاری دیگر از اعضای خانواده‌ی من بازداشت شدند و مورد بازجویی قرار گرفتند. در دهه‌ی ۱۹۸۰ پیش از ترک ایران، همسر، پسر و دخترم را بازداشت و زندانی کردند تا بتوانند مرا بیابند، و چند سال پس از آن مرا دستگیر کردند و مورد بازجویی قرار دادند. برادرم فیروز نیز دستگیر و به زندان برده شد، نیز همسرش، ماه‌های زیادی را در زندان سپری کرد. برادر دیگرم، امین، نیز در زندان شکنجه شد.

در چنین شرایطی، آدمی متحیر می‌ماند که چرا اصلاً کسی خود را در ایران بهائی معرفی می‌کند. مسئله‌ی اصولی این است که بهائیان دیانت خود را انکار یا تحریف نمی‌کنند. این هویت بهائی ما را از هم‌وطنان‌مان، یا از گروه‌های قومی و دینی دیگر جدا نمی‌کند. برعکس، هویت بهائی ما مبین باور به اصل اساسی امر بهائی است: اینکه ما همه از یک خانواده‌ایم، و این کثرت و آزادی اندیشه باید موجب شادی و وحدت باشد، نه علتی برای سرکوب و بیگانگی و بیزاری.

با روحیه‌ای سرشار از محبت و دوستی از شما می‌خواهم که به یاد بهروز، یاران، و تمام زندانیان عقیدتی که به خاطر باورشان به صلح و عدالت رنج می‌کشند باشید. نه فقط در ۱۴ مه، بلکه در تمامی لحظات حیات، باید برای حفظ حقوق انسانی همگان در ایران و در سراسر جهان بکوشیم.



[نخست وزیر توپلاپه سیلله مالینگاوا، به همراه وزرای کابینه و پیروان آئین بهائی در مراسم بزرگداشت شصتمین سالگرد تأسیس آئین بهائی در منطقه، ۱۴ ژانویه ۲۰۱۴](#)

نخست وزیر ساموآ در شصتمین سالگرد تأسیس جامعهی بهائی در این کشور، از این جامعه قدردانی می کند

۱۸ اسفند ۱۳۹۲ (۹ مارس ۲۰۱۴)

آپا، ساموآ- نخست وزیر ساموآ مراتب قدردانی خود را نسبت به جامعهی بهائی ساموآ، برای خدمات دراز مدتی که بهائیان در راه رشد و توسعهی جامعهی ساموآ انجام داده اند، ابراز داشت.

توپلاپه سیلله مالینگاوا، نخست وزیر ساموآ، این سخنان را در جشن بزرگداشت شصتمین سالگرد تأسیس آئین بهائی در جزایر اقیانوس آرام ایراد کرد.

او گفت: «من از موقعیتی که پیش آمده استفاده می کنم تا بگویم که دولت ساموآ از جامعهی بهائی به دلیل نقش بزرگی که در توسعهی زندگی معنوی و روحانی کشور ما ایفا می کند بسیار سپاسگزار است.»

نخست وزیر اشاره کرد که فعالیت هایی که جامعهی بهائی در کنار ادیان دیگر ساموآ انجام داده است از مهم ترین عوامل بروز توانایی های بالقوهی جامعهی ساموآ بوده است.

تعدادی از وزیرای کابینه نیز به همراه نخست وزیر و نمایندگان جامعهی بهائی در مراسم ویژه ای که در استراحتگاه تدریسی ساموآ در روز سه شنبه ۱۴ ژانویه ۲۰۱۴ برگزار شده بود حضور یافتند.

نخست وزیر، همچنین، به حضار اطمینان خاطر داد که دولت ساموآ مجدانه تلاش خواهد کرد از حقوق برابر پیروان همه ای ادیان حمایت کند.

او گفت: «ما با هشیاری کامل نقض حقوق بشر و سلب آزادی افراد در بسیاری از کشورها در نقاط مختلف جهان را زیر نظر داریم. بخشی از فعالیت های بین المللی ساموآ از طریق عضویت در سازمان ملل این است که از حقوق افراد در کشورهایی نظیر ایران که پیروان آئین بهائی در آن با آزار و اذیت بسیار روبه رو هستند پشتیبانی کند.»

آئین بهائی نخستین بار در سال ۱۹۵۴، و با ورود لیلیان وایس، خانمی سوئیسی- استرالیایی در ساموآ شناخته شد. سوسوگا ملیتوآ تنومافیلی دوم، پادشاه ساموآ در سال های ۱۹۶۲ تا ۲۰۰۷، نخستین پادشاهی بود که در دوران سلطنتش آئین بهائی را پذیرفت. او

مشرق‌الاذکار بهائی تیاپاپاتا را در ۱۹۸۴ به جامعه‌ی بهائی اهدا کرد. در روز ۱۲ ژانویه، مراسم یادبود ویژه‌ای برای بهائیان و دوستان آنان در این مشرق‌الاذکار تشکیل شد تا قدم‌های مهمی که در راه توسعه و رشد جامعه برداشته شده جشن گرفته شود و بر روی آن‌ها تعمق و بررسی شود.

بیت‌العدل اعظم، در پیامی به مناسبت این سالگرد نوشت: «ما از این که مشرق‌الاذکار ساموآ - بنایی که عبادت و خدمت در آن به یکدیگر می‌پیوندد - رشته‌های اتحاد را در میان قلب‌ها برقرار می‌کند و نیروی محرکی برای احیا و ساخت جامعه‌ی شما است بسیار خشنود هستیم.»

پژتادمتریوس فگاسگا تفیکا، یکی از اعضای محفل ملی بهائیان ساموآ، اظهار داشت که این مراسم فرصتی برای تعمق بر روی چالش‌ها و دستاوردهای شش دهه‌ی گذشته فراهم آورده است.

او گفت: «این فرصتی است برای مشورت درباره‌ی راه‌ها و روش‌های ساختن اجتماعی بهتر، و ادامه‌ی خدمت به ساموآ و مردم آن.»

@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@

زامبی‌های سیاسی

پیشینه‌ی تشبیه جامعه و اجزای آن به پیکر انسان در اندیشه‌ی غربی به گفتگوهای افلاطون می‌رسد. شاید در اندیشه‌های فلسفی دیگر ملل کهن هم مشابه این تشبیهات و استعارات به کار رفته باشد. تا همین اواخر، فیلسوفان و جامعه‌شناسان مدرن نیز با تشبیه کلیت جامعه به یک ارگانیسم (اندام‌واره) از مزایای چنین استعاره‌ای بهره می‌بردند. بر این اساس، در این مقاله از استعاره‌هایی بهره می‌گیرم که رفتار گروه‌های سیاسی - فرهنگی موجود در جامعه را با تشبیه آنها به رفتار موجود زنده و احوالات آن، فهم می‌کنند. می‌خواهم امر سیاسی (the political) را با تشبیه آن به امر زیستی (the biotical) تبیین کنم.

بیباید گروهی را که به لحاظ حقوقی و قانونی ثبت شده، و از نظر روابط و مناسبات عینی قدرت، فعال و کنشگر است، همچون یک موجود زنده‌ی کامل قلمداد کنیم. در این صورت، گروهی را که به طور رسمی و قانونی منحل شده، و در عمل نیز در روابط عینی قدرت حضور ندارد، باید گروهی مرده محسوب کرد. ممکن است چنین گروهی در قالب ایده، رویا، و یا خاطره‌ای که عده‌ای به یاد دارند "همچنان" وجود داشته باشد اما دیگر گروهی سیاسی نیست چون نه به عنوان گروهی سیاسی بلکه به مثابه ایده‌ای خارج از روابط و مناسبات عینی قدرت، ادامه‌ی حیات می‌دهد. یک گروه سیاسی، از آن حیث که سیاسی‌ست، باید در روابط و مناسبات قدرت باشد تا بتوان آن را موجودیتی واقعی شمرد. در غیر این صورت، درست مثل ماهی خارج از تنگ آب، پیکری بی‌جان خواهد بود. مگر آن که بپذیریم ماهیتش تغییر کرده و از گروهی سیاسی به فکر یا رویایی بدل شده که در انتظار تحقق دوباره است. حکایت بسیاری از گروه‌های سیاسی که اعضای فعال آنها بر اثر حوادث سال‌های اولیه‌ی انقلاب، به مهاجرت یا گریز از کشور وادار شده‌اند، حکایت همان ماهی بیرون از آب است: آنها هنوز هستند، زندگی می‌کنند، به کافه می‌روند، مشروب می‌خورند، و با هم بر سر رخدادهای سیاسی روز گفتگو می‌کنند اما به عنوان یک گروه سیاسی، حیات ندارند.

البته کل امر سیاسی را نمی توان ذیل دو مقوله‌ی "جاندار" و "بی‌جان" گنجانند. در ایران، با نوعی جنبه‌ی سیاسی روبرویم که نه کاملاً زنده است و نه مرده. مرده است چون به طور رسمی (de jure) منحل شده و به طور واقعی (de facto) هم از روابط عینی قدرت بیرون رفته اما هنوز می‌جنبند! اعضایش در کشورند، راه می‌روند، مصاحبه می‌کنند، مقاله می‌نویسند، و گاهی به حکم دادگاهی زندانی یا تبرئه می‌شوند. در افسانه‌های معاصر، به چنین موجودات نیم‌زنده یا نیم‌مرده‌ای، زامبی (Zombie) می‌گویند. هدف از کاربرد این عنوان برای این گروه‌های نیمه‌جان سیاسی، به هیچ وجه تحقیر یا تمسخر آنها نیست بلکه می‌خواهم از این طریق آنها را به موضوع مستقل مطالعه‌ی علم حیات سیاسی تبدیل کنم. تا برای فاکت‌های سیاسی، مقوله‌های مناسبی تدارک نبینیم، از تدوین احکام متمایز و مختص به هر یک از انواع فاکت‌ها ناتوان خواهیم بود.

دو مثال بسیار مناسب و نمونه‌وار از زامبی‌های سیاسی در تاریخ سیاسی پس از انقلاب عبارتند از نهضت آزادی و اصلاح‌طلبان. این دو گروه سیاسی سابق، دقیقاً مصداق تعریف فوقند. پس از استعفای مهندس مهدی بازرگان در اوائل انقلاب، نهضت آزادی به گروهی بدل شد که اعضایش را نه قدرت مستقر حاکم به رسمیت می‌شناخت و نه هیچ یک از آنها در تصمیم‌گیری‌ها یا تحولات جاری زمان خود، نقشی داشت. این مردمان شریف، اغلب تحصیل کرده و معتقد به شریعت اسلام، در همه‌ی این سالها به رغم تلاش فراوان، نتوانستند نقشی مهم در رویدادهای سیاسی ایران بازی کنند. برای مثال، نامه‌ی مشهور به نامه‌ی ۹۰ امضایی آنها، که حبس و آزار فراوان برخی از آنها را در پی داشت، بی‌فایده بود و منشأ اثر نشد.

از شرکت در جلسه‌ی ساده در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی با حضور برخی از اعضای نهضت آزادی و ملی-مذهبی‌ها خاطره‌ای دارم: خانمی به سخنرانی پرداخت و گفت، "اگر دیر بجنبیم از جریان حوادث عقب می‌مانیم زیرا سرعت تغییرات بالاست و به زودی جامعه از اصلاح‌طلبان هم عبور خواهد کرد. لازم است مردم ما را ببینند تا از چرخه‌ی تحولات عقب نیافتیم." چند ماه قبل که انتشار مقاله‌ی آقای غروی، از اعضای نهضت آزادی، در روزنامه‌ی بهار منجر به توقیف روزنامه و بازداشت مدیر مسئول آن شد، به یاد این سخنان افتادم. یکی از اعضای گروهی نه زنده و نه مرده، حرف بی‌ثمری زد تا به چشم بیاید. آیا نمی‌توان این امر را معلول وضعیت خاص گروهی دانست که اعضایش نه می‌پذیرند که حذف شده‌اند و نه در عمل موثرند؟

به وضعیت فعلی اصلاح‌طلبان از همین منظر می‌توان نگریست. حکومت، و نه دولت روحانی، می‌خواهد اثبات کند که اصلاح‌طلبان نقش مهمی ندارند. تو گویی که از یک زامبی می‌هراسد، هرچا که سایه‌ی جنبه‌ای را می‌بیند لگد می‌اندازد. شاید عده‌ای بخواهند همین واکنش هیستریک حکومت را دال بر زنده بودن اصلاح‌طلبان بدانند اما آشکار است که اصلاح‌طلبان به عنوان یک گروه سیاسی حیات ندارند، هرچند به عنوان حاملان یک فکر و نوعی سبک زندگی مذهبی کمابیش سازگار با عصر مدرن، همچنان در شهرهای بزرگ حضور دارند. اراده‌ی موجود زنده وقتی به انجام کاری تعلق می‌گیرد، حاصل آن کار تناسبی منطقی با اراده‌اش دارد. اگر محصول اراده، عکس آن بود که اراده/خواسته شده بود، یا با فردی مجنون طرفیم یا یا نیم‌مرده‌ای که فقط می‌جنبند و می‌ترسند اما کاری موثر از او ساخته نیست. جنبیدن برخی از اعضای شاخص اصلاحات، از جمله محمد خاتمی، را نمی‌توان دلیل کافی زنده بودن اصلاح‌طلبان شمرد. هر جنبیدنی نشانه‌ی حیات کامل و سالم نیست. راه خاتمی را به خارج از مرزهای کشور بسته‌اند تا محدوده‌ی تحرک او را کنترل کنند. در بهترین

حالت، تحرک خاتمی یکی از اعضای رقیب دیرینه‌ی گروه او (مجمع روحانیون مبارز) یعنی عضوی از جامعه روحانیت مبارز (حسن روحانی) را به قدرت می‌رساند. جسم زامبی‌های سیاسی را هم می‌توان تحت کنترل گرفت و آنها را در جهت تحقق منویات قدرت مستقر به حرکت واداشت. حتی می‌توان بدون توسل به خشونت، آنها را وادار کرد که علیه خود اقدام کنند و حرف بزنند.

استدلال متقن مرحوم رشید اسماعیلی در پاسخ به دوست اصلاح‌طلب خود، محمدرضا جلالی‌پور بر نیمه زنده و نیمه مرده بودن اصلاح‌طلبان گواهی می‌دهد: جلالی‌پور در مقاله‌ای چهل دلیل در بیان ضرورت نامزدی آقای خاتمی در انتخابات اقامه کرده بود. مرحوم اسماعیلی در مقاله‌ای با عنوان «چرا با کاندیداتوری آقای خاتمی مخالفم؟» با استناد به روح اصلاح‌طلبی، نماد مجسم اصلاحات، یعنی آقای خاتمی را با چهار ملاحظه انکار کرد. جان مایه استدلال آن کنشگر فقید اصلاح‌طلب این بود که نامزدی آقای خاتمی در انتخابات نه ممکن است و نه مطلوب زیرا در شرایط فعلی «ورود اصلاح‌طلبان به عرصه‌ی «این» انتخابات با نیت کسب قدرت یا چالش با نظام، در نهایت هم برای «اصلاح‌طلبان» و هم برای کشور «مصیبت» به همراه خواهد داشت.» به نظر مرحوم اسماعیلی، ورود محمد خاتمی به عرصه، هم برای او و یارانش و هم برای کشور هزینه‌آفرین می‌بود. حال آن که «منطق اصلاح‌طلبی» منطق بر هم زدن نظم و تحمیل هزینه به خود و به مردم نیست. اسماعیلی نوشته است: «منطق اصلاح‌طلبی با منطق قماربازی و سیاست قماربازانه تفاوت اساسی دارد.»

اسماعیلی در پی نفی کامل امکان تغییرات اصلاح‌طلبانه نبود بلکه عقیده داشت این کار از خاتمی و مجموعه‌ی اطراف او ساخته نیست. به عبارت دیگر می‌توان گفت، اصلاح‌طلبان از قطار تغییرات جا مانده‌اند. تحرکات محمد خاتمی و یارانش، ممکن است «هزینه» داشته باشد، اما بی «فایده» خواهد بود. خاتمی و هوادارانش باور نکرده‌اند که دیگر گروهی زنده نیستند. درست مثل زامبی‌هایی افسانه‌ای که برای تداوم حیات نازل خود، چاره‌ای جز مکیدن خون انسان‌ها و صدمه رساندن به آنها ندارند، زامبی‌های سیاسی هم در عمل، کاری جز مکیدن خون حیات سیاسی جامعه نمی‌کنند. آنها چیزی به حیات سیاسی نمی‌افزایند بلکه تنها باعث تنش و تشنج می‌شوند. همچون چوبی لای چرخ‌اند، نه فقط لای چرخ دستگاه مستقر سیاسی بلکه لای چرخ حرکت سیاسی کل جامعه به سمت جلو. خاتمی این را نمی‌داند و نمی‌خواهد که بداند. برای تشخیص آنچه تحقق نمی‌پذیرد، فقط کافی‌ست خواسته‌ها و مطالبات صریح اصلاح‌طلبان را پی‌گیری کنیم. اینست اوضاع واقعی ما و نسبت واقعی اصلاح‌طلبان با آن.

بهترین آرزوی برای نیمه‌جان‌های سیاسی آن است که بخواهیم «واقع‌بین» شوند تا بتوانند شرایط جدید را دریابند. همان‌طور که مسیح گفت، رستگار نمی‌شویم («به ملکوت خداوند راه نمی‌یابیم») مگر آنکه دو بار متولد شویم. برای تولدی دیگر، برای تجربه‌ی حیاتی دیگر، ابتدا باید مرگ امروزین خود را، با همه‌ی تلخی‌اش، پذیرا شویم. چون حیات سیاسی ما مملو از این زامبی‌هاست، هیچ چیز مهم‌تر از تأمل بر سنت کهن «عزلت» (از همان نوع که اسطوره‌های ایرانی به کیسخروی فرخنده‌پی نسبت می‌دهند) به منظور بازنگری در امور و تدارک حیاتی تازه نیست.

سپاسگزاری از محبت، همدلی و حمایت‌های همه‌ی آزاداندیشان

بسم الله الرحمن الرحيم

امروز که به برکت تجربه‌ها و دستاوردهای علمی، سرزمین‌های جدا افتاده به یکدیگر نزدیک شده‌اند و صدای آزار و ایذاء شهروندان هر کشوری بلندتر از هر زمان به گوش هم‌سرستان ایشان می‌رسد، شکی نیست که خودبرت‌انگاران توان آن را نخواهند داشت تا حقانیت زندگی سالم و به سوی رشد و تعالی یک‌یک افراد خویش را بیش از این در ورطه‌ی جدال‌های بی‌حاصل عقیدتی و سوداگری‌ها و برترانگاری‌های زنده‌ی انسان‌ستیز و تک‌صدایی‌های به دور از مدنیت صالح، پایمال کنند.

بیش از یک قرن است که بشر در گیرمبارزه با افکار برترانگاری‌های خویش است. در قرنی که گذشت شاهد آن بودیم که برترانگاری نژادی موجب فاجعه جنگ جهانی دوم و به مسلخ کشیدن بسیاری از انسان‌های بی‌گناه و بخصوص هولوکاست گردید. جنایاتی که به نام نژاد برتر بر جوامع بشری تحمیل شد در نهایت منجر به آن گردید تا انسان در مبارزه با این برتری‌انگاری دست به اقدامی بنیادین زند تا دیگر شاهد جنایتهای خونبار گذشته نباشد. جوامع بشری برای کسب تجربه‌ی پرهیز از برتری‌انگاری‌های نژادی بهای بسیار سنگینی را پرداخته است.

هر چند جوامع بسیاری به رفع بلای نژادگرایی اهتمام ورزیده اند، مع الاسف تبعیضات دینی همچنان زنده مانده است. حادثه دهشتناک یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ نشان داد که تعصب دینی بالقوه توان آن را دارد که جهان مسلمانان و غیرمسلمانان را به تجربه‌ای دهشتناک‌تر از جنگ جهانی دوم دچار کند. افراط‌گرایی اسلامی زائیده‌ی برتری‌انگاری جماعتی است که قرائت بدوی و عقب‌افتاده‌ی خود از متون اسلامی را حق مطلق می‌دانند و برای حیات و آسایش پیروان دیگر ادیان و مذاهب ارزشی قایل نیستند و آن را در عمل بارها و بارها اثبات کرده‌اند. چه تعداد انسان باید کشته شود، چه مقدار باید خون بی‌گناهان به زمین بریزد و چه تعداد انسان فرهیخته می‌بایست در زیر بار ستم خودحق‌بینان دروغ‌زن پایمال گردند تا جوامع بشری بخود آیند و برای رفع برترانگاری دینی و مذهبی قیام کنند؟

امروزه مایه‌ی خرسندی است که شاهد آن هستیم حتی اگر گام کوچکی به سوی دادگری، رفع تبعیضات عقیدتی و همزیستی مسالمت‌آمیز میان پیروان ادیان و مذاهب گوناگون برداریم و بینش حقیقی پروردگار عالمیان و پیام‌آورانش که همانا ارج نهادن به انسانیت انسان و حق آزادی اندیشه و باورهای دینی است را در پیش گیریم، ندای انسان‌دوستی و رهایی‌طلبی آن، با دست همیاری و همراهی هم‌نوعان و آزاداندیشان در گوشه و کنار جهان به گرمی فشرده خواهد شد و کسانی که در مسلک و طریقت و دین متفاوت از یکدیگرند، در پیگیری رویه‌ی انسان‌دوستی و ارج نهادن و احترام‌گذاری به جان و مال و آبروی تمام ابناء بشر بدون توجه به دین و مذهب او، یکپارچه و یک صدا خواهند بود.

در سه روز اول پس از انتشار خبر اهداء اثری هنری به پیروان دیانت بهائی به عنوان نمادی از محبت و همزیستی میان پیروان همه ادیان، بیش از ۱۲ هزار پیام به عنوان تقدیر و حمایت از این حرکت نمادین به دفتر اینجانب ارسال شد و همچنان نیز ادامه دارد. حجم مکاتبات و پیامها به حدی است که دفتر اینجانب ظرفیت پاسخگویی به یک یک آن را ندارد.

در مدت اندکی که از اهدای این اثر هنری می‌گذرد، هموعان بهایی و غیربهایی - بخصوص هموطنان گرامیم اعم از مسلمان و غیر مسلمان - به پیام آن با رویی گشاده پاسخ داده‌اند و نیت قلبی اینجانب را با دیدگان ژرف‌بین خود به عمل نزدیک‌تر کرده‌اند. پیروان و رهبران مذهبی دغدغه‌مند دیگر ادیان و مذاهب، اندیشمندان و متفکرین در کشورهای مختلف با فرستادن پیام‌های مستقیم و غیرمستقیم خود بر ارزش این گام کوتاه در برآوردن حق به رسمیت شناختن انسانیت و برابری همه‌ی انسانها و لزوم توجه به آزادیهای مذهبی و پرهیز از تعصبات کور دینی و مذهبی افزوده‌اند. این امر نشان از آن دارد که جوامع بشری از تعصبات، تبعیضات و برتری‌انگاریهای دینی و مذهبی که در دو دهه‌ی گذشته مرگ و خشونت و ستم و ناامنی را بر جوامع انسانی تحمیل کرده خسته و رویگردان گردیده است و به دنبال راهکاری برای رهایی و برون‌رفت از این شرایط مصیبت‌بار می‌باشد.

این کمترین فقط خالق آن اثر نمادین بودم که از سوی یک یک شما گرامیان اهداء گردید. لذا لازم دیدم کمال سپاس‌گزاری خود را به هموطنان گرامیم، و همچنین اندیشمندان و رهبران ارجمند ادیان گوناگون در کشورهای مختلف که حرکت نمادین بنده را با حمایت‌های بی‌دریغ خود پاسخ گفتند اعلام داشته و از روی ادب سر تعظیم در مقابلشان فرو آورم. شما گرامیان همان کسانی هستید که اگرچه در مسلک و طریقت و دین متفاوت از یکدیگرید، اما در همراهی برای حراست از دست‌آورد بزرگان دین و خرد و علم، که همانا عزیز داشتن و احترام قایل شدن به جان و مال و آبرو و اندیشه‌ی تمام ابناء بشر است، یکپارچه و یک صدا ظاهر شدید. نوع‌دوستی را ستودید و بر احترام به حیات انسانی، آزادیهای عقیدتی و همزیستی فراگیر تاکید کردید. قطعا این یک‌پارچگی و هم‌صدایی همراه با پیگیریهای مستمر باعث اضمحلال اندیشه‌های بدوی خودبترتیب خواهد شد که بارها به اسم خدا و شریعت خدا جوامع انسانی را سوگوار جنایات خود کردند و صحنه‌های دهشتناکی را در جلوی چشم جهانیان به نمایش درآوردند. مبارزه با افراط‌گرایی و برترانگاریهای دینی و مذهبی راهکار نظامی ندارد بلکه نیاز به همدلی، همراهی، پشتیبانی و پیگیریهای مستمر پیروان همه‌ی ادیان بخصوص عالمان و رهبران متعادل و ژرف‌اندیش ادیان و مذاهب گوناگون دارد تا با روشن‌گری و آگاهی دهی مستمر بر پرهیز از تبعیضات دینی و مذهبی و تشویق به محبت و همزیستی، صلح و امنیت و آرامش را به جوامع بشری باز گردانند.

آگاهی به نتایج مخرب تبعیضات قومی و نژادی و جنسیتی در اکثر مناطق جهان با مداومت در حال گسترش است. در کنار تلاشهایی که به جهت رفع تعصبات در جریان است حرکت‌های صلح‌طلبانه به منظور خاتمه دادن به تبعیضات دینی و مذهبی نیز بایستی تقویت و پشتیبانی شود تا ریشه افراط‌گرایی و خشک‌اندیشی مذهبی که به دروغ به نام خدا اعمال می‌گردد از جوامع انسانی برکنده شود. این مهم امکان‌پذیر نیست مگر آنکه علما و اندیشمندان دینی دست به بازخوانی و بازنگری در مبانی عقیدتی خود بر اساس احترام به کرامت انسان و تاکید بر برابری حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی همه ابناء بشر بدون توجه به دین و نژاد و ملیتش بزنند. نیاکان ما توانستند با تلاش، همدلی و تحمل مشقتهاهای فراوان تبعیضات نژادی و جنسیتی را از میان بردارند. ما نیز می‌توانیم و می‌بایست دست در دست هم، تبعیضات دینی و مذهبی را از میان برداریم و به برترانگاریهای عقیدتی پایان داده و جهانی مملو از برابری، احترام به حیات و حیثیت انسان را بنا نماییم و برای نسلهای آینده به ودیعت بگذاریم.

بیایم پیش از آنکه مسلمان، یهودی، زرتشتی، مسیحی، بهایی، بودایی، بی‌دین و خداناباور باشیم؛ انسان باشیم. انسان باشیم.

این کمترین مجددا هموطنان خود را به مهر و محبت، دوستی و شفقت، رحم و مروت، گذشت و رأفت، همدلی و همبستگی، یاری و حمایت؛ و ستایش جان و مال و آبروی یکدیگر، و پرهیز و بی‌اعتنایی به مبلغین کینه و تفرقه که سعی دارند با دامن زدن به تعصبات کور، اقوام و مذاهب را رو در روی هم قرار دهند فرا می‌خوانم؛ و توجه می‌دهم که کشور ایران با تمامی امکانات، منابع و ثروتش متعلق به تمامی موطنین آن با هر قومیت و دین و مذهبی است و اختصاص به یک قشر و مسلکی معین ندارد. همچنین از همه کنشگران فرهیخته و اندیشمندان ارجمند در سراسر جهان تقاضا می‌کنم تا راهحقیقت‌جویی را با ندای انسان‌دوستی ادامه دهند، تا زمانی فرا رسد که اندیشه و مرام‌احترام به عدم تجانس عقاید و باورها، و برابری حقوق انسانی پیروان ادیان و مذاهب و عقاید دگراندیش در تمامی جوامع آسیب‌دیده از نزاع‌های دینی و عقیدتی متجلی گردد. امیدوارم که با تلاش‌های پیگیر و مستمر همه‌ی دلسوزان در جای جای این کره‌خاکی تبعیضات و برتری‌انگاری‌های دینی و مذهبی برچیده شود تا آنکه جوامع بشری بتوانند فارغ از کشمکش‌های بی‌حاصل عقیدتی برای مشکلات عدیده‌ی زیست‌محیطی و بحران‌های متاثر از آن چاره‌ای عاجل بیابند.

بار دیگر تقاضا دارم گران‌مایه‌ترین تقدیرات این برادر کوچک خود را پذیرا باشید.

تهران ۲۰/اردیبهشت/۱۳۹۳

الراجی؛ عبدالحمید معصومی تهرانی

@@@@@@@@@@@@@@@@

نامه یک شهروند بهایی به محمدجواد لاریجانی

خبرگزاری هرانا - پریدخت انوری شهروند بهایی که اکنون یک پسر، یک دختر و عروسش در شهر یزد در انتظار اجرای محکومیت ۵ ساله خود هستند در پاسخ محمدجواد لاریجانی که نقض حقوق شهروندان بهایی در ایران را تکذیب کرده بود می‌نویسد: «پاسخ همان است که شما در مصاحبه خود در تاریخ ۹۲/۱/۱۸ با خبرگزاری ایلنا و همچنین شبکه ۲ سیما جمهوری اسلامی ایران آن را انکار نمودید چنانچه اعلان داشتید که در نظام جمهوری اسلامی ایران، هیچکس به علت بهائی بودن از ورود و یا تحصیل در دانشگاه محروم نگردیده و نمی‌گردد در حالیکه تنها و تنها علت محرومیت عزیزانم از تحصیلات دانشگاهی، بهائی بودن است و لا غیر و خداوند بر این امر شاهد است.»

متن کامل این نامه که در اختیار خبرگزاری هرانا قرار گرفته را در زیر می‌خوانید:

ریاست محترم ستاد حقوق بشر قوه قضائیه

جناب لاریجانی به عنوان یک مادر ایرانی از شما به عنوان ریاست ستاد حقوق بشر گله‌ای دارم که ذیلاً «مطرح می‌نمایم:

اینجانبه پریدخت انوری ۷۲ ساله دارای چهار فرزند بین سنین ۴۰ تا ۵۰ سال می‌باشم که همگی استعداد، هوش، علاقه و پشتکار لازم برای ورود به دانشگاه را داشتند که متأسفانه به علت انقلاب فرهنگی سال ۱۳۵۸ یا از ورود به دانشگاه محروم شدند و یا آنکه در حین تحصیل اخراج شدند. بعد از چندین سال پیگیری و دادخواهی و امید و انتظار برای اجرای عدالت اسلامی توسط مسئولین وقت و نگرفتن هیچ جوابی در این باره، نهایتاً هر کدام بدنیاال زندگی مشترک رفته ازدواج کرده و تشکیل خانواده دادند و دارای فرزندان شدند. فرزندانمان نیز به امید ورود به دانشگاه در دهه ۸۰ تلاش فراوان نموده، هر کدام به نوعی از تحصیلات عالیه ممنوع گردیدند یعنی یا پس از قبولی با رتبه عالی در دانشگاه به فاصله کوتاهی اخراج شدند و یا آنکه در مرحله انتخاب رشته، برای آنها اعلان نقص پرونده شد و به این صورت محروم شدند.

نکته جالب آنکه از ۱۰ نوه بنده ۷ نفری که به سن دانشگاه رسیده‌اند، عیناً به سرنوشت والدینشان گرفتار شدند و نیز قابل ذکر آنکه عروس‌ها و دامادهایم نیز در مورد ادامه تحصیل، همین سرنوشت را داشته‌اند یکی پزشک بود که اخراج شد و دیگری مهندس و دیگری در موقع کنکور ممنوع شد...

شاید بعد از خواندن این مطالب این سؤال مطرح شود که چرا دو نسل از یک خانواده، با وجود سعی و تلاش و استعداد و احراز شرایط علمی از تحصیلات آکادمیک دانشگاهی که حق مسلم آنها بوده، محروم شده‌اند؟! پاسخ همان است که شما در مصاحبه خود در تاریخ ۹۳/۱/۱۸ با خبرگزاری ایلنا و همچنین شبکه ۲ سیما جمهوری اسلامی ایران آن را انکار نمودید چنانچه اعلان داشتید که در نظام جمهوری اسلامی ایران، هیچکس به علت بهائی بودن از ورود و یا تحصیل در دانشگاه محروم نگردیده و نمی‌گردد در حالیکه تنها و تنها علت محرومیت عزیزانم از تحصیلات دانشگاهی، بهائی بودن است و لا غیر و خداوند بر این امر شاهد است.

البته این ادعای شما در طی این ۳۵ سال بارها و بارها توسط مسئولین نظام تکرار گردیده است اما دریغ از انصاف و عدالت در این باره. در پایان عرض می‌کنم که به عنوان یک مادر که ۱۶ نفر از اعضای خانواده‌اش از یک حق طبیعی و مدنی محروم گردیده‌اند وظیفه خود دانستم تا ندای اعتراض و دادخواهییم را به گوش مجریان قانون و عدالت برسانم تا در پیشگاه خداوند متعال ونیز وجدان خود شرمنده نباشم.

اسامی فرزندان و نوه‌هایم که از دستیابی به آینده درخشان تحصیلی ممنوع شده‌اند را می‌نویسم و حاضریم که برای اثبات مدعای خود تا پای جان بایستم.

فرزندان: فرح باغی: دانشجوی اخراجی رشته تغذیه در سال ۱۳۶۱

فریبرز باغی: اخراج سال چهارم دبیرستان و ممنوعیت ورود به دانشگاه

رستم باغی و رؤیا باغی: ممنوعیت ورود به دانشگاه

نوه‌ها: شایان مقیمی قبولی کنکور در رشته پزشکی با رتبه ۱۰۸ ورودی سال ۸۵ و اخراج در ترم دوم

ادیب مقیمی: قبولی در کنکور سال ۹۳ با رتبه ۵۰۰ و اعلان نقص پرونده برای وی بعد از انتخاب رشته

سپهر قدرت: قبولی دانشگاه باهنر کرمان رشته کارشناسی کشاورزی سال ۱۳۸۷ و اخراج بعد از دو ترم

روح الله قدرت: قبولی در دانشکده پزشکی رفسنجان ۱۳۸۹ و اخراج پس از یک روز تحصیل!

لوا باغی: قبولی در رشته کارشناسی عمران دانشگاه باهنر کرمان سال ۱۳۸۵ و اخراج پس از ۶ ترم تحصیل

فرهود باغی: قبولی در کنکور سال ۹۲ و اعلان نقص پرونده پس از انتخاب رشته

نعیم باغی: دانشجوی قبولی رشته نساجی دانشگاه اصفهان ۱۳۸۹ و اخراج پس از یک ترم

دامادها و عروس‌ها یم: هوشنگ مقیمی فارغ التحصیل طب صنعتی سال ۶۱ ۱۳ و عدم صدور پروانه پزشکی برای وی

وحید قدرت: دانشجوی اخراجی مهندسی عمران در ترم آخر تحصیل، سال ۱۳۶۱

می‌ترا بندی و ناطقه نعیمی شرکت در کنکور سال ۱۳۸۴ بعد از ۲۷ سال ممنوعیت بهائیان از شرکت در کنکور و درج دین اسلام در کارت انتخاب رشته برای دانشجو و بالطبع ممنوعیت از ورود

امضاء: پریدخت انوری

آیت‌الله خامنه‌ای در برابر گروه‌های تکفیری؟

اکبر گنجی

آیت‌الله خامنه‌ای در ۹۳/۲/۲۲ به نواز شریف- نخست وزیر پاکستان - گفت: «گروه‌های تکفیری خطری برای همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی هستند. اگر با گروه‌های تکفیری مقابله نشود، آنها صدمات و ضربات بیشتری به دنیای اسلام خواهند زد».



این اولین باری نیست که او علیه گروه‌های تکفیری سخن گفته است. پیش از این نیز بارها به خطر گروه‌های تکفیری اشاره و بدانها به شدت هرچه تمام‌تر تاخته است. آنها را جاهل، متعصب، مزدور آمریکا و انگلیس و اسرائیل، نادان، خبیث، سم مهلک، اسلام آمریکایی و انگلیسی، تابع سازمان‌های سی‌ای و اینتلجنس سرویس، و... نامیده است. به چند مورد زیر بنگرید:

در ۸۵/۱۰/۱۸ **گفته بود:** «سرویس‌های جاسوسی آمریکا و اسرائیل پشت سر این گروه‌های افراطی و تکفیری هستند، ولو عوامل و پیاده‌نظامشان هم خبری ندارند که پشت سر قضیه چیست؛ اما رؤسایشان می‌دانند. این را آمریکا می‌خواهد. لذا آنها هم بایستی بیدار و متوجه باشند... بیداری اسلامی شروع شده است. آنها هم از همین می‌ترسند؛ می‌خواهند همین را نابود کنند. نگذارند این بیداری اسلامی، این حرکت عمومی در دنیای اسلام، به وسیله نقشه دشمن خنثی بشود که عبارت است از: به جان هم انداختن شیعه و سنی».

این پرسش اندیشه‌سوز به ذهن خطور می‌کند که اگر شیعیان در اکثریت بودند، آیا باز هم آیت‌الله خامنه‌ای با همین شدت و حدت با گروه‌های تکفیری مخالفت می‌ورزید؟

در ۸۵/۱۰/۲۵ به علمای اهل تسنن و تشیع می‌گوید: «نمی‌خواهیم بگوییم اختلاف شیعه و سنی همیشه مربوط به استعمار بوده؛ نه، احساساتِ خودشان هم دخیل بوده؛ بعضی از جهالت‌ها، بعضی از تعصب‌ها، بعضی از احساسات، بعضی از کج‌فهمی‌ها دخالت داشته؛ لیکن وقتی استعمار وارد شد، از این سلاح حداکثر استفاده را کرد... در این کار، انگلیسی‌ها از بقیه دشمنان استعماری، متبحرترند؛ در ایران، ترکیه و کشورهای عربی، و در شبه‌قاره هند، این‌ها سال‌ها زندگی کرده‌اند، و با رموز کار آشنا هستند که چگونه می‌شود سنی را علیه شیعه تحریک کرد و چگونه می‌شود شیعه را علیه سنی تحریک کرد؛ اینها خوب بلدند و کرده‌اند... آن کسانی که بدون فهم، فهم حقیقت، بدون تقوا، جمعیت عظیمی از مسلمانان را از دین خارج می‌دانند، خارج می‌کنند، تکفیر می‌کنند این گروه‌های تکفیری نادان – حقیقتاً مناسب‌ترین صفت برای اینها نادانی است، اگرچه در آنها خباثت هم هست، اما جهالت مهم‌ترین خصوصیت اینهاست – اینها را بایستی ما تا آنجایی که می‌توانیم، ارشاد کنیم؛ مردم را از اینها بترسانیم.»

در ۹۰/۳/۱۴ نیز به خطر گروه‌های تکفیری اشاره کرده و گفته بود: «امروز، هم در مصر، هم در تونس، در شمال آفریقا و در سایر کشورهای اسلامی، دشمنان در پی ایجاد تفرقه‌اند. بخصوص چون ایران اسلامی کانون حرکت در مقابل استکبار است، می‌خواهند بین ایران اسلامی و کشورها فاصله بیندازند؛ فاصله‌های قومی، فاصله‌های مذهبی. حتی در داخل خود این کشورها می‌خواهند تفرقه ایجاد کنند. امروز در مصر کسانی از این گروه‌های تکفیری و وهابی و اینها تلاش می‌کنند به بهانه‌های مختلف بین مردم مصر با یکدیگر هم اختلاف بیندازند؛ باید در مقابل این اختلاف‌افکنی‌ها هوشیار بود.»

آیا مخالفت آیت‌الله خامنه‌ای با تکفیر به صرف مخالفت با تکفیرگری و عدم کاربرد خشونت علیه همدیگر (شیعه و سنی) باقی می‌ماند یا به دیگر پیامدهای نظری و عملی این امر هم التزام دارد؟

در ۹۰/۷/۲۰ به روحانیون شیعه و سنی گفته بود: «امروز کسانی هستند که سلاحشان تکفیر است؛ ابائی هم ندارند که بگویند ما تکفیری هستیم؛ اینها سم‌اند. خب، این سم را باید از محیط اسلامی خارج کرد. یکی او را تکفیر کند، یکی او را تفسیق کند؛ این در سخنرانی و در منبر یک حرفی بزند که تعریض به او باشد، او یک چیزی بگوید که تعریض به این باشد؛ این همین چیزی می‌شود که دشمن می‌خواهد.»

در ۹۰/۱۱/۱۴ در نماز جمعه تهران گفت: «به اسلام مطلوب و اشنگتن و لندن و پاریس بدبین باشید؛ چه از نوع لائیک و غربگرا، و چه از نوع متحجر و خشن آن. به اسلامی که رژیم صهیونیستی را تحمل می‌کند، ولی با مذاهب اسلامی دیگر بی‌رحمانه مواجه می‌شود، دست آشتی به سوی آمریکا و ناتو دراز می‌کند، ولی در داخل به جنگ‌های قبیله‌ای و مذهبی دامن می‌زند و اشداء با مؤمنین و رحماء با کفار است، اعتماد نکنید. به اسلام

آمریکائی و انگلیسی بدبین باشید، که شما را به دام سرمایه‌داری غرب و مصرف‌زدگی و انحطاط اخلاقی می‌کشانند».

در ۹۲/۲/۱۶ به مناسبت تخریب قبر حجرین عدی توسط گروه‌های افراطی سلفی **گفت**: اینها به عنوان این که این کارها پرستش است، این اقدام‌های خبیث را می‌کنند! رفتن سر قبر یک انسانی و طلب رحمت کردن برای او از خدای متعال، و طلب رحمت کردن برای خود در آن فضای معنوی و روحانی، شرک است؟ شرک این است که انسان بشود ابزار دست سیاست‌های اینتلیجنس انگلیس و سی.آی.ای آمریکا و با این اعمال، دل مسلمانان را غم‌دار کند، آزرده کند.

اینها اطاعت و عبودیت و خاکساری در مقابل طواغیت زنده را شرک نمی‌دانند، احترام به بزرگان را شرک می‌دانند! خود این، یک مصیبتی است. جریان تکفیری خبیث که امروز در دنیای اسلام به برکت برخی از منابع مادی، متأسفانه پول و امکانات هم در اختیار دارند، یکی از مصائب اسلام است».

کوشش جهت تشکیل حکومت دینی و حضور دین در قلمرو دولت، به تبعیض و جنگ‌های مذهبی می‌انجامد.

به این سخنان چگونه باید نگریست؟

به این سخنان چگونه باید نگریست؟ به تعبیر دیگر، چگونه و در چه چارچوبی باید آنها را تحلیل کرد؟

یکم- نفس محکوم کردن گروه‌های تکفیری و اصل تکفیر، عملی ارزشمند است. او پیش از این درباره موارد داخل کشور نیز حداقل دوبار گفته است که با تکفیر کردن مخالف است. اگر او به این باور رسیده باشد که هیچ کس را نباید به دلیل باورهایش تکفیر کرد، گامی به پیش است.

دوم- توسل به خشونت، پیامد عمل تکفیر است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که به دنبال تکفیر، قتل یا قتل عام‌هایی صورت گرفته است. مخالفت با تکفیر، به معنای نفی خشونت در برابر دگراندیشی و دگرباشی، و پذیرش آزادی بیان و تبلیغ اندیشه متفاوت است.

سوم- آیت‌الله خامنه‌ای به دنبال بسیج مسلمان‌ها علیه اسرائیل و آمریکا است. "بهار عرب" در نظر او چیزی جز "بیداری اسلامی" علیه دشمنان نبود. اما آمریکا و انگلیس و اسرائیل آن را از طریق گروه‌های تکفیری به جنگ شیعه و سنی تبدیل کرده‌اند.

این مدعایی صادق است که جنگ شیعه و سنی به سود دشمنان اسلام و مسلمین است، اما این مدعای خامنه‌ای که آمریکا و انگلیس و اسرائیل این جنگ را به راه انداخته اند، نیازمند شواهد و قرائن قوی است که در سخنان او غایب است.

چهارم -جنگ شیعه و سنی از جهت دیگری هم به شدت مضر است. نه تنها مسلمانان به دست یکدیگر کشته می‌شوند، بلکه شیعیان یک اقلیت ۲۵۰-۲۰۰ میلیونی را از یک و نیم میلیارد مسلمان تشکیل می‌دهند. در چنین جنگ احتمالی، شیعیان زیان بیشتری خواهند دید. این پرسش اندیشه‌سوز به ذهن خطور می‌کند که اگر شیعیان در اکثریت بودند، آیا باز هم آیت‌الله خامنه‌ای با همین شدت و حدت با گروه‌های تکفیری مخالفت می‌ورزید؟

اگر تکفیر محکوم کردنی است، باید هر نوع تکفیری را محکوم کرد. تغییر دین- انتخاب دینی دیگر یا بی دینی- بخشی از حقوق شهروندی است.

پنجم -آیا مخالفت آیت‌الله خامنه‌ای با تکفیر به صرف مخالفت با تکفیرگری و عدم کاربرد خشونت علیه همدیگر (شیعه و سنی) باقی می‌ماند یا به دیگر پیامدهای نظری و عملی این امر هم التزام دارد؟ جمهوری اسلامی را در نظر بگیرید. اهل تسنن توسط شیعیان تکفیر نشده و به صرف سنی بودن کشته نمی‌شوند. آیا این کافی است؟ آیا آنان متناسب با وزن اجتماعی‌شان در نظام سیاسی حضور داشته و هیچ گونه تبعیضی علیه آنان صورت نمی‌گیرد؟

آیت‌الله خامنه‌ای، پیروانش و دستگاه‌های نظامی تاکنون به روسای جمهور حتی اجازه نداده‌اند که از استانداران سنی در مناطقی که اکثریت دارند استفاده کنند. مناطق سنی‌نشین کشور، مناطقی هستند که گرفتار فقر گسترده‌اند.

ششم -پیامبر اسلام خود را ادامه سنت یهودی و مسیحی معرفی کرده است. به همین دلیل مسلمانان یهودیت و مسیحیت را ادیان الهی به شمار می‌آورند. اگرچه مسلمان‌ها براین باورند که در آنها تحریف رخ داده و اسلام صورت تکامل یافته آن ادیان است. با این همه، آنان نیز گرفتار تبعیض‌اند. کمترین تبعیض علیه آنان این است که مجاز به تبلیغ دین خود نیستند. عدم تکفیر یهودیان و مسیحیان حداقل کاری است که باید انجام داد. به رسمیت شناختن برابری حقوقی یهودیان و مسیحیان با مسلمانان، لازمه منطقی عدم تکفیرگری است. اگر آن باورها دربردارنده چیزی نیستند که موجب تکفیر و ارتداد شود، چرا نفی برابری و حقوق شهروندی؟

هفتم -مسلمانان بهائیت را دین به شمار نمی‌آورند، برای این که اسلام را آخرین دین به شمار آورده و با آمدن پیامبر اسلام، ارسال پیامبر ختم گردیده است. اکثریت فقیهان مسلمان بهائیت را “دین ضاله” به شمار می‌آورند. برخی دیگر یک گام پیش نهاده و آن دین را ساخته انگلیسی‌ها و مورد حمایت اسرائیل قلمداد می‌کنند. با بهائیان تحت عنوان جاسوسان اسرائیل برخورد می‌شود. سرکوب آنها گسترده‌تر از سرکوب هر مذهب دیگری است. اینک متون کمونیستی در ایران آزادانه منتشر شده و می‌شود، اما متون بهائیان ممنوع است. تکفیر بهائیان و دین ضاله به شمار آوردن آنها از یک سرچشمه سیراب می‌شود.

مخالفت با تکفیر، به معنای نفی خشونت در برابر دگراندیشی و دگرباشی، و پذیرش آزادی بیان و تبلیغ اندیشه متفاوت است.

هشتم - دگراندیشی در داخل شیعیان نیز تحمل نمی‌شود. با انکار وجود امام زمان، انکار عصمت، علم غیب، رجعت و نصب الهی ائمه شیعیان توسط شیعیان به شدت برخورد می‌شود. حکم تکفیر آیت‌الله مکارم شیرازی را همه به یاد داریم که منکر وجود امام زمان را تکفیر کرد. روزنامه منتشرکننده مقاله منکر نصب الهی ائمه توقیف و نویسنده بازداشت و زندانی شد. آیت‌الله خامنه‌ای با این تناقض رفتاری چه می‌کند؟

نهم - آیا افرادی چون مصطفی ملکیان، محمد مجتهد شبستری، و... حق دارند در دانشگاه‌ها تدریس و سخنرانی کنند؟ قطعاً فقیهان و مراجع تقلید فاقد دانش اینها در خصوص علوم غیر دینی مدرن‌اند. در علمی که اسلامی قلمداد می‌شوند، فقیهان و مراجع تقلید حداکثر می‌توانند مدعی شوند که فقط و فقط در فقه بیشتر از اینها می‌دانند (البته این ادعا نیازمند دلیل است). ملکیان به هر دانشگاهی جهت سخنرانی دعوت می‌شود، بسیجیان تحت فرماندهی کل قوای آیت‌الله خامنه‌ای، سخنرانی او را لغو می‌کنند.

دهم - دین را نمی‌توان امری متعلق به حوزه خصوصی به شمار آورد. دین لباس منزل نیست که وقت خروج از خانه آن را در رخت‌کن آویزان کنیم. دین مانند هر باور دیگری، همراه فرد باورمند، در حال حرکت است. حضور دین در قلمرو عمومی ممکن و مطلوب است. دینداران نیز حق دارند چون دین ناباوران در قلمرو عمومی باورها و ارزش‌های خود را طرح و تبلیغ کنند، با دیگران وارد گفت و گوی انتقادی شوند، اما در مقام گفت و گو، باید استدلال را جایگزین نقلیات سازند.

کوشش جهت تشکیل حکومت دینی و حضور دین در قلمرو دولت، به تبعیض و جنگ‌های مذهبی می‌انجامد. حکومت‌های دینی نه تنها یکدیگر را تحمل نمی‌کنند، بلکه هر یک خود را نماینده راستین دین قلمداد کرده و می‌کوشند تا رهبری آن دین را به دست گیرند.

اینک متون کمونیستی در ایران آزادانه منتشر شده و می‌شود، اما متون بهائیان ممنوع است. تکفیر بهائیان و دین ضاله به شمار آوردن آنها از یک سرچشمه سیراب می‌شود.

رقابت ایران و عربستان و ترکیه در به دست‌گیری رهبری ایدئولوژیک و سیاسی جهان اسلام نمودی از این فرایند است. البته آیت‌الله خامنه‌ای را رسانه‌های جمهوری اسلامی نه تنها رهبر جهان اسلام، که رهبر مستضعفین عالم قلمداد می‌کنند.

ضرورت سکولار شدن دولت

به سود دین/اسلام/مسلمین است که نهاد دین از نهاد دولت جدا باشد. مشروعیت استفاده از خشونت- به گفته ماکس وبر- فقط در انحصار دولت است. هر دولتی برای اعمال قوانین از زور استفاده می‌کند. دین که با دولت وحدت بیابد، تمامی خشونت‌های دولت به نام دین ثبت خواهد شد. تفکیک نهاد دین از نهاد دولت (سکولاریسم)، تا حدود بسیاری امکان استفاده از زور را از مومنان می‌ستاند. مومنان اگر به جای قدرت سیاسی به دنبال پارسایی بروند، دین شان با اقبال بیشتری مواجه خواهد شد.

سکولاریسم به معنای حذف مومنان از دولت نیست، به معنای جدایی دین و دولت است. معنای آن در ایران چنین خواهد بود: الف- حکومت حق ویژه فقیهان نیست (نفی ولایت فقیه). ب- دولت مجری احکام شریعت نیست، بلکه مجری قوانین عقلایی نمایندگان منتخب مردم است. پ- دولت نسبت به همه ادیان بی‌طرف است. ت- دینداری امری نیست که در بازار سیاست و اقتصاد به قدرت سیاسی و اقتصادی تبدیل شود.

سکولاریسم به این معنا، شرط لازم نظام دموکراتیک ملنزم به آزادی و حقوق بشر است. اگر آیت‌الله خامنه‌ای واقعاً نگران صدماتی است که تکفیرگران به دین وارد می‌آورند، باید به ارتباط وثیق نفی تکفیرگری و سکولاریسم بیندیشد. مگر تکفیر یکی از شئون ولی فقیه نیست؟ مگر آیت‌الله خمینی سلمان رشدی را تکفیر نکرد و با این عمل ایران را گرفتار پیامدهای منفی بسیاری نساخت؟ اگر تکفیر محکوم کردنی است، هر نوع تکفیری را باید محکوم کرد. تغییر دین- انتخاب دینی دیگر یا بی‌دینی- بخشی از حقوق شهروندی است.

ادامه تخریب گورستان (گلستان جاوید) بهائیان شیراز به دست سپاه پاسداران انقلاب

۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۳ (۸ مه ۲۰۱۴)

نیویورک - علی‌رغم اعتراضات گسترده جهانی، مأموران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به تخریب گورستان تاریخی بهائی شیراز ادامه دارند.

تخریب گورستان که به نظر می‌رسد بدون مجوز شهرداری صورت می‌گیرد، همچنان ادامه دارد. دستیار ویژه آقای حسن روحانی در امور اقوام و اقلیت‌های دینی، در صحبتی که جمعه گذشته در کنیسه‌ای در شیراز نمود از همه ایرانیان دعوت کرد که به حقوق اقلیت‌های مذهبی احترام بگذارند. این در حالی است که عجیب هم‌زمان، مأموران سپاه پاسداران در نقطه دیگری از شهر به تخریب مستمر این گورستان مشغول بودند.

خانم بانی دوگال، نماینده ارشد جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل متحد اظهار داشت: "بهائیان در سراسر عالم از ابراز صمیمانه انزجار ایرانیان مقیم ایران و یا خارج که این عمل اسفناک را در رسانه‌های گروهی محکوم می‌کنند ممنون هستند.

بسیاری از ایرانیان از این تخریب خشمگین هستند و نگرانشان را در شبکه‌های مجازی بیان کرده‌اند.

فردی در پاسخ به گزارش رادیو فردا نوشت: "من مسلمان شیعه [هستم]. حالا با خراب کردن قبرستان اقلیت‌ها دینم روی من اینقدر فشار می‌آورد. آقای روحانی لطفاً از خواب بیدار شوید".

در فیسبوک، در صفحه‌های به زبان فارسی که به ترویج روحیه شهروندی اختصاص دارد، فردی یادداشتی درباره تخریب گورستان بهائیان شیراز گذاشته، که می‌گوید خواه کسی طرفدار حکومت باشد یا مخالف آن، مذهبی باشد یا بیخدا، چطور میتواند حمایت از چنین اقدامی را تصور کند؟ «کدام یک از شما با این اقدامات جمهوری اسلامی علیه هموطنان بهایی موافقید؟»

خانم دوگال در ادامه گفت "با توجه به ویژگی تاریخی این قطعه زمین که در حدود ۹۵۰ بهائی در آن دفن شده‌اند، از جمله ده بانو که در سال ۱۹۸۳ صرفاً به علت تبری نکردن از اعتقادات بهائی خویش به دار آویخته شدند، ادامه این عمل نه تنها غیر قانونی است بلکه از نظر اخلاقی شرم‌آور است".

با اشاره به این‌که این خبر به طور گسترده در رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است، خانم دوگال از جامعه بین‌المللی دعوت کرد که اعتراضات خود را علیه عمل مأمورین سپاه پاسداران ادامه دهند به این امید که این کار باعث ترغیب مسئولان در ایران به فشار آوردن بیشتر بر مسببان این عمل و متوقف کردن جریان تخریب شود.

خانم دوگال گفت "با توجه به اینکه دستار ویژه آقای روحانی به نقاط مختلف کشور سفر کرده و مردم را به احترام گذاشتن به اقلیت‌های مذهبی فراخوانده، ما امیدواریم که رئیس جمهور نیز قدم پیش نهاده سپاه پاسداران انقلاب را وادار به توقف این بیحرمتی کند".

خبر تخریب گورستان در روز ۱ ماه مه پس از آن منتشر شد که جامعه جهانی بهایی مطلع شد که در اواخر آوریل مأموران سپاه پاسداران انقلاب در قسمتی به وسعت ۲۰۰ متر مربع خاکبرداری کرده و ۴۰ تا ۵۰ کامیون را برای ادامه حفاری به صف کرده است.

همچنین اطلاعاتی دریافت شده است که مبنی بر آن مسئولین ذی‌ربط شهرداری برای حفاری مجوز صادر نکرده‌اند که طی مراحل قانونی صدور مجوز چنین کاری ضروری است. سپاه پاسداران، که سه سال پیش این زمین را تصرف کرد و طرحهایی را برای ساختن یک ساختمان فرهنگی - ورزشی جدید در آنجا اعلان کرد، این مراحل قانونی را نادیده گرفته است.

بنا بر گزارش‌ها، علی یونسی، دستیار ویژه آقای حسن روحانی در امور اقوام و اقلیت‌های دینی که به هنگام بازدید از یک کنیسه در شیراز دعوت به مدارای مذهبی کرده است گفته است: «ایران متعلق به تمام ایرانیان از هر قوم و اقلیتی است و همه آنان حق دارند تا در کنار سایر مردم در کمال آرامش زندگی کنند.» او افزوده است: «هیچ کس حق تعدی و تجاوز به حقوق هیچ اقلیتی را ندارد.»

خانم دوگال میگوید که چنین به نظر میرسد که گفته‌های آقای یونسی نشان می‌دهد که مسئله توانایی حکومت برای کنترل و نظارت بر سپاه پاسداران چندان اعتباری ندارد.

او میگوید: «در یک سو، مشاور عالی‌مقام رئیس جمهور حسن روحانی، در خطابه‌ی ایراد شده در مکان مقدس یهودیان مردم ایران را دعوت به محترم شمردن حقوق اقلیتهای دینی میکند، و در سوی دیگر، مأموران سپاه پاسداران در نقطه‌ی دیگری از همان شهر مشغول به تخریب مکان مقدس گروه دینی دیگری هستند. جدا از ناعادلانه بودن عمل، تضاد آن با این سخنان باورنکردنی است.»



حکایتی که حضرت عبداله‌اء نقل فرمودند

شخصی بود که در روضه خوانیها حاضر میشد. به مجرد استماع روضه و قضیه شهدای صحرای کربلا دستمال به دست میگرفت و زار زار میگریست و میگفت، "یا لیتنا کُنَّا مَعَكُمْ فَنَفُوْزُ فَوْزاً عَظِيْمًا." همیشه آرزو میکرد که در صحرای کربلا باشد.

اتفاقاً یک شب خواب دید که یزید با لشکر جرّاری آمده، این هم در مُعسَکَر حضرت سیدالشّهداء است. اول علیاکبر آمد اذن شهادت گرفت و رفت در میدان و شهید شد. بعد، قاسم آمد اذن گرفت و رفت و در میدان شهید شد. به همین نحو یکی یکی چند نفر رفتند و شهید شدند تا نوبه آن شخص رسید.

حضرت امر فرمودند برود به میدان. عرض کرد، چگونه به میدان بروم، اسب ندارم. حضرت فرمودند اسب مرا ببر. اسب حضرت را گرفت و سوار شد. بعد عرض کرد شمشیر ندارم. فرمودند بگیر شمشیر مرا. برگرفت، دید خوب میدانی است و فرصت خوبی است از برای فرار. لهذا اسب و شمشیر را برد و فرار کرد و حضرت را بی اسب و شمشیر گذاشت و فرار را بر قرار ترجیح داد.

صبح که از خواب بیدار شد این قضیه را برای جمیع نزدیکان و دوستان خود حکایت کرد تا آن که به گوش والی رسید. والی احضارش کرد و گفت، شنیدهام خواب خوبی دیده‌ای. هر چه بود برای من بگو که قصّه خوشمزّه‌ای است. شیخ هم از اول تا آخر خواب خود را بیان کرد. والی پرسید اسب حضرت چند میارزید؟ عرض کرد اقلّاً چهارصد تومان. شمشیر چند؟ سیصد تومان. حاکم حکم کرد هفتصد تومان از شیخ بگیرند و مرخص کنند. حاکم گفت، ای بیانصاف تو به حضرت کمک نکردی، چرا مال حضرت را بردی و حضرت را بی اسب و شمشیر گذاردی؟ اسب و شمشیر حضرت بیش از هفتصد تومان میارزید، ولی تو فقط هفتصد تومان باید بدهی و بروی. (خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۲۱۰)

(یا لیتنا ... = ایکاش ما با آنها فودیم و از این فوز عظیم بهره مند می گشتیم)



مزاح حضرت ولی امرالله با یکی از احناء

احنای مجاورین میگفتند که حضرت ولی امرالله بعد از صعود مبارک آنقدر در دریای احزان مستغرق بودند که کمتر حتی تبسم میفرمودند. در مواقع بسیار نادر بود که لبخندی بر آن وجه بسیم ظاهر میشد و یا با صدای بلند میخندیدند.

یکی از آن موارد ایام تشرّف جناب "خلیل قمر" بود که این مرد با خود آنقدر خلوص و پاکی و طهارت روح و قلب آورده بود که هر روز با تجلی بدیعی سبب سرور خاطر حزین مولای عزیز میگردد. خلیل در بلندی قامت و عرض شانه و قوّت و حدّت ظاهری در اوان جوانی شهرتی بیاندازه یافت. آنچه در ساحت قدس الهی همیشه مقبول بوده، همان دل پاک و صافی و سادگی است و این مرد عظیم الجثّه چون نونهالی پاکدل و پاکباز به محضر حضرت غصن ممتاز بار یافت. در موقع جلوس تمام هیكل خود را خمیده و کوچک میکرد و چشم از جمال محبوب برنمیداشت.

برای آن که حادثه ذیل را درست ملتفت شوید بایستی بدانید که در زبان عربی عامیانه عراق و فلسطین و مصر تفاوت‌هایی موجود است و گاهی تعارفات به صورت عتاب و خطاب گرفته میشود. مثلاً وقتی در عراق از کسی احوالپرسی کنید، جواب میدهد "زین"، یعنی خوب و در فلسطین میگویند، "مبسوط". ولی همین کلمه "مبسوط" در عراق یعنی "زمین خورده و مفلوک".

هیکل اقدس با وجهی بسیم نگاهی به خلیل فرموده روز اول میفرمایند، "کیف حالک یا خلیل؟ انشاءالله مبسوط!" خلیل چیزی نگفت، ولی در خود میجویشید. مخصوصاً خلیل با آن سابقه رشادت و قوت بازویش. روز دوم باز به همین نحو گذشت ولی روز سوم خلیل درست روی صندلی جالس شد و عرض کرد، "من یقدرُ یبسطنی؟ انا تحت ظلك یا مولائی." قربانش بگردم، چه جواب متین مملو از حلاوتی داد. عرض کرد، "کی میتواند مرا زمین بزند، ای مولای عزیز؟ من در ظلّ تو هستم." حضرت ولی امرالله با صدای بلند خندیده فرمودند، "انشاءالله زین." در جواب با نهایت سرور عرض کرد، "نعم، یا مولائی." (داستان دوستان، ص ۴۲)

@@@@@@@@@@@@@@@@@@

لیبرالیسم و فمینیسم در ایران، مقاله اکبر گنجی در سی ان ان



این گزارش درست، نافی غیر دموکراتیک بودن رژیم به رهبری آیت الله خامنه ای نیست. او رهبر خودکامه ای است که آگاهانه در برابر فرایند دموکراتیزاسیون ایستاده است. نه تنها اراده سرکوب دارد، بلکه توانایی (سازمان سرکوب) هم دارد. اما تحولات معلول خواست و اراده او نیست. چرا که، از یک سو "توانایی" او مطلق نبوده، و از سوی دیگر، جامعه از جهات گوناگون توسعه یافته و قدرتمند شده است

منتشر شده در سی ان ان، ۹ می ۲۰۱۴ - متن فارسی ویژه خبرنامه گویا

دریافت نسخه قابل چاپ همراه با لینک به منابع

گفتمان مسلط دهه های ۷۰ و ۸۰ میلادی روشنفکران ناقد رژیم شاه، گفتمان چپ جهان سومی بود. مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی مترقی قلمداد می شد. مارکسیسم ما بلشویکی بود و لنین، استالین، مائو، انورخوجه، چه گورا، کاسترو الگوهای اصلی آن بودند، نه سوسیال دموکراسی غربی. افراد خارج از این گفتمان مسلط - خصوصاً افرادی که به رژیم نزدیک بودند- روشنفکر به شمار نمی رفتند.

رژیم شاه ژاندارم امپریالیسم آمریکا در منطقه به شمار می رفت و گفتمان انقلاب در تقابل با گفتمان رژیم شاه و حامیان غربی اش شکل گرفت. نیروی های مبارز مذهبی هم- خصوصاً علی شریعتی به عنوان معلم انقلاب و نظریه پرداز اصلی نیروهای مذهبی- به شدت متأثر از این ایدئولوژی بوده و روایتی سوسیالیستی از اسلام ارائه می کردند. شریعتی به شدت مخالف لیبرالیسم بود.

"انقلاب فرهنگی" یکی از موضوع های بحث میان دو مارکسیست مبارز مشهور (حمید مومنی و مصطفی شجاعیان) در قبل از انقلاب بود. در سال ۱۹۷۸ نیز کتاب **چین بعد از مائو** شارل

بتلپایم- در تأیید انقلاب فرهنگی چین- توسط یکی از مارکسیست های آن زمان به فارسی منتشر شد.

انقلاب که پیروز شد، نیروهای مذهبی حاکم، برای این که گوی سبقت را از چپ ها برابند، همه منابع و نهادها را مطابق الگوی کمونیستی شوروی ملی/دولتی کردند. حتی مرتضی مطهری که می گفت " **تعلیمات لیبرالیستی در متن تعالیم اسلامی وجود دارد**"، " **روح و اساس اعلامیه ی جهانی حقوق بشر مورد تأیید اسلام است**"، و ولایت فقیه به معنای حکومت کردن فقیهان را صریحاً نفی می کرد، در تکنولوژی و اختراعات منکر مالکیت شخصی بود.

در آن زمان، به دولت مهدی بازرگان به عنوان دولتی لیبرال حمله می شد و شعار اصلی مخالفان این بود: "لیبرالیسم جاده صاف کن امپریالیسم". سفارت آمریکا به عنوان "لانه جاسوسی" و "مرکز مدیریت نیروهای نفوذی لیبرال در رژیم جدید"، اشغال شد و گروه های مارکسیستی شعار/طرح "تشکیل جبهه ضد امپریالیستی به رهبری امام خمینی" را ارائه کردند.

نقد خامنه ای بر لیبرال دموکراسی

گفتار و نوشتار آیت الله خمینی نشان نمی دهد که او با لیبرالیسم و مارکسیسم آشنایی چندانی داشته باشد، با این همه، با هر دو ایدئولوژی مخالف بود. آیت الله خامنه ای که جانشین او شد، طی ۲۵ سال زمامداری خودکامانه، صدها بار به نقد و رد لیبرال دموکراسی پرداخته و "مردم سالاری دینی" را به عنوان آلترناتیو مطرح ساخت. نقد او اولاً؛ معطوف به عملکرد سلطه گرایانه، تبعیض گرایانه و نابود کننده نهاد خانواده دولت های لیبرال دموکراسی است، ثانیاً؛ "مردم سالاری دینی" را برتر از "لیبرال دموکراسی" می نشاند.

سیاست نشر

با این که، الف- رهبری خودکامانه جمهوری اسلامی مخالف لیبرال دموکراسی و نگاه غربیان به زنان بوده، ب- کتاب با مجوز حکومت و نظام سانسور منتشر می شود، پ- ناشران با کاغذ و فیلم و زینک دولتی (سوبسیدی) آثارشان را منتشر می سازند؛ در طی ۳۵ سال گذشته، آثار مهم لیبرال ها و فمینیست ها به زبان فارسی ترجمه شده و می شود. یک مقایسه اهمیت موضوع را نشان می دهد. جمهوری اسلامی با بهائیت هم مخالف است، اما مطلقاً اجازه نشر به آثار بهائیان را نمی دهند. می توان پرسید: برای جمهوری اسلامی بهائیت خطرناک تر است یا لیبرالیسم و فمینیسم؟ برای آنان در اینجا معیار داوری ایدئولوژیک است، نه پیامدهای عمل. مارکس به عنوان دشمن همه ادیان در مقدمه **گامی در نقد فلسفه حق هگل** می گفت "مذهب افیون مردم است"، اما بهائیت به عنوان رقیب اسلام خود را ناسخ و جانشین آن به شمار می آورد. گویی رقیب خطرناک تر از دشمن است.

آثار لیبرالی

جان لاک : دو رساله درباره حکومت. نامه ای درباره تساهل.

جان استیورتن میل : رساله درباره آزادی. ملاحظاتی در باب حکومت نمایندگی. انقیاد زنان. فایده گرایی.

آلکسی دو توکویل : انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن. دموکراسی در آمریکا.

ایمانوئل کانت: نه تنها اکثر آثار کانت به فارسی ترجمه شده، بلکه کتاب های بسیاری که درباره کانت نوشته شده نیز ترجمه شده اند.

کارل پوپر: منطق اکتشاف علمی . جامعه باز و دشمنان آن. فقر تاریخیگری. حدس ها و ابطال ها. شناخت عینی، برداشت تکاملی. جستجوی ناتمام، اسطوره چارچوب، زندگی سراسر حل مسأله است، درس این قرن. جهان گرانش ها. ناکجا آباد و خشونت. آینده باز است.

فردریش فون هایک: راه بردگی، قانون. قانونگذاری و آزادی. در سنگر آزادی(مجموعه مقالات)، ...

میلتون فریدمن: سرمایه داری و آزادی.

آیزایا برلین: چهار مقاله درباره آزادی. سرشت تلخ بشر. کارل مارکس. آزادی و خیانت به آزادی. ریشه های رومانیسم. مجوس شمال، ذهن روسی در نظام شوروی ، قدرت اندیشه، و...

جان راولز: نظریه ای در باب عدالت. عدالت به مثابه انصاف. لیبرالیسم سیاسی. قانون مردمان، و...

جان گری: فلسفه سیاسی آیزایا برلین. فلسفه سیاسی فون هایک. فلسفه سیاسی جان استیورات میل، پست لیبرالیسم.

آمارتیاسن: اخلاق و اقتصاد. برابری و آزادی. توسعه یعنی آزادی. هویت و خشونت. اندیشه عدالت، و...

ریچارد رورتی: اولویت دموکراسی بر فلسفه. فلسفه و امید اجتماعی. پسامد، بازی و همبستگی. فلسفه و آینه واقعیت، و...

هیبری پاتنم: دوگانگی واقعیت/ارزش. اخلاق بدون هستی شناسی، و...

مایکل والزر: حوزه های عدالت، در دفاع از کثرت گرایی و برابری.

پیتر سینگر: یک جهان، اخلاق جهانی شدن.

فرانسیس فوکویاما: پایان تاریخ و انسان واپسین. پایان نظم. مجموعه مقاله ها(زنان و تکامل سیاست جهانی، آنان ره به جایی نمی برند، و)...

جوزف استیگلیتز: پیشگامان اقتصاد توسعه. هزینه نابرابری، و...

پل استار: قدرت آزادی، نیروی راستین لیبرالیسم.

رونالد دورکین: آیا دموکراسی در آمریکا ممکن است؟

فرید زکریا: آینده آزادی، اولویت لیبرالیسم بر آزادی. جهان پسا آمریکایی، و...

رابرت بی تیلیس: دموکراسی پس از لیبرالیسم. جان سالوین شاپیرو، لیبرالیسم: معنا و تاریخ آن.

در ایران تمایز آمریکایی میان لیبرال ها و لیبرترین ها/محافظة کاران چندان جدی گرفته نمی شود. به همین دلیل فریدمن، هایک، نوزیک و فوکویاما و...هم لیبرال خوانده می شوند. آثار محافظه کارانی چون لئو اشتراوس، ساموئل هانتینگتون) **موج سوم دموکراسی در پایان سده ۲۰** ، **چالش های هویت در آمریکا** ، **چند جهانی شدن - گوناگونی فرهنگی در جهان کنونی**، **برخورد تمدن ها و بازسازی نظم جهانی** (، برنارد لوئیس) **خاورمیانه: دو هزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز. برخورد فرهنگ ها. حشاشین، اسماعیلیه. مشکل از کجا؟ از شد؟** و...)هم به فارسی ترجمه شده است.

آثار فمینیستی

با این که فقیهان به شدت مخالف فمینیسم بوده و آرای فقهی تبعیض آمیز خود درباره زنان را عادلانه قلمداد کرده و می گویند اسلام برخلاف غرب مخالف استفاده ایزاری از زنان است، آثار فمینیستی به نحو چشمگیری به فارسی برگردانده شده و ایده های فمینیستی به شدت پراکنده شده اند. به چند نمونه بنگرید:

پاملا آبوت/کلروالاس، **جامعه شناسی زنان**. رزماری تانگ، **نقد و نظر: درآمدی جامع بر نظریه های فمینیستی**. نانسی چودورف، **جنسیت، رابطه و تفاوت نگرش روان کاوی**. باربارا اپستاین، **درباره جنبش زنان؛ مناظره ای فمینیستی**. الی زارتسکی، **سرمایه داری، خانواده و زندگی شخصی**. هام مگی، **فرهنگ نظریه های فمینیستی**. شارلوت پرکینز گیلمن، **زنستان**. سیمون دوبوار، **جنس دوم**. فرنچ مارلین، **جنگ علیه زنان**. جین فریدمن، **فمینیسم**. رزالیند مایلز، **زنان و رمان**. الیز ساناساریان، **جنبش حقوق زنان در ایران**. سوزان مولر آکین، **زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب**. بنوات گری، **زنان از دید مردان**. مارلین لگیت، **زنان در روزگارشان، تاریخ فمینیسم در غرب**. جین منسبریج، **سوزان مولر اوکین، فلسفه سیاسی فمینیسم**. استفانی گرت، **جامعه شناسی جنسیت**. جانیس مک لافلین، **زنان و نظریه اجتماعی و سیاسی (مناظرات و گفتگوهای جاری)**. (کیت هیست، **زنان بر صلیب شکسته، موقعیت زنان در آلمان هیتلری**. کارولین کورس مایر، **فمینیسم و زیبایی شناسی: زن در تحلیل ها و دیدگاه های زیبایی شناسی**. کیت فیگرز، **زنان و تبعیض: تبعیض جنسی و افسانه ی فرصت های برابر**. دکتر دپورا. ال. کاکس- دکتر سالی. دی. استی- کارین. اچ. براکتر، **خشم زنان**. الیزابت بادانتر، **زن و مرد**. دانا هارادی، **مانیفست سایبرگ: فمینیسم در روابط اجتماعی علم و فن آوری**. ورنر تونسن، **زن در جستجوی رهایی**. سوزان اوزپورن، **فمینیسم**. کارولین کورس مایر، **فمینیسم و زیبایی شناسی: زن در تحلیل ها و دیدگاه های زیبایی شناسی**. **فمینیسم و دانش های فمینیستی: ترجمه و نقد تعدادی از مقالات دایره المعارف فلسفی راتلج**. مری آلیس واترز، **فمینیسم و جنبش مارکسیستی: آیا سرنوشت زن را ساختار بدنش تعیین می کند؟**

ایولین رید: آزادی زنان. فمینیسم و مردم شناسی: زن در تحلیل ها و دیدگاه های انسان شناختی. فمینیسم و جنبش مارکسیستی: آیا سرنوشت زن را ساختار بدنش تعیین می کند؟ مدارسالاری: زن در گستره ی تاریخ تکامل. آیا بیولوژی سرنوشت زن است. آرایش، مد و بهره کشی از زنان. پدرسالاری: گذار از مدارسالاری به پدرسالاری. برادرسالاری: مردان در دوران مدارسالاری.

آثار دیگر نحله های فکری

آثار مارکسیستی (مارکس، انگلس، پلانزاس، آلتوسر، گرامشی، کولاکوفسکی، هورکهایمر، آدرنو، هربرت مارکوزه، هابرماس، دیوید هاروی، اریک هابسبام، و...) از سابق به فارسی برگردانده شده و می شود.

آثار پست مدرن ها نیز مدتی به شدت مد روز بود و همه در حال ترجمه و انتشار آنها بودند:

ژان فرانسوا لیوتار: وضعیت پست مدرن، گزارشی درباره دانش. پدیده شناسی. و...

میشل فوکو: مراقبت و تنبیه: تولد زندان. تولد زیست سیاست: درسگفتارهای کلژ دوفرانس ۱۹۷۸-۱۹۷۹. باید از جامعه دفاع کرد: درسگفتارهای کولژ دوفرانس ۱۹۷۵-۱۹۷۶. ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟ [تارخ جنسیت، جلد اول] اراده به دانستن. تاریخ جنون. نظم اشیا: دیرینه شناسی علوم انسانی. نظم گفتار. مولف چیست. تاریخ جنون. این یک چیق نیست. نیچه، فروید، مارکس. پیدایش کلینیک: دیرینه‌شناسی ادراک پزشکی. دیرینه شناسی دانش. تئاتر فلسفه: گزیده‌ای از درس‌گفتارها، کوتاه‌نوشت‌ها، گفت‌وگوها. تولد زیست سیاست. و...

ژاک دریدا: جهان وطنی و بخشایش. از گراماتولوژی (طبیعت، فرهنگ، نوشتار). مواضع. متافیزیک و شالوده شکنی. و...

ژان بوردیار: جامعه مصرفی. فوکو را فراموش کن. اغوا. جنگ خلیج رخ نداد. و...

از سوی دیگر، آثار باهمادگرایانی (communitarian) چون چارلز تیلور، مایکل سندل، مک اینتایر و مایکل والزر نیز به فارسی ترجمه شده است.

نهضت ترجمه

در سال ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶، هر سال ۹۰۰ عنوان کتاب در ایران منتشر شد. سال ۱۳۵۷- به علت شرایط انقلابی و بحرانی- تنها ۲۷۴ عنوان کتاب منتشر شد. در سال ۱۳۸۹، ۶۴۹۲۶ عنوان کتاب و در سال ۱۳۹۰، ۶۸ هزار عنوان کتاب در ایران منتشر شد، که ۱۴۰۹۱ عنوان ترجمه و ۵۴۷۲۸ عنوان کتاب تالیفی هستند.

صدها کتاب درباره دموکراسی، حقوق بشر و آزادی به فارسی ترجمه شده است که از ذکر نام آنها خود داری می کنم. ایده های لیبرالیستی آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، جامعه مدنی، جدایی نهاد دین از نهاد دولت، تمایز قلمرو عمومی از قلمرو خصوصی، و... در جامعه ایران به خوبی گسترش یافته و جایگیر شده اند. به تألیف های بسیار ایرانیان اشاره ای نکردیم، اما بازار نشر، تحصیلات پیشا دانشگاهی و دانشگاهی ایران، نمایی درست از جامعه ایران به نمایش گذاشته و نشان می دهد که در اعماق جامعه ایران خیلی خبرهاست که باید به دقت به آن نگریم. شناخت جامعه ایران، یعنی شناخت تحولات ساختاری بلند مدتی که روی داده و جامعه را دگرگون کرده است.

ساختن طبقه متوسط

با شاخص های مختلف می توان نشان داد که طبقه متوسط به عنوان عاملان جنبش دموکراسی خواهی گسترش یافته است. اولاً: جمعیت شهرنشین ایران از حدود ۴۷ درصد در سال ۱۳۵۷ به

۷۱.۴ درصد در سال ۹۰ رسیده است. ثانیاً: میزان با سوادى از ۴۸ درصد در سال ۱۳۵۷ به ۸۵.۴ درصد در سال ۹۲ افزایش یافته است. ثالثاً: در حالی که کل جمعیت کشور از بیش از ۲۵ میلیون تن در سال ۱۳۵۷ به ۷۷.۵۱۸.۶۰۲ نفر در آوریل ۲۰۱۴ افزایش یافته، تعداد دانشجویان از حدود ۱۷۰ هزار نفر در سال تحصیلی ۵۶-۵۷ به ۴.۴۰۰.۰۰۰ هزار نفر در سال تحصیلی ۹۱-۹۲ افزایش یافته و ایران را جزو ۱۰ کشور اول دنیا- در نسبت دانشجوی به جمعیت- قرار داده است. در آستانه‌ی انقلاب، زنان سی و یک و نیم درصد دانشجویان را تشکیل می‌دادند در حالی که در سال تحصیلی ۱۳۹۱ بیش از ۶۰ درصد راه‌یافتگان به دانشگاه‌ها را زنان تشکیل می‌دادند. در سال ۵۷ از هر یکصد هزار نفر جمعیت، ۴۸۵ تن دانشجوی بوده‌اند و در سال ۹۲ از هر یکصد هزار تن جمعیت، ۵۸۴۴ نفر دانشجو هستند.

در سال ۲۰۱۳، ۳۲ هزار و ۶۰۰ عنوان مقاله ایرانی در پایگاه ISI و ۲۶ هزار و ۶۸۴ عنوان مقاله در پایگاه اسکوپوس ثبت شده است که به ترتیب رتبه‌های دوم و اول منطقه را بر اساس مقالات نمایه شده در این دو پایگاه علمی برای ایران آورده است. مجله معتبر نیوساینسیست ایران دارای بالاترین رشد علمی در جهان معرفی می‌کند. مجله نیچر نیز همین مدعا را تأیید کرده است.

گزارش سازمان ملل نشان می‌دهد که ایران در سال ۱۹۸۰ از نظر شاخص توسعه‌ی انسانی **زیر متوسط جهانی** قرار داشته و طی سه دهه‌ی گذشته با رشدی بهتر از بسیاری از کشورها به **"کشورهای با توسعه‌ی انسانی بالا"** صعود کرده است. میانگین رشد اقتصادی ایران طی دوره ۲۰۱۳-۱۹۷۹، ۳ درصد بوده است که با رشد فکری و اجتماعی ایران همخوان نیست. اولاً: در دهه اول انقلاب به دلیل جنگ با عراق، میانگین رشد اقتصادی منفی ۱ درصد بود. ثانیاً: تحریم‌های فلج‌کننده اقتصادی، رشد اقتصادی ایران را در سال ۱۳۹۱ به منفی ۵.۸ و در سال ۱۳۹۲ به منفی ۱.۷ کاهش داد.

با این همه، پیش شرط‌های اجتماعی گذار ایران به دموکراسی به وجود آمده است. اما در حوزه اقتصاد، نزاع میان طرفداران اندیشه‌های هایک/فریدمن با طرفداران پل کروکمن/جوزف استیگلیتز ادامه دارد. لیبرالیزه کردن اقتصاد را دولت هاشمی رفسنجانی آغاز کرد و دولت‌های خاتمی و روحانی آن را تداوم بخشیدند. احمدی نژاد محل نزاع است. مارکسیست‌های ایرانی او را **"هایکی‌ترین دولت ایران"** خوانده‌اند، اما لیبرال‌ها دولت او را پوپولیستی و دشمن لیبرالیسم به شمار آورده‌اند.

این گزارش درست، نافی غیر دموکراتیک بودن رژیم به رهبری آیت الله خامنه‌ای نیست. او رهبر خودکامه‌ای است که آگاهانه در برابر فرایند دموکراتیزاسیون ایستاده است. نه تنها اراده سرکوب دارد، بلکه توانایی (سازمان سرکوب) هم دارد. اما تحولات معلول خواست و اراده او نیست. چرا که، از یک سو **"توانایی"** او مطلق نبوده، و از سوی دیگر، جامعه از جهات گوناگون توسعه یافته و قدرتمند شده است. منتها هنوز به مرحله توازن قوا میان جامعه مدنی و دولت نرسیده ایم تا گذار به دموکراسی صورت گیرد. هیچ متغیر ذات‌گرایانه‌ای در ایران و مردمش وجود ندارد که آنان را فاقد صلاحیت **"نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر"** سازد. مانع اصلی، چگونگی قدرتمند کردن مردم برای ایجاد موازنه قوا با رژیم است که می‌خواهد همه چیز در دست او باشد، اما نیست.

قرآن گفتاری و بازسازی گفتمان دینی

روایتی از ترجمه‌ی فارسی آخرین کتاب ابوزید

یاسر میردامادی

اگر فلسفه‌ی غرب،
به تعبیر منسوب به
وایتهد فیلسوف و
ریاضی‌دان انگلیسی،
چیزی جز
حاشیه‌نویسی بر
فلسفه‌ی افلاطون
نباشد، آن‌گاه بر
همین قیاس
می‌توان گفت
فرهنگ اسلامی نیز



چیزی جز حاشیه‌نویسی بر قرآن نبوده است. کلام وایتهد البته اغراق‌آمیز است و بر همان قیاس، عکس‌برگردان اسلامی‌اش نیز چنین است. زیرا نه فلسفه‌ی غرب، سراسر حاشیه‌نویسی بر افلاطون است و نه فرهنگ اسلامی، سراسر حاشیه‌نویسی بر قرآن. اما سخن وایتهد و عکس‌برگردان اسلامی‌اش اغراق هم که باشد بهره‌ی پررنگی از حقیقت دارد، زیرا همان‌طور که فلسفه‌ی افلاطون (و سقراط) اهمیتی مرکزی در فلسفه‌ی غرب دارد، قرآن نیز چنین اهمیتی در فرهنگ اسلامی دارد. نصر حامد ابو زید، قرآن‌شناس نوگرای مصری در زمره‌ی کسانی بود که محوری بودن قرآن در فرهنگ اسلامی را به جدّ گرفت و کوشید فهمی نوین از قرآن، به دست دهد. او دریافته بود که، به تعبیر خودش، «نوسازی فهم و گفتمان دینی» در جهان اسلام بدون دیگرگون کردن فهم ما از قرآن ممکن نیست. او در این راه، در نیمه‌ی دوم عمر خود، سایه‌ی سنگین تیغ آخته‌ی تکفیر را نیز بر دوش خود احساس کرد، اما از راه خود کنار نکشید.

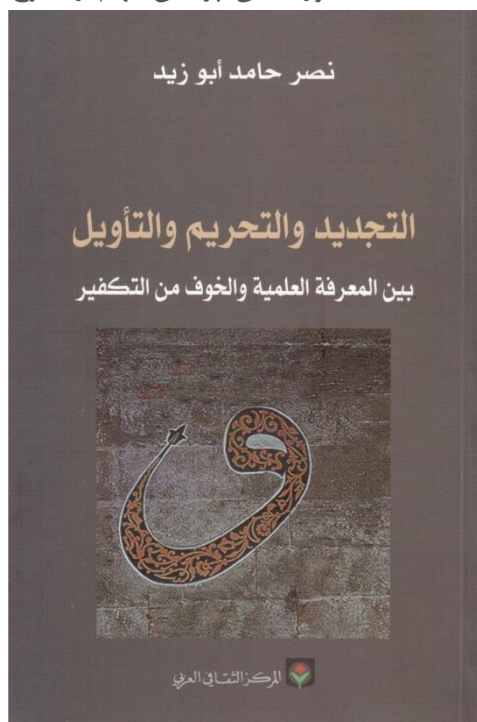
ابوزید برای ایرانیان فرهیخته ناشناخته نیست، از مصاحبه‌ی مجله‌ی کیان با وی، که بهانه‌ی توقیف این مجله از سوی قوه‌ی قضائیه گردید، تا ترجمه‌ی کتاب مهم وی «مفهوم النص» به فارسی (با نام «معنای متن») و برخی دیگر از کتاب‌های وی، همه و همه، او را به خوانندگان فارسی زبان تا حدودی شناسانده است.

حال، آخرین کتاب وی که تقریباً مصادف با مرگ وی (۲۰۱۰ میلادی) به زبان عربی به چاپ رسید، به ترجمه‌ی مهدی خلجی از سوی آموزشکده‌ی توانا به صورت الکترونیک با عنوان «نوآوری، تحریم و تأویل: شناخت علمی و هراس از تکفیر» منتشر گردیده است. آن چه در پی می‌آید روایتی گذرا از ترجمه‌ی فارسی کتاب است.

روایتی از «نوآوری، تحریم و تأویل: شناخت علمی و هراس از تکفیر»

در فصل نخست کتاب، ابوزید این پرسش مهم را طرح می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد که چرا به بازاندیشی و نوسازی دینی نیاز داریم. او نوآوری را با اندیشیدن مساوی می‌گیرد (ص این رو تن ندادن به نوسازی فهم دینی، در نظر او به معنای گرفتن از خود اندیشیدن در باب دین است).

گذشته، در گفتمان دینی رایج، بحرانی تاریخی پدید آمده است همانا ناکامی تاریخی مسلمانان است و نمود مهم آن از نظر شکست اعراب از اسرائیل است (شکست خلافت عثمانی اما کلاسیکی است که عموماً برای اشاره به ناکامی تاریخی مسلمانان زده می‌شود اما ابوزید این مثال را نمی‌آورد). از نظر این ناکامی را جز با نو کردن فهم دینی نمی‌توان برطرف کرد. بر این، اسلام به طرز وسیعی دستمایه‌ی ایدئولوژی‌های سیاسی بنیادگرایانه قرار گرفته است و از آن رو است که اسلام درست تاریخ مسیحیت، دارای کلیسا، کشیش و دستگاه تفتیش عقاید وسطایی است (ص ۳۳). تکفیر، ابزاری تفتیش‌گرانه است که



گفتمان
(۲۹)، از
کناره

از این
که
ابوزید،
مثال

ابوزید،
علاوه

شبیبه
قرون

ریشه‌ی اندیشه در جهان اسلام را می‌سوزاند و سوزانده است.

اما هر قدر نوآوری در فهم دینی و به دست دادن تأویل جدید از دین لازم و ضروری است، جنبش‌های اسلامی همان قدر از آن گریزان اند. آن‌ها حتی از خودِ واژه‌ی «تأویل» پرهیز دارند و تأویل در دین را روا نمی‌دانند. او سپس به دستاوردهای مطالعات اسلامی در غرب اشاره می‌کند و آن‌را شایسته‌ی توجه و احترام می‌داند و آرزو می‌کند که دایره‌ی المعارف قرآن (چاپ لایدن هلند) که ابوزید خود عضو هیأت تحریریه‌ی آن بود به عربی ترجمه شود. گفتنی است این دایره‌ی المعارف اخیراً، با حذف دو مدخل («الهیات و قرآن» و «بهائیت») به فارسی ترجمه شده است و این جزء موارد نادری است که فارس‌ها زودتر از عرب‌ها میراث مطالعات اسلامی غربی را به زبان خود ترجمه کرده‌اند!

ابوزید سپس دو نمونه‌ی ملموس از مقاومت جنبش‌های اسلامی نسبت به نوآوری در دین را بیان می‌کند. او تجربه‌ی خودش از سفر به مالزی و اندونزی را برای این منظور مثال می‌آورد. در مالزی نام او را به عنوان سخنران از کنفرانسی که

به آن دعوت شده بود، خط می‌زنند و تنها به عنوان مستمع به او حق شرکت در کنفرانس را می‌دهند، زیرا آرای وی در مالزی دگراندیشانه به حساب می‌آمده است و در اندونزی هم وضعیت مشابهی برای وی پدید می‌آید.

وی آن‌گاه در یکی از بخش‌های خواندنی این فصل، به این نکته‌ی مهم اشاره می‌کند که در این جهان خاکی همان‌طور که خیر و شرّ به هم آمیخته‌اند و «گنج و مار و گل و خار و غم و شادی به هم اند» امر قدسی و امر دنیوی نیز، درهم‌آمیخته‌اند؛ به طوری که امر قدسی را در غیاب امر عرفی نمی‌توان دریافت و وحی را بدون تاریخ نمی‌توان به فهم در آورد. وقتی اصل وحی، با امر بشری درهم‌آمیخته باشد، تفسیر وحی و شکل‌گیری عقائد اسلامی نیز به طریق اولی چنین خواهد بود، این در حالی است که جنبش‌های اسلامی برای تفسیر قرآن و عقائد اسلامی تقدسی قائل‌اند که راه هرگونه نقد و بازنگری آن‌ها را می‌بندد.

فصل دوم این اثر «هنر و گفتار تحریم» نام دارد. ابوزید هنر را بروز و نمودِ اعلای «آزادی خلاقانه» می‌داند و هراس جنبش‌های اسلامی از هنر را ناشی از آزادی‌هراسی آنان می‌داند. او سپس رابطه‌ی دین و هنر را «اندام‌وار» می‌خواند به طوری که نمی‌توان به طور قطع دریافت هنر در دامان دین زاده شده یا دین در دامان هنر (ص ۶۲). از این رو است که وی معتقد است، تحریم دینی هنرها امری است انتزاعی و بر روی زمین واقع، هنر و دین هم‌آغوش و هم‌آغشته است.

او آن‌گاه به سراغ چند شاخه‌ی هنر و نسبت آن‌ها با اسلام می‌رود و می‌کوشد با بازنگری در فهم اسلام، راه را برای ورود قانونی این هنرها به سرزمین اسلام، بیش از پیش، بگشاید. ابتدا به سراغ مجسمه‌سازی می‌رود. او می‌گوید ایمان و نیایش به درگاه خدا، بدون تصویرسازی خیالی از خداوند ممکن نیست زیرا خدا، در کمال بی‌صورت‌اش، برای انسان صورت‌ساز و در-صورت-زیسته، پرستیدنی نیست. این تصویرسازی، اگر در عقائد روا باشد در هنر هم رواست و معنای شرک به خداوند را ندارد. به تعبیر دیگر، همان‌طور که در داستان موسی و شبان، به روایت مولوی، حق با شبان است که خدا را به شیوه‌ی خود به تصویر کشیده و پرستیده است، تصویرسازی در هنر نیز، که عمیقاً با دین در-هم-آمیخته است، بر همین منوال رواست و شرک به حساب نمی‌آید.

در باب آوازه‌هایی با مضمون‌های شکاکانه (مانند پرسش از معنای هستی) ابوزید می‌گوید کار هنر طرح پرسش‌هایی است استخوان‌سوز که الاهیات و فلسفه باید به آن پاسخ دهد و اگر این پرسش‌ها در قالبی هنری و آزادانه طرح نشود، الاهیات نیز فرومی‌میرد زیرا الاهیات از پرسش تزریق می‌کند و با آن تر-و-تازه می‌شود. ابوزید بارها به صراحت حکم به خودبسندگی بودن هنر می‌دهد و می‌گوید: «هنر نیازی انسانی و معنوی است و محتاج اثبات و توجیهی از بیرون خودش نیست» (ص ۶۷).

او در ادامه‌ی این فصل، به تفصیل بر این نکته پای می‌فشرد که قرآن، یعنی متن محوری اسلام، پیش از هر چیز -و تلویحاً- بیش از هر چیز -متنی ادبی است. ابوزید پیشتر هم در آثار دیگر خود اشاره کرده بود که عربی بودن، ذاتی قرآن است در حالی که برخی دیگر از روشنفکران مسلمان، مانند عبدالکریم سروش، عربی بودن را عرضی قرآن می‌دانند. در این اثر نیز تصریح می‌کند که: «روح قرآن عربی است» (ص ۱۰۳). به نظر می‌رسد که ذاتی دانستن عربیت برای قرآن، آن‌را با جهانشمول بودن اسلام ناسازگار می‌سازد، زیرا اکثریت مسلمانان امروزه عرب نیستند و عربی نمی‌دانند، از این رو اگر عربیت

قرآن ذاتی آن باشد، آن‌گاه اسلام بیشتر دینی عربی خواهد شد زیرا تنها عرب‌ها و آشنایان با پیچ-و-خم‌های زبان و ادبیات عرب، این دین را درخواهند یافت و مخاطب آن خواهند بود. این در حالی است که گرچه مناسک اسلامی تا حدودی رنگمایه‌ی عربی دارد، اما محوری‌ترین آموزه‌ی اسلام (الهی دیدن جهان و بازگشت همه‌ی امور را به سوی خداوند دیدن) آموزه‌ی فراعربی و جهانشمول است - و یا دست‌کم مسلمانان به قوت متمایل اند چنین فکر کنند. ابوزید با به میان کشیدن مفهوم «عجاز» می‌کوشد نشان دهد دآوری او در باب قرآن (مبنی بر این که قرآن بیش - و تلویحاً پیش - از هر چیز متنی ادبی است) دآوری‌ای بی سابقه در تاریخ تفکر اسلامی نیست. مطابق یک تلقی پرسابقه، اعجاز قرآن چیزی نیست جز «برتری ادبی» قرآن بر هر گونه کلام بشری، از نثر گرفته تا نظم. اعجاز قرآن، اعجاز ادبی این کتاب است زیرا در غیر این صورت اگر به محتوای قرآن (و نه بیان ادبی آن) نظر کنیم، آموزه‌ی محوری اسلام (الهی دیدن هستی) به بیان‌های مختلف در ادیان دیگر نیز وجود داشته و دارد و قرآن نه آغازگر چنین نگاهی است و نه آخرین بیانگرش و نه لزوماً بهترین صورت‌بندی معنایی در این باب را به دست داده است.

ابوزید با ادبی-هنری دیدن متن قرآن، سر آن ندارد که از اهمیت این اثر بکاهد، زیرا چنانچه پیشتر اشاره شد، او هنر را برترین نمود «آزادی خلاقانه» می‌داند و هنر ادبی قرآن نیز نمونه‌ای ماندگار از این نمود است. او مسلمانان را دعوت می‌کند تا پیش - و تلویحاً بیش - از آن که قرآن را کتاب علم، اخلاق، عقائد و الاهیات، تاریخ، حقوق، آینده‌بینی و غیره بدانند، آن را کتابی هنری-ادبی ببینند و از آزادی خلاقانه‌ای که در هنر و ادبیات آن نهفته است، بهره‌برند.

ترجمه فارسی آخرین کتاب ابوزید توسط مهدی خلجی: «نوآوری، تحریم و تأویل: شناخت علمی و هراس از تکفیر». برای دریافت آن بر روی تصویر کلیک کنید.

دو فصل پایانی این اثر (فصل سوم و چهارم) را می‌توان قلب تپنده‌ی آن دانست. در فصل سوم، ابوزید به «مسأله‌ی تأویل قرآن در روزگار قدیم و جدید» می‌پردازد. او تأویل را «مسأله‌ی مسأله‌ها در عقل مسلمانان قدیم و جدید» می‌خواند (ص ۸۴). تأویل، مسأله‌ی مسأله‌هاست زیرا هر گونه فهمی از قرآن، پای مسأله‌ی تأویل را به میان می‌کشد. بر این اساس پرشگفت نیست که در چند قرن نخست برآمدن اسلام، که هنوز آتش‌فشان این دین صورت سرد و سنگواره به خود نگرفته بود، تأویل بار معنایی منفی نداشت و جنگ تأویل‌های سنی و شیعی و صوفیانه و معتزلی و اسماعیلی و خوارجی و غیره برپا بود. اما هنگامی که راست‌آیینی سنی، به پشتوانه‌ی خلافت عباسی، خود را اسلام راستین و فهم‌های دیگر را کژاسلام نمایاند، باب تأویل در الاهیات و باب اجتهاد در فقه بسته شد، گرچه سنت تأویل‌گرایی در میان شیعیان (اسماعیلی

نوآوری، تحریم، تأویل شناخت علمی و هراس از تکفیر

نصر حامد ابوزید



آموزشکده الکترونیکی
برای جامعه مدنی ایران
توانا
بروزة
e-collaborative
for civic education

و اثنی عشری) و صوفیان ادامه یافت. راست‌کیشی اسلامی، «تفسیر» را به جنگ «تأویل» برد: اولی روا بود، دومی اما نه. تفسیر اما چیزی شبیه ترجمه‌ی تحت‌اللفظی و شرح لغات مشکل بود و بس. هر چه بیش از این نیاز بود، توسط پیشینیان، که سخن‌شان مقدس انگاشته می‌شد، برای ما به ارث رسیده بود، پس نیازی به امری فراتر از تفسیر گذشتگان نبود. اما ابوزید توضیح می‌دهد که تأویل لازم بود زیرا متن ایستا است و زندگی پویا؛ و پویایی زندگی را بر ایستایی متن عرضه کردن، جز با ابزار تأویل ممکن نیست. معتزلیان برای حل تعارض متن ایستا و واقع پویا، مقوله‌ی «مجاز» را پیش کشیدند: بسیاری از واژگان قرآن را نمی‌توان بر معنای تحت‌اللفظی آن حمل کرد، مثلاً در قرآن آمده است که «خداوند بر عرش استواء یافت» (طه: ۵). معتزلیان معتقد بودند این را نمی‌توان به این معنا گرفت که خداوند بر تخت یا کرسی نشسته است، زیرا عقل به ما می‌گوید که خداوند جسم نیست. حنبلیان، اما از جمله کسانی بودند که با مجازاندیشی در آیات قرآنی به نزاع برخاستند و کوشیدند به معنای حقیقی (تحت‌اللفظی) و نه مجازی قرآن وفادار بمانند، اما هزینه‌ی این کار تعطیل کردن عقل در مقام فهم قرآن بود.

در عصر جدید، پرچم فرونهادی تأویل را محمد عبده و شاگردش طه حسین دیگر باره در اسلام سنی برافراشتند و برای این کار از میراث فراموش‌شده‌ی معتزلیان سود بردند. محمد عبده از ابزارهای مفهومی تأویل و مجاز برای دفاع از قرآن در مقابل انتقادهای شرق‌شناسان استفاده برد. پاره‌ای شرق‌شناسان دقت داستان‌های تاریخی قرآن را به زیر پرسش کشیدند و محمد عبده در مقام پاسخ بر این نکته پای فشرد که قرآن کتاب داستان نیست، بلکه کتاب موعظه و عبرت است؛ از این رو آن‌چه که اهمیت دارد پیام اخلاقی داستان‌های قرآن، و نه دقت تاریخی‌شان است. او برای به دست دادن این پاسخ جز با به میان کشیدن مقوله‌ی «مجاز» نمی‌توانست به ایراد مستشرقان پاسخ دهد.

فصل پایانی این اثر، «رهیافت نو به قرآن؛ از متن به گفتار - به سوی تأویلی انسان‌باورانه» نام دارد. ابوزید در این فصل از نظریه‌ی مسلط و رایج در قرآن‌شناسی گذر می‌کند و نظریه‌ای جایگزین ارائه می‌کند. نظریه‌ی رایج در قرآن‌شناسی، قرآن را چونان متن می‌انگارد و نه گفتار. ابوزید به تصریح خود، بیشتر به متن‌انگاری قرآن قائل بوده است و در کتاب خود «معنای متن» با قرآن چونان متن برخورد کرده است. اما قرآن چونان گفتار بر خصلت شفاهی، گفت‌وگویی و زنده‌ی قرآن تأکید تمام دارد. در این دیدگاه، قرآن اساساً متن نیست بلکه گفتاری است که در بطن یک محیط زنده و در واکنش به آن شکل گرفته است. به نظر ابوزید «تعامل با قرآن، تنها به مثابه‌ی متن، از سرزندگی آن می‌کاهد» (ص ۱۱۱) و آن‌را زمینه‌ساز دستکاری‌های ایدئولوژیک در معنا و ساختار قرآن می‌سازد.

گفتار انگاری قرآن، پیامدهای رادیکالی دارد که ابوزید به آن تصریح نکرده است اما زمینه‌ی آن را فراهم کرده است. مطابق این تلقی، آن‌چه ما اکنون در قالب کتاب قرآن در اختیار داریم، قرآن نیست بلکه سنگواره و ماکتی از آن است. قرآن، همان زمان که از گفتار تبدیل به پاره‌نوشته‌ها و سپس تر مصحف (کتاب رسمی) گردید، صورت و سیرت اصلی خویش را از دست داد. قرآن، گفت‌وگوی زنده‌ی خدا با انسان است و نه متن پیاده‌شده‌ی آن گفت‌وگو. آن گفت‌وگو در متن واقعیتی زنده و در واکنش به موقعیتی خطیر شکل گرفته بود و اکنون آن واقعیت زنده و آن موقعیت خطیر از ما غایب است و در اختیار ما نیست. گفتار قرآن بدون بافتار و بستری واقعی که گفتار در آن شکل گرفته بود، به متن تبدیل شد. اما قرآن متن نبود. فقیهان و متکلمان که قرآن را متن انگاشتند با مجموعه‌ای از تناقض‌نماها در قرآن مواجه شدند: قرآن هم برای آدمی اختیار

قائل است و هم صرفاً خداوند را صاحب اختیار می‌خواند. خداوند هم جسم‌گونه است و هم بری از هرگونه جسم داشتن و تناقض‌نماهای بسیار دیگر. آنان برای رفع این تناقض‌نماها به ابزارهای مفهومی‌ای مانند ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مجمل و مفصل و محکم و متشابه و مانند آن روی آوردند. متن‌انگاری قرآن این توهم را ایجاد می‌کند که ما با متنی پیوستار مواجه‌ایم، حال آن‌که گفتاری دیدن قرآن آن را به پاره‌هایی موقعیت‌مند و کمابیش مستقل از هم تبدیل می‌کند که ناظر به موقعیتی خاص پدید آمده‌اند و لزوماً کلی به هم پیوسته را تشکیل نمی‌دهد تا آن‌که پرسش از انسجام متن، به میان آید.

به نظر ابوزید، گفتار انگاری قرآن، سوبه‌ی بشری وحی را بیش از پیش نمایان می‌کند. به نظر ابوزید «متن‌انگاری قرآن همواره به هرمنوتیکی توتالیتر و اقتدارگرا می‌انجامد که می‌پندارد امکان دستیابی به حقیقت مطلق وجود دارد» (ص ۱۱۷). این در حالی است که گفتاری دیدن قرآن وجه نادیده‌ی دیگری از بشری بودن قرآن را آفتابی می‌کند: این‌که آن‌چه در اختیار داریم، نه خود گفت‌وگوی خداوند و انسان که ماکت و سنگواره‌ی آن است. فرق است میان لحظه‌ی عاشقی و به دست دادن روایتی از آن. روایت عاشقی را به جای خود عاشقی گرفتن، ضایع کردن عاشقی است. بر همین قیاس، روایت تاریخی گفت‌وگوی انسان و خدا را به جای خود گفت‌وگو گرفتن، نادیده گرفتن خصلت دیالوگی قرآن است. قرآن از متن بودن که افتاد و خصلت گفتاری خود را که بازیافت، آن‌گاه دیگر پیش و بیش از همه کتاب قانون و علم و حتی عقائد نخواهد بود، زیرا اصولاً قرآن دیگر کتاب نخواهد بود.



سربه نیست شدن ۱۱ بهایی و اعدام ۵۶ نفر دیگر در دوران ریاست جمهوری بنی صدر

مدتی است که فرقه بنی صدر در فضای مجازی دست به ترفندی جدید زده اند و با وارونه جلوه دادن تاریخ می‌کوشند دوران پهلوی را زمان شکنجه و غارت بهاییان جا بزنند. شکی نیست که رژیم پهلوی تنها رژیم سکولار در ایران پس از اسلام است و تمام گروه‌های اقلیت دینی از آن دوران به نیکو یاد می‌کنند. شاید بنی صدر می‌خواهد به این ترتیب سرپوشی بر جنایات دوران ریاست جمهوری و ریاست شورای انقلاب خود بر علیه بهاییان بگذارد. غارت و چپاول خانه‌ی بهاییان و مصادره اموال و کشتار آنها از همان روزهای نخستین انقلاب به دستور شورای انقلاب آغاز شد و ابولحسن بنی صدر به عنوان عضو و رییس بعدی این شورا یکی از افراد مسوول است. این کشتارها در دوران ریاست جمهوری بنی صدر نیز با شدت ادامه داشت.

ناپدید و سر به نیست شدن ۱۱ بهایی و اعدام ۵۶ نفر دیگر در دوران ریاست جمهوری بنی صدر:

از ابتدای انقلاب تا نیمه سال ۱۳۵۹، اعضای محفل روحانی ملی به طور مستمر مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. در اسفند ماه ۱۳۵۸، دکتر حسین نجفی، عضو محفل روحانی ملی، تلگرامی به آیت‌الله خمینی، رئیس جمهور بنی صدر، دادستان کل دادگاه انقلاب، آیت‌الله علی قدوسی و سازمان

مرکزی نظام پزشکی فرستاد و در آن چندین فقره حمله به منزل مسکونی‌اش توسط افراد مسلح و دستگیری همسرش را شرح داد. وی خواستار توصیه در مورد چگونگی توقف این تعرضات شد. شکایت نامبرده چندان مورد توجه قرار نگرفت. هر نه عضو محفل روحانی ملی به همراه دو نفر از معاونین مشاوره قاره‌ای در یکی از جلسات محفل روحانی ملی در یک منزل شخصی، توسط افراد سپاه پاسداران انقلاب در ۳۰ مرداد ۱۳۵۹ و بدون رعایت تشریفات قانونی دستگیر شدند. خانواده‌های ناپدیدشدگان مصرانه مورد را از زمان ناپدید شدن این افراد تا بهمن ماه ۱۳۵۹، طی ملاقات با دادستان کل کشور، آیت‌الله قدوسی، رئیس قوه قضاییه، آیت‌الله محمد بهشتی و سخنگوی مجلس، اکبر هاشمی رفسنجانی دنبال کردند. در ملاقاتی در تاریخ نوزدهم شهریور ۱۳۵۹، رفسنجانی تأیید کرد که دستور دستگیری یازده بهایی صادر شده بود، اما گفت که اعضای خانواده زندانیان نمی‌توانند تا تکمیل مراحل بازپرسی با آنها ملاقات کنند. با این وجود، در تاریخ هفدهم مهر ۱۳۵۹، رفسنجانی حرفش را عوض کرد و مدعی شد که دولت هیچ عضو محفل روحانی را بازداشت نکرده‌است و در عوض قضیه ناپدید شدن بهاییان را به طور غیر قابل قبولی به یک گروه مستقل نسبت داد.

سرنوشت نه عضو محفل روحانی ملی و دو تن از معاونین مشاوره قاره‌ای نامعلوم باقی مانده‌است. اگر چه گزارشات می‌بنی بر اینکه این افراد در زندان اوین به مدت کوتاهی در بازداشت بوده‌اند وجود دارد، هیچ گونه خبری از آنها از تاریخ ۷ شهریور ۱۳۵۹ به دست نیامده و اکنون همگی متوفی تلقی می‌شوند.

آمار اعدام جامه ی بهایی در دوران جنگ:

در دوران ریاست جمهوری ابوالحسن بنی صدر و نخست وزیری محمدعلی رجائی ۵۶ نفر - دوران یک ماهه ریاست جمهوری محمدعلی رجائی و نخست وزیری محمدجواد باهنر ۱۲ نفر - در دوران یک‌ماهه نخست وزیری محمدرضا مهدوی کنی ۵ نفر - در دوران ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای و نخست وزیری میرحسین موسوی ۱۱۹ نفر در زندان‌ها مورد وحشیانه ترین شکنجه‌ها قرار گرفتند و اعدام شدند و تاکنون هیچ مرجعی پاسخگوی این همه ظلم و بیداد نبوده است.»

از جناب بنی صدر به عنوان رییس جمهور و رییس شورای انقلاب وقت می پرسیم بر سر آن ۱۱ بهایی ناپدید شده چه آمد؟ آن ۵۶ نفر بهایی دیگر به چه جرمی اعدام شدند؟

کار انگلیسی‌هاست؛ روحانیت و بهائیت، تهمت‌ها و توجیهات

توسط مجید محمدی

دو دیدگاه در جامعه ایران در یک صد سال اخیر در باب رابطه گروه‌ها و نهادها با دولت بریتانیا رواج داشته است: روحانیت شیعه دین بهایی را برساخته قدرت استعماری انگلیس دانسته و معرفی کرده و در مقابل بخش‌هایی از مردم نیز نهاد روحانیت و بسیاری از روحانیون بلند پایه را «عامل» و «آدم» انگلیس معرفی می‌کرده‌اند. با همین گونه توجیهات است که بهاییان از حقوق خود در ایران محروم شده‌اند و حتی قبرستان‌های آنها از هجوم عوامل دولتی و شبه دولتی در امان نمی‌ماند.

آیا حقیقتی در این دو دیدگاه وجود دارد؟ اگر حقایقی وجود دارد آنها را در کدام منابع می‌توان یافت؟ آیا دیدار یک روحانی یا یک بهایی با مقامات انگلیسی که در کتاب‌هایی مثل فراماسونری در ایران (اثر اسماعیل رایین) پر رنگ شده می‌تواند دلیل انگلیسی بودن روحانیت شیعه یا برساخته بریتانیان بودن دین بهایی باشد؟ اگر واقعیات یا مدارک قابل اتکایی در این زمینه وجود ندارد و همه برساخته امیال و منافع و دوست داشتن‌ها و دوست نداشتن‌های آدمیان است چرا این دیدگاه‌ها تا این حد گسترش یافته و مقبول واقع شده‌اند؟

چرا دین بهایی انگلیسی است؟

رئیس قوه قضاییه جمهوری اسلامی که از وی انتظار می‌رود بر اساس مدارک و اسناد و شواهد سخن بگوید می‌گوید: «بهائیت دین ساختگی غربی‌ها برای به هم ریختن کشورهای اسلامی است.» (صادق لاریجانی، تابناک ۲۰ فروردین ۱۳۹۳) این گزاره از جنس گزاره‌های اعتقادی نیست که قابلیت سنجش نداشته باشد. وقتی کسی می‌گوید خدا عالم و قادر مطلق است یا ائمه شیعه در روز رستاخیز برای امت خود شفاعت

خواهند کرد این گزاره‌ها را نمی‌توان سنجید. ما هیچ راهی برای کشف درستی یا نادرستی این گزاره‌ها نداریم. گروهی بدان‌ها اعتقاد دارند و گروهی ندارند. آن‌ها که اعتقاد دارند این گزاره‌ها را از کسانی شنیده‌اند که به آن‌ها اعتماد داشته‌اند و معتمدان نیز مدعی‌اند بدانان وحی و الهام شده است.

اما اینکه بهائیت را غربی‌ها ساخته‌اند یک گزاره قابل سنجش است. می‌توان تاریخ دین بهائیت را با اسناد و مدارک موجود بررسی کرد و دید که آیا دولت بریتانیا برنامه‌ای آشکار برای ساختن یک دین تازه در ایران قرن نوزدهم داشته است یا نه. با توجه به انتشار اسناد محرمانه پس از چند دهه در بریتانیا امروز همه اسناد مربوطه در دست پژوهشگران تاریخ است. در هیچ سندی از اسناد وزارت خارجه بریتانیا نمی‌توان این نکته را یافت که دولت این کشور برنامه‌ای برای ساختن یک دین جدید در خاورمیانه داشته است.

و اما چرا علی رغم وجود سند یا مدرکی در این باب گروهی به ساخته شدن دین بهایی توسط انگلیسی‌ها باور دارند. چهار دلیل به هم پیوسته این دیدگاه را توضیح می‌دهد:

۱. مسلمانان بر این باورند که پیامبر آن‌ها آخرین پیامبر الهی است. بنابر این هر دین دیگری بعد از اسلام ساخته دست بشر است؛ آن‌ها این باور را نیز دین آن‌ها آخرین دین الهی است از بیرون از دین نیاورده‌اند بلکه از خود متون دینی آن را استخراج می‌کنند. آیا می‌توان سخن طراح لباس یا سینماگری را که می‌گوید کار طراحی یا فیلمش بهترین یا آخرین اثر است باور کرد؟ آیا می‌توان سخن دانشمندی را که مدعی است سخن آخر را در یک زمینه زده باور کرد؟

۲. با توجه به اینکه مسلمانان و رهبران دینی آن‌ها دین خود را کامل و بدون نقص و پاسخ دهنده به همه نیازهای بشری می‌دانند آن‌ها بر این اعتقادند که کسی یا گروهی که دین تازه‌ای می‌آورد نمی‌تواند خیرخواه بشر باشد و حتماً انگیزه‌ای منفی یا بدخواهی در آن وجود دارد؛ به همین به دنبال توطئه یا دسیسه‌ای در ارائه دین تازه می‌گردند درست مثل اینکه اگر در برابر بستنی فروشی موجود کسی بخواهد بستنی فروشی تازه‌ای بزند بستنی فروش قبلی به دنبال نیت پلیدی خواهد گردید؛

۳. با توجه به حضور قدرتمند بریتانیا در کشورهای مختلف دنیا تا قبل از پایان جنگ جهانی دوم و از جمله کشورهای بهایی با اکثریت مسلمان، این کشور در گذشته از سوی استقلال طلبان منشأ شر تلقی می‌شد. بنا براین اگر کاری بدخواهانه (مثل ظهور دین تازه) صورت گرفته باید نقشی برای امپراطوری شر در آن در نظر گرفت؛

۴. برای بدنام کردن یک فرد یا گروه ساده‌ترین کار انتساب او به پدیده‌ای است که اکثر مردم از آن بیزارند. بنابراین ساده‌ترین کاری که روحانیت شیعه برای بدنام کردن «دین تازه» می‌توانست در پیش بگیرد انتساب بهائیت به استعمار انگلیس بوده است. ارباب ادیان نمی‌توانند عاطل و باطل در کناری بنشینند تا گروهی تازه مغازه‌ای جدید در برابر مغازه آن‌ها تاسیس کنند و خریداران را به سمت خود بکشانند.

چنان که می‌بینید انگلیسی بودن دین بهائیت نه از مشاهدات یا واقعیات بلکه از امیال و منافع و مدعیات دین حاکم و ارباب آن نشأت گرفته است. معمولاً کسانی که امیال و منافع و مدعیات بی‌پایه خود را به صورت واقعیت عرضه می‌کنند برای پاسخ دادن به انتقادات متصور به چند «واقعیت» برساخته یا بی‌ربط با اصل مدعا مثل ملاقات یک بهایی با یک انگلیسی یا سفر یک بهایی به انگلیس ارجاع می‌دهند کاری که دیدگاه دیگر مبنی بر انگلیسی بودن روحانیت نیز به راحتی انجام داده است.

چرا روحانیت شیعه انگلیسی است؟

در سه دوره از تاریخ معاصر باور به انگلیسی بودن روحانیت شیعه به شدت در میان مردم ایران رواج گرفت:

۱. در دوران مشروطه که برخی از روحانیون شیعه با مقامات سفارت انگلیس در تهران در تماس بودند؛

۲. در دوران ملی شدن صنعت نفت که در نهایت بسیاری از روحانیون با دربار و سیاست‌های انگلیس در ایران همراهی کرده و در مقابل مصدق و جبهه ملی موضع گرفتند؛ کاشانی فقط در برابر برکناری مصدق سکوت نکرد بلکه آن را تایید کرده است؛

۳. در دوران انقلاب ۵۷ که بی‌بی سی فارسی به یکی از رسانه‌های گزارشگر حرکات و سکنات آیت‌الله خمینی و همراهانش تبدیل شده بود .

کسانی که با مشروطه، مصدق/جبهه ملی و انقلاب ۵۷ به هر علت و انگیزه‌ای مخالف بودند نهاد روحانیت و مراجع شیعه درگیر در این تحولات (و بعد با تعمیم همه آنها را) به انگلیسی بودن متهم ساخته‌اند. اما هیچ سند و مدرکی وجود ندارد که روحانیت شیعه در این سه دوره در خدمت دولت انگلیس بوده و به عنوان کارگزار آن عمل می‌کرده است. البته در دوره‌هایی منافع بازیگران سیاسی (از جمله روحانیون شیعه و دولت انگلیس و دربار) با هم هم‌جهت می‌شده است. برکناری مصدق هم خواسته دولت انگلیس و هم خواسته اکثریت روحانیون شیعه بود. آنها شاه را به حکومتی دمکراتیک و ملی گرا ترجیح می‌دادند .

در هر سه دوره رویدادها را به گونه‌ای دیگر هم می‌توان قرائت کرد :

۱. روحانیت شیعه به عنوان یک نهاد دنیوی برای پی گیری منافع خود همیشه در حال گفتگو با مراکز قدرت از جمله دول خارجی و نمایندگان آن در ایران بوده است. در دوره مشروطه نیز این امر جریان داشته است؛ صرف مذاکره با چند انگلیسی یا رفتن به سفارت یا تحصن در سفارت انگلیس کسی را به عامل این سفارت یا کارگزار سیاست‌های بریتانیای کبیر در ایران تبدیل نمی‌کند؛

۲. روحانیت شیعه مصدق و هواداران ملی‌اش را حامل جریان عرفیگرایی دمکراسی خواه در ایران می‌دید و از قدرت گرفتن آن هراس داشت. از همین جهت از سقوط دولت مصدق خشنود شد؛ روحانیت شیعه که انتظاراتش از دولت به بستن مشروب فروشی‌ها و فرستادن زنان به خانه‌ها محدود می‌شده است می‌دانست که نیروهای سکولار ملی به دنبال این امور نیستند؛

۳. بی‌بی سی فارسی در سال ۵۷ به کار خبر رسانی خود مشغول بوده است. آیت‌الله خمینی در سال ۵۷ یکی از مراکز توجه خبری در کنار تحولات سیاسی داخل کشور بود و دادن گزارش از اعمال او بخشی از انجام وظیفه خبری بوده است. نمی‌توان یک رسانه را مسئول وقوع یک انقلاب سیاسی در یک کشور دانست. رسانه‌ها قدرت محدودی دارند و اغراق در قدرت آنها همیشه به سرکوب آزادی رسانه‌ها منجر می‌شود .

چنان که می‌بینید همه گزاره‌های فوق بدیل دارند و نمی‌توان از آنها به صورت واقعیتی در خدمت یک دیدگاه خاص بهره گرفت. اگر برجسب‌هایی مثل انگلیسی بودن یا کارگزار خارجی بودن در یک کشور رواج پیدا کند تنها گریبان یک گروه را نمی‌گیرد. روحانیت شیعه توسط همان ابزاری مورد حمله قرار گرفته که خود از آن علیه ادیان دیگر استفاده کرده است.

@@

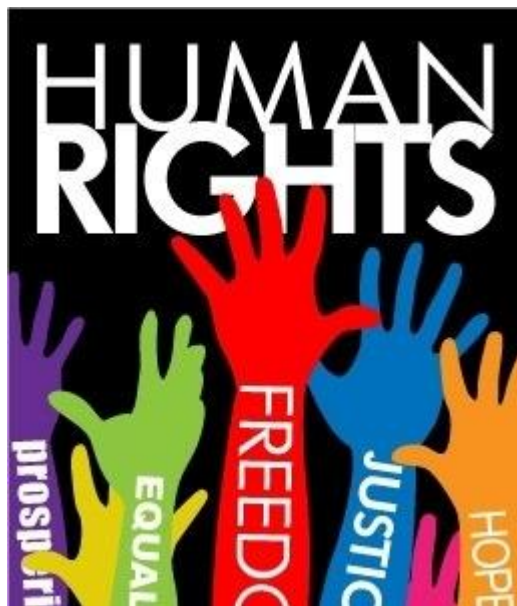
خبرگزاری رسا – هشدارهای صریح آیت الله مصباح درباره جهت گیری های سیاسی

و فرهنگی برخی مسؤلان

آیت الله مصباح یزدی: "نباید با بهانه حقوق شهروندی بگوئیم بهایی، یهودی و مسلمان هیچ فرقی باهم ندارند چون احکام ذمه در اسلام برای چنین مواردی بیان شده است.

متأسفانه برخی برای این‌که در انتخابات چند سال بعد برنده شوند با یهودی‌ها لابی می‌کنند. یهودی‌ها چه نقشی در جامعه ما دارند؛ چنین افرادی هیچگاه به دنبال این نخواهند بود که قانونی وضع شود که بسیاری از مردم از آنها رنجیده شوند. بیتی که امروز در عالم پرستش می‌شود بت آزادی است... فریختگان ما سعی می‌کنند بگویند کارهای ما خلاف آزادی نیست؛ اسلام می‌گوید عبودیت، عبادت و بندگی اصل است اما فرهنگ دنیا می‌گوید پرستش همه چیز غیر از خدا؛ متأسفانه برخی باورشان این نیست که حکم اسلامی مقدم بر رأی مردم است."

نامه اعضای هیات مدیره سابق جامعه بهائیان ایران خطاب به اردشیر لاریجانی



جرس: در پی ادعاهای اخیر محمد جواد اردشیر لاریجانی پیرامون وضعیت بهائیان در ایران و اینکه "هیچکس به خاطر بهایی بودن در زندان به سر نمی‌برد و اگر بهائیان عملی خلاف قانون انجام ندهند حقوق شهروندی آنان محفوظ خواهد بود"، اعضای هیات مدیره سابق جامعه بهائیان ایران طی نامه ای به این مقام ارشد قضایی جمهوری اسلامی، گوشه های از مظالم، تبعیض ها، برخوردهای امنیتی و همچنین نقض حقوق انسانی وارده بر این گروه از شهروندان را بازگو کرده و خواستار تغییر نگاه مسئولین نظام به شهروندان و اقلیت ها شدند.

به گزارش جرس، متن نامهٔ اعضای هیات مدیره سابق جامعه بهائیان ایران، خطاب به محمد جواد لاریجانی، ریاست ستاد حقوق بشر قوه قضاییه جمهوری اسلامی به شرح زیر است:

به نام خدا

جناب آقای محمد جواد لاریجانی ریاست محترم ستاد حقوق بشر قوه قضاییه

با سلام و احترام

سخنان تامل برانگیز جنابعالی در برنامه گفتگوی خبری که از شبکه دو سیما در مورخه ۲۶ اسفند ماه برای میلیون‌ها نفر پخش شد، اینجانبان هفت نفر اعضای سابق هیات مدیره جامعه بهائیان ایران را که هم اکنون در زندان به سر می‌بریم بر آن داشت تا به دور از هر قصد و نیتی برای تشویش اذهان و با اجتناب از هرگونه نگاه و گرایش سیاسی نکاتی چند را صرفاً از روی تکلیف، جهت مزید استبصار شما به استحضار می‌رسانیم.

تردیدی نیست که مسائل بهائیان و مظالم وارده بر آنان موضوع جدیدی نیست و بعضی رسانه‌ها و در راس آنها سیمای جمهوری اسلامی، همواره و به طور یک جانبه و سیستماتیک، حملات و اتهامات ناروای بسیاری را متوجه این دسته از هموطنان‌شان نموده‌اند و این در حالی است که در طول این سالیان متمادی حتی به یک فرد بهایی اجازه داده نشده است تا بر اساس قانون در برابر اتهامات غیر منصفانه در همان رسانه به پاسخگویی و رفع شبهات بپردازند.

جناب لاریجانی

اینکه جنابعالی در بیاناتتان مساله حقوق بشر را یک موضوع با اهمیت جهانی تلقی نموده‌اید و پرداختن و توجه به ابعاد گوناگون آن را لازم دانستید نکته نویدبخشی است اما از آن مهم‌تر آنچه مایه خرسندی است اینکه در اقدامی کم‌سابقه جنابعالی اظهار فرمودید که در جمهوری اسلامی مبنای رفتار با بهائیان حقوق شهروندی و حفظ امنیت آنان وظیفه حکومت است. ما با استقبال از این نگاه شما مایلیم تصریح کنیم که انتظار بهائیان ایران نیز آن است که حقوق شهروندی آنان به رسمیت شناخته شده و مراعات گردد.

اینکه در فرمایشات بهائیان را به عنوان شهروندان این کشور محسوب فرمودید جای بسی خوشوقتی است و می‌تواند نویدبخش فردایی بهتر در جهت تعامل با این جامعه مظلوم باشد، اما اینکه می‌فرمایید هیچ کس به خاطر بهایی بودن در زندان به سر نمی‌برد و اگر بهائیان عملی خلاف قانون انجام ندهند حقوق شهروندی آنان محفوظ خواهد بود و به طور ضمنی چنین نتیجه‌گیری می‌کنید که هرکجا با بهائیان برخورد شده است

لابد خلاف قانونی انجام داده‌اند نشانگر آن است که در این زمینه حقایق بسیاری از دید شما پنهان مانده لذا تلاش می‌شود با طرح پرسش‌هایی از یک طرف نظر جنابعالی به این واقعیت‌ها جلب شده شاید که مساعدتی باشد در جهت تحقق وظیفه ذاتی شما به عنوان رییس ستاد حقوق بشر قوه قضاییه و از طرف دیگر گواهی باشد در برابر تاریخ و وجدان بیدار هم‌وطنان آزاد اندیشمان، زیرا که با کمال تأسف جامعه بهایی ایران همواره با نقض فاحش حقوق شهروندی و برخورد‌های امنیتی و قضایی بسیار شدید ناشی از عدم بردباری دینی و تحمل دگراندیشی روبرو بوده است، باشد که از این پس با تغییر نگاه مسئولین محترم نظام شاهد استیفای واقعی حقوق این جامعه باشیم.

۱ - جناب لاریجانی، آیا اعدام بیش از دویست و بیست نفر از بهاییان از دختر جوان شانزده ساله تا پیرمرد نود و پنج ساله، درحالی که براساس اسناد و مدارک به قریب به اتفاق آنان اعلام شده بود چنانچه از عقیده خود تبری بجویند و اسلام بیاورند از مرگ و زندان رهایی می‌یابند، موافق قوانین شهروندی صورت گرفته؟ و آیا در صورتی که شخصی مرتکب جرمی شده باشد نفس تبری از عقیده‌اش او را از جرم منتسب میرا می‌سازد؟

۲ - آیا اخراج ده‌ها هزار کارگر و کارمند بهایی از ادارات و سازمان‌های دولتی، حتی قطع حقوق بازنشستگی آنان و در بسیاری موارد ممانعت از اشتغال ایشان در بخش خصوصی مصداق رعایت حقوق شهروندی است؟ به دلیل اینکه هیچ جرمی توسط ایشان احراز نگردیده بود لذا مسئولین علت اخراج آنان را در احکام صادره «عضویت در فرقه ضاله بهایی ذکر نمودند و نهایتاً جناب لاریجانی آیا هم‌اکنون جنابعالی می‌توانید یک فرد بهایی شاغل در ادارات دولتی را معرفی نمایید؟ مسلماً جواب منفی است زیرا در حال حاضر هیچ ارگان دولتی مجاز به استخدام بهاییان نیستند.

۳ - آیا مصادره دستجمعی اموال بهاییان یزد و ممنوع‌المعامله نمودن همگی آنان براساس حقوق شهروندی صورت گرفته است؟ جناب لاریجانی، کسانی که در زمان صدور این حکم در اوائل انقلاب طفل شیرخواره بوده‌اند امروز که تشکیل زندگی داده‌اند همچنان برای انجام هرگونه معامله‌ای دچار مشکلات عدیده‌اند. آیا اطفال شیرخوار یا متوفیانی که در زمان صدور حکم سال‌ها از درگذشتشان سپری شده بود همگی مجرم بوده‌اند؟

۴ - آیا اخراج هزاران دانشجوی بهایی از دانشگاه‌ها بعد از انقلاب فرهنگی و محروم نمودن ده‌ها هزار جوان علاقه‌مند به تحصیل از تحصیلات عالی طی سی و چند سال گذشته صرفاً به دلیل اعتقاداتشان موافق حقوق شهروندی است؟ و مصداق حمایت نظام از بهاییان غیر مجرم به شمار می‌رود؟ مطمئناً جنابعالی صدور بخشنامه‌های متعدد به دانشگاه‌های کشور مبنی بر عدم ثبت‌نام و نهایتاً اخراج دانشجویان بهایی را به هر بهانه‌ای در راستای حمایت تحصیلی از جامعه بهایی و با رعایت حقوق شهروندی آنان نمی‌دانید. این بخشنامه‌ها موجود است و متأسفانه توسط حاکمیتی صادر شده است که شما تعاملش را با بهاییان مبتنی بر حقوق شهروندی می‌دانید.

۵ - شما را به تامل در مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی که با نظارت عالی‌ترین مقامات کشوری در اسفند ۱۳۶۹ در مورد بهاییان صادر گردیده است و مقایسه آن با قانون اساسی کشور و قوانین حقوق بشر و حقوق شهروندی دعوت می‌کنیم. در این مصوبه تصریح شده است که الف- در مدارس چنانچه اظهار نمایند بهایی‌اند ثبت‌نام نشوند. ب- در مشاغل دولتی وارد نشوند. ج- در دانشگاه‌ها چه در حین ورود و چه در دوران تحصیل چنانچه احراز شود بهایی‌اند اخراج گردند. د- جلوی پیشرفت آنان گرفته شود. برای مزید اطلاع شما عرض می‌شود که در سال ۱۳۸۶ که گروهی از دانشجویان بهایی اخراج شده از دانشگاه به دیوان عدالت اداری شکایت بردند، در احکام صادره تصریح شده است که اخراج شما مبتنی بر مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی است. سوال این است که این مصوبه چه مناسبتی با حمایت از بهاییان و رعایت حقوق شهروندی آنان دارد؟ و اگر به دیده انصاف بنگریم آیا همین مصوبه مبین نوع نگاه و نحوه برخورد نظام با بهاییان نیست؟

۶ - جناب لاریجانی، صادقانه مایلیم وجدانتان را در مقابل این پرسش قرار دهیم که: آیا بهاییانی که برای جوانان محروم از تحصیل جامعه خود شرایطی را فراهم نموده‌اند تا بتوانند بدون استفاده از امکانات دولتی و در منازل خود و از طریق شبکه‌های مجازی به ادامه تحصیل بپردازند، مرتکب چه جرمی شده‌اند؟ آیا تدریس خصوصی براساس قوانین کشور جرم است؟ آیا منصفانه است نفوسی که خالصانه به تدریس و تمشیت امور تحصیلی جوانان می‌پردازند به حبس‌های طولانی مدت محکوم شوند؟ آیا این اقدام تلاش در جهت عقب نگه داشتن فرهنگی این جامعه نیست؟ چگونه می‌توان مجموعه این اقدامات را حمایت نظام از حق تحصیل بهاییان تلقی نمود؟

۷ - جناب لاریجانی، اخراج کلیه کارمندان و کارگران دولت و موسسات نیمه دولتی و حتی خصوصی، مصادره اموال شخصی بهاییان در بخش‌های کشاورزی و صنعتی و براساس اسناد و مدارک موجود، تعطیلی صدها محل کسب و کار بهاییان در شهرهای مختلف به بهانه‌های واهی، اخراج بسیاری از بهاییان روستانشین و مصادره دام‌ها و زمین‌های کشاورزی آباء و اجدادی ایشان و مشکلات عدیده و مستمری که همواره در مسیر اشتغال و کسب و کار بهاییان وجود دارد ابداع قابل مقایسه با فعالیت فعالیت عده‌ای که به قول شما تحت حمایت نظام مشغول به

کارند، نمی‌باشد. البته ناگفته پیداست که هرگونه حمایتی وظیفه ذاتی هر حاکمیتی در قبال شهروندانش محسوب می‌شود و سوال اینجاست که آیا این موانع و مشکلات متنوع و مستمر در جهت تحقق یکی از بندهای مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی یعنی جلوگیری از رشد اقتصادی بهاییان نیست؟

۸- جناب لاریجانی، مصادره اماکن متبرکه و موقوفات بهایی در سراسر ایران را باید از چه منظری ملاحظه نمود؟ ارتکاب جرم کدام بهایی موجب شده است تا تمامی اماکن اجتماع و نیایش بهاییان در شهرها و روستاهای مختلف مصادره گردد؟ شما که به تعامل با بهاییان بر مبنای حقوق شهروندی اعتقاد دارید مسلماً می‌پذیرید که یک بهایی حق دارد که بعد از فوت بنا به وصیتش مطابق آئین و آداب بهایی و در جای مناسبی که حاکمیت هر مملکتی موظف به تامین آن است مدفون شود اما جای شگفتی است که حتی این حق از مردگان بهایی در این سال‌ها سلب شده است. جناب لاریجانی، آیا مصادره و تخریب قبرستان‌های بهایی با رعایت حقوق شهروندی آنان موافقت دارد؟ بیرون کشیدن اجساد از قبور که در هر آئینی عملی بسیار ناپسند به شمار می‌رود به نظر جنابعالی صدق چیست؟

جناب لاریجانی

آنچه بیان شد شمه‌ای از محرومیت‌های جامع‌الاطراف و نقض حقوق شهروندی بهاییان است و البته نقض حقوق شهروندی مختص بهاییان نیست بل سایر دگراندیشان در حوزه‌های فرهنگی، هنری، سیاسی و اجتماعی نیز خواهان تامین حقوقی برابر براساس اصول مصرحه در قانون اساسی و اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر هستند و همان‌گونه که از پیش نیز بیان داشته‌ایم آنچه برای تضمین حقوق شهروندی ملت شریف ایران شدیداً مورد نیاز است اولاً وضع قوانینی است که با صراحت کامل حفظ این حقوق باشد و ثانیاً تاسیس ساختارهایی است که اجازه ندهد اجرای این قوانین موکول به تفسیرهای مستبدانه و دلخواهانه گردد. ما اعتقاد داریم که یگانگی و برابری و آزادی تمام مردم صرفاً ساختاری مدنی و قانونی نیست بلکه اصلی است روحانی که منبع و سرچشمه آن آفریننده یکتایی است که تمامی نوع بشر را از تراب واحد خلق فرموده است که حتی با وجود ساختارهای مدنی و قانونی، اعتقاد به یگانگی و برابری و احترام به حقوق دیگران از اصولی است که باید از وجدان و باور فرد سرچشمه بگیرد. بر این اساس بسیار مناسب خواهد بود که اولیای محترم جمهوری اسلامی با استفاده از ظرفیت‌های قانون، نگاه یک‌پارچه به ملت ایران را تقویت کرده اجازه ندهند ملت شریف ایران صرف نظر از عقیده و قومیت و بر اساس حقوق شهروندی از مزیت ایرانی بودن بهره‌مند گردند.

اعضای هیات مدیره سابق جامعه بهاییان ایران

@@@@@@@@@@@@@@@@

خبرگزاری هرانا - نسیم اشرفی صبح روز جاری جهت اجرای محکومیت یک ساله خود بازداشت شد.

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، ارگان خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، نسیم اشرفی شهروند بهایی که پیش‌تر حکم یک سال زندان برایش مقرر شده بود، صبح روز جاری بازداشت شد.

یکی از نزدیکان وی که نخواست نامش فاش شود به گزارشگر هرانا گفت: «صبح امروز در حالی که وی جهت انجام آزمایش پزشکی به آزمایشگاه بهار (خیابان امیرآباد) مراجعه کرده بود، توسط مأمورین امنیتی دستگیر و جهت اجرای حکم به زندان اوین منتقل گردید».

نسیم اشرفی در ۲۲ خرداد ماه سال ۱۳۹۲ در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران به ریاست قاضی محمد مقیسه‌ای به اتهام «تبلیغ علیه نظام و عضویت در تشکیلات بهایی» محاکمه و به ۳ سال حبس تعزیری محکوم شده بود. طبق رای دادگاه تجدید نظر استان تهران حکم سه سال حبس تعزیری «نسیم اشرفی» به یک سال حبس تعزیری تقلیل پیدا کرد.

توکا نیستانی

دانشجویان بهایی در ایران



@@@@@@@@@@@@@@@@

عرفان ثابتی، پژوهش‌گر علوم اجتماعی

خودکامگان علیه آراستگی

در میانه دهه هفتاد شمسی، دانشجوی علوم پایه پزشکی در مؤسسه علمی آزاد (دانشگاه مجازی بهایی) بودم. هر چند بخش عمده ارتباط اساتید و دانشجویان این مؤسسه به صورت مکاتبه‌ای بود، اما در هر نیم‌سال تحصیلی، برای هر درس، دو تا چهار کلاس حضوری، حدود یک ماه پیش از آزمون‌های میان ترم و پایان ترم، در خانه برخی از بهاییان تهران برگزار می‌شد. این بهاییان داوطلب میزبانی و پذیرایی از دانشجویانی بودند که از چهارگوشه کشور برای اقامتی یک هفته‌ای به تهران می‌آمدند.

صبح یکی از روزهای ماه رمضان سال ۱۳۷۵ خورشیدی، راهی کلاس حضوری ژنتیک بودم که دیدم چند مأمور نیروی انتظامی سرگرم بازداشت بعضی از عابران هستند. ناگهان یکی از آن‌ها با دست مرا به سوی خود فراخواند و با لحنی لمپن‌مآب گفت: «این قلاده چیه دور گردنت انداختی؟»

با تعجب پرسیدم: «منظورتان کراوات است؟ مگر ممنوع شده؟»

با غضب گفت: «حرمت ماه رمضان رو نگه نمی‌داری؟ نشینیدی "آقا" فرمودن که کراوات زدن تشبه به کفار و غیرمسلموناس؟» خاموش ماندم.

غرید: «لالی؟ خفه خون گرفتی؟»

جواب دادم: «واقعیت اینه که مسلمان نیستم. بهایی‌ام و دارم می‌رم کلاس مخصوص بهایی‌ها. کراوات جزئی از آداب رسمی پوشش در جلسه‌های بهاییه.»

بیش از پیش برافروخته شد. دستم را گرفت و مرا به داخل یکی از خودروهای نیروی انتظامی هل داد که دو سه مرد کراواتی دیگر هم در آن نشسته بودند. چند دقیقه بعد مأمور دیگری، که گویا مافوق بقیه بود، سرش را از پنجره داخل کرد و خطاب به من گفت: «شما بهایی‌ها خیلی پرروید. نوک زبون مایید (با انگشت اشاره نوک زبانش را نشان داد). هر وقت اراده کنیم فورتتون می‌دیم. حیف که فعلاً فشار خارجا نمی‌ذاره.» ساکت ماندم. دو مأمور دیگر سوار خودرو شدند و ما را به اداره‌ی اماکن نیروی انتظامی بردند. پس از دو ساعت انتظار و تحمل رفتاری توهین آمیز، کراواتم را با قیچی بریدند و مجبور به پرداخت سه هزار تومان جریمه شدم.

سرانجام، ساعتی پس از ظهر به محل برگزاری کلاس در شهرک ژاندارمری رسیدم. همه سرگرم خوردن ناهاری بودند که توسط میزبان تهیه شده بود. استاد، دانش آموخته‌ی یکی از بهترین دانشگاه‌های بریتانیا بود که پس از انقلاب فرهنگی به جرم پیروی از آیین بهایی از تدریس در دانشگاه تهران محروم شده بود.

او تا مرا دید گفت: «عرفان جان! کجا بودید؟ نگران شدیم.»

ماجرا را شرح دادم. رنگ از چهره‌ی استاد پرید. در حالی که کراوات خود را لمس می‌کرد، با نگرانی گفت: «شاید شما رو تعقیب کرده باشن و هممون رو بگیرن.»

کلاس حدود چهار ساعت دیگر ادامه یافت و خوشبختانه آن روز اتفاق ناخوشایندی رخ نداد، اما دو سال بعد، ما مأموران وزارت اطلاعات دولت اصلاحات با حمله به خانه‌های حدود ۵۰۰ بهایی در سراسر ایران، علاوه بر مصادره‌ی بسیاری از کتاب‌ها و لوازم آموزشی مؤسسه علمی آزاد، حدود ۴۰ نفر از همکاران این مؤسسه، از جمله همین استاد عزیز را که همیشه آراسته به کراوات بود، بازداشت و زندانی کردند. بعدها شنیدم که در زندان اوین به علت همین کراواتی که هنگام دستگیری بر گردن داشته، توهین مضاعفی در حق ایشان روا داشته بودند. شاید خودکامگان پیوندی میان آراستگی و آزادی می‌بینند و همین را بر نمی‌تابند.

آلبوم فردا

این‌جا، این سر دنیا، توی لپ‌تاپم یک فایل پر از عکس دارم به اسم «آلبوم» که دلم می‌خواهد یک روز قصه تک‌تک عکس‌هایش را برای پسرم تعریف کنم. یک روز که بزرگ‌تر شد. روزی که تصمیم گرفت راه خودش را برود. همان روزی که قرار است برایش بگویم آزاد است به هر مسیری که فکر می‌کند درست است پا بگذارد و هر روشی که دوست دارد، پیش بگیرد. درست همان‌طور که خودم انتخاب کردم. بدون ترس. بدون اجبار.

شاید او اصلاً از من نپرسد که چرا این همه دلم می‌خواهد آزادانه تصمیم بگیرد. شاید فکر کند این بخشی از بهایی بودنم است که اجازه ندارم فرزندم را به داشتن عقیده‌ای مجبور کنم. شاید برای او که هیچ‌وقت در استرالیا در هیچ فرمی ستون مذهب ندیده و هرگز به خاطر اعتقاد والدینش مورد تبعیض قرار نگرفته، انتخاب، حقی واضح و مسلم باشد. شاید هم اصلاً برایش مسخره باشد که چرا از آزادی انتخابش -فارغ از این‌که آن راه را دوست داشته باشم یا نه- این قدر شادم. ولی من دلم می‌خواهد روزی برایش قصه آن عکس‌ها را بگویم.

*

آن روز روی فایل «آلبوم» کلیک می‌کنم و تک‌تک عکس‌ها را نشان می‌دهم. آلبومی که در طول سال‌ها از اسکن کردن عکس‌های کاغذی قدیمی گرفته تا ذخیره کردن عکس‌های ایمیل‌های عمومی، درست کرده‌ام. نمی‌دانم چرا دلم می‌خواهد به جزئیات همه عکس‌ها خوب نگاه کند. دلم می‌خواهد تند تند کلیک نکند و رد نشود. دوست دارم قصه هر عکس را به حافظه جادویی‌اش بسپارد.

آلبوم، البته عکس‌های غم‌انگیز زیاد دارد. عکس دایی پدرش، وقتی هنوز به جرم بهایی بودن تیرباران نشده و کنار همسرش به دوربین می‌خندد. عکس قبرستانی که پدر بزرگم آن‌جاست و همه سنگ‌هایش روزی شکست. عکسی از دایی، وقتی هنوز مغازه‌اش مصادره نشده بود و زانوهایش زیر بار دوندگی‌های بی سرانجام دادخواهی درد نگرفته بود. عکس عمو، روزی که بار سفر بست و رفت آن سر دنیا، تا همه چیز را از صفر شروع کند و دوباره از اول پزشکی بخواند.

عکس‌های غم‌انگیز زیادی دارم. عکس دوست‌هایم که توی زندانند. عکس بچه‌هایشان که بیرون دارند بزرگ می‌شوند. عکس مغازه‌هایی که درشان بسته شده و آدم‌هایی که با تفنگ و چاقو به آن‌ها حمله شده. حتی عکسی دارم از فتوایی که من را نجس خوانده و خواسته که کسی با من دوستی نکند. می‌دانم که پسرم با دیدن این‌ها غمگین می‌شود. شاید بغض کند. شاید برنجد. ولی نمی‌گذارم غمگین بماند ...

بعد از همه این‌ها، عکس مادر بزرگم را نشان می‌دهم که بهایی بود؛ از مادری مسلمان و پدري بهایی. برای پسرم تعریف می‌کنم که توی خانه مادر بزرگم، شش خواهر و برادر زندگی می‌کردند که سه نفرشان تصمیم گرفتند به راه پدر بروند و سه تای دیگرشان به راه مادر. عکس مادر بزرگم را کنار خواهر و برادرهایش به او نشان می‌دهم و برایش می‌گویم که چه قدر همه‌شان هم‌دیگر را دوست داشتند و دارند.

برایش می‌گویم که بچه‌ها و نوه‌های آن‌ها هم امروز چه قدر هم‌دیگر را دوست دارند؛ با این‌که هر کدام راهی متفاوت برای خودشان انتخاب کرده‌اند. دلم می‌خواهد پسرم، لبخند آن‌ها را کنار هم ببیند.

عکس «نون»، صمیمی‌ترین و قدیمی‌ترین دوستم را هم نشان می‌دهم که کنارم نشسته روی میل. توی جشن تولدم. خوشحال و خندان. شانه به شانه‌ام. دوستی که از روز اول کلاس اول دبستان، کنارم روی یک نیمکت بود. همه جا و توی همه عکس‌ها. دوستی که روزه می‌گرفت اما به حرف‌های عجیب معلم دینی درباره جاسوس بودن من می‌خندید و برای این‌که غم من را کم کند، یواشکی می‌گفت: «بی‌خیال بابا! این چی می‌گه؟!»

دلم می‌خواهد پسر، لبخند من و «نون» را توی جشن تولد هشت سالگی‌ام ببیند. عکس حسین آقا -همسایه پستی- را هم دارم که به خاطر بهایی بودن، پنج سال به زندان رفت؛ همان که اول حکمش اعدام بود و وقتی برگشت، چشم‌هایش کم‌سو شده بود و گوش‌هایش دیگر خوب نمی‌شنید.

برای پسر می‌گویم که شب آزاد شدنش، همه همسایه‌ها جمع شدند توی کوچه و جشن گرفتند. وقتی ماشینی که او را از زندان به خانه می‌آورد، ترمز کرد، همه از خوشحالی گریه کردند. بیش‌تر از همه اکبر آقا که تازه از مکه برگشته بود.

من بچه بودم و از آن پایین می‌دیدم که چه قدر محکم هم‌دیگر را بغل کرده بودند. آن وقت برای پسر تعریف می‌کنم که بیزارم از مجبور کردن کسی به پذیرفتن عقیده‌ای. بیزارم از بستن هر دری به روی کسانی که عقیده‌شان را نمی‌پسندم، چون همه عمر، آدم‌هایی را که می‌شناختم، پشت درهای بسته دیدم. شاید هم در گوشش بگویم که یکی از دلایل بهایی شدنم، با تمام سختی‌هایی که می‌دانستم پیش روست، همین بیزاری از اجبار بوده. آن وقت از او می‌خواهم که آزادانه انتخاب کند و از درهای بسته نترسد چون هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند آدم‌ها را از هم جدا کند. نه مادر بزرگم را از خواهر و برادرهایش، نه من را از «نون» و نه حسین آقا را از اکبر آقا.

*

کاش قرار بگذاریم روزی همگی آلبوم‌هایمان را به بچه‌هایمان نشان بدهیم و از آن‌ها -که شک ندارم هر کدام راه خودشان را می‌روند- بخواهیم تا می‌توانند کنار هم بنشینند. چسبیده به هم. شانه به شانه؛ و با خنده‌هایشان به دوربین و با دست‌هایشان که روی شانه‌های هم گذاشته‌اند؛ و با نگاه‌های «بی‌خیال بابا! این چی می‌گه؟» شان، آلبوم فردا را بسازند و فاتحه تمام عکس‌های غم‌انگیز دنیا را بخوانند.

@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@

ذوق درس خواندن در یک دانشگاه زیرزمینی



۱۷۷/۷! بسیاری از اقوام و ملل دنیا، هفت را عدد شانس می‌نامند اما این همه هفت کنار هم برای بهاییان نه تنها نماد شانس نیست، بلکه یادآور روزی سخت است. در این روز، ماموران دولت ایران با حمله به کلاس‌های درس خانگی، تا آن‌جا که توانستند، تجهیزات و جزوات آموزشی آنان را از بین بردند.

آن روز بسیاری از اساتید و دانشجویان دانشگاه بهاییان (Bahá'í Institute for Higher Education) که به B.I.H.E معروف شده است، دستگیر، شکنجه و زندانی شدند.

سابقه تاسیس دانشگاه به سال ۶۳ باز می‌گردد. روزگاری که دیگر برای بهاییان محرز شده بود فرزندانمان از تحصیلات دانشگاهی در ایران محروم هستند، بنابراین با محوریت تحصیل کرده‌های جامعه بهایی تصمیم به تاسیس دانشگاهی برای خودشان گرفتند.

در سال‌های اخیر، بسیاری از بهاییان ساکن ایران در زندان اوین تاوان تدریس در **B.I.H.E** را می‌پردازند، مانند کیوان و کامران رحیمیان و فاران حسامی که اعضای یک خانواده هستند و جرم‌شان تدریس در این دانشگاه مجازی است. این دستگیری‌ها همچنان ادامه دارد.

چند روز پیش، ماموران دایره‌ی اجرای احکام با هجوم به خانه‌ی نسیم باقری او را به جرم تدریس در این دانشگاه دستگیر کردند. فرهاد یکی از فارغ‌التحصیلان این دانشگاه است. او روز هفتم مهر ماه سال ۷۷ را به روشنی به یاد دارد و می‌گوید: «بهاییان با یک موسسه در منطقه غرب تهران قرارداد بسته بودند و کلاس‌های رفع اشکال را که برای هر درس حداکثر سه بار در طول ترم برگزار می‌شد در آن‌جا برگزار می‌کردند. آن روز کلاس آمار داشتیم و موسسه بودیم که ریختند، کلاس را تعطیل کردند، جزوه‌ها را پاره و استاد و صاحب موسسه را هم بردند.»

فرهاد، بعد از گذراندن دروس مقطع کارشناسی رشته حسابداری در دانشگاه **B.I.H.E** راهی کانادا می‌شود: «دانشگاه‌های کانادا جزو اولین دانشگاه‌هایی بودند که مدرک ما را قبول کردند. البته دوستانی که اولین گروه این دانشگاه بودند، آن‌قدر تلاش کرده بودند و درس خوانده بودند که راه را برای نفرات بعدی باز کردند.» او بعد از گرفتن مدرک کارشناسی ارشد حسابداری از دانشگاه اتاوا به ایران بازگشته و به جمع اساتید **B.I.H.E** پیوسته است: «ما اعتقاد داریم که فقط خودمان می‌توانیم به یکدیگر کمک کنیم. برای همین هرکسی که در خارج از ایران تحصیل می‌کرد به ایران برمی‌گشت تا داشته‌هایش را با بچه‌های دیگر تقسیم کند.»

او اساتید دانشگاه **B.I.H.E** را به سه دسته تقسیم می‌کند و می‌گوید: «یک‌سری از اساتید بهاییانی بودند که قبل از انقلاب تحصیل کرده بودند. یکسری از اساتید بچه‌هایی بودند که فارغ‌التحصیل **B.I.H.E** بودند و در خارج از ایران ادامه تحصیل می‌دادند و برمی‌گشتند و سری سوم اساتید غیر بهایی دانشگاه‌های دولتی بودند که با نام مستعار با **B.I.H.E** همکاری می‌کردند.» به خاطر مسائل امنیتی هویت اساتید غیر بهایی، تنها برای مسئولان رده‌بالای دانشگاه مشخص بوده و دانشجویان و اساتید دیگر از هویت این اساتید اطلاعی نداشتند.

اخراجی‌ها

بعضی از بهاییانی که از دانشگاه‌های کانادا، مدرک کارشناسی ارشد و یا دکترا دریافت کرده بودند، پس از آمدن به ایران موفق به دریافت شغل دولتی شدند. مهرداد یکی از کسانی است که برای مدتی جذب قسمت مهندسی یکی از پروژه‌های دولتی می‌شود: «من با مدرک فوق لیسانس از کانادا در یک شرکت دولتی مشغول شدم اما انگار یک‌باره بخشنامه‌ای آمد، از تمام کسانی که مدرک فوق لیسانس و یا دکترایشان از دانشگاه‌های کانادا بود، مدرک لیسانس را هم خواستند. از من هم این مدرک را خواستند.» او با اشاره به این‌که در دیانت بهایی تقیه وجود ندارد، می‌گوید: «من هم همان زمان گفتم که بهایی هستیم و مدرک لیسانس را از دانشگاه خودمان گرفتیم.» او همان روز از کار اخراج شده است.

اخراج‌ها بهاییان فقط مختص کارهای دولتی نیست. دانشجویان زیادی در سال‌های گذشته به خاطر اعتقاد به دیانت بهایی از دانشگاه‌ها اخراج شده‌اند. مسئولان امر این موضوع را انکار می‌کنند اما اخراج‌ها همچنان ادامه دارد.

انیسا سال ۹۰ در رشته مترجمی زبان انگلیسی دانشگاه بین‌المللی قزوین پذیرفته شد. او هنگام پرکردن فرم ثبت نام در مورد پرسش مذهب، از میان گزینه‌های اسلام، مسیحیت، کلیمی، زرتشتی و سایر، گزینه‌ی سایر را انتخاب کرده: «ترم سه بودم که از

حراست دانشگاه تماس گرفتند و گفتند: شما گزینه سایر را انتخاب کردید. مذهب‌تان چیست؟ وقتی گفتم: بهایی. گفتند: که باید به حراست دانشگاه مراجعه کنم.»

فردای آن روز انیسا به حراست دانشگاه مراجعه می‌کند و حراست به او دو راهکار می‌دهد: «دو تا برگه پیش روی من قرار دادند. در برگه‌ی اول نوشته بود: من قوانین دانشگاه را به قوانین دینم ترجیح می‌دهم. وقتی گفتم امضا نمی‌کنم. برگه‌ی دیگری جلوی من گذاشتند که دو خط بود و نوشته شده بود اینجانب انیسا... مطیع محض بیت العدل هستم. آن‌ها بیشتر اصرار داشتند من این برگه را امضا کنم اما چون از امضای این برگه هم خودداری کردم. همان لحظه گفتند شما اخراجی. جالب این جاست که از زمانی که از حراست دانشگاه بیرون آمدم دیگر نه کارت دانشجویی‌ام برای گرفتن غذا کار می‌کرد و نه برای ورود به خوابگاه. من در لحظه اخراج شدم.»

او حالا دانشجوی مترجمی زبان دانشگاه B.I.H.E است اما می‌گوید: «ارتباط با دانشگاه خیلی سخت است. باید مراقب تلفن و ایمیل و همه چیز باشیم و مسائل امنیتی را رعایت کنیم.» او کمی مکث می‌کند و می‌گوید: «ما فقط می‌خواهیم درس بخوانیم اما درس خواندنمان هم زیرزمینی است.»

کامبیز از بهاییانی است که به طور داوطلبانه به این دانشگاه کمک می‌کند. او می‌گوید: «زمانی که متوجه شدیم، دیگر تلفن امن نیست. محل کلاس‌ها را به صورت حضوری اطلاع می‌دادیم. وقتی احساس کردیم، به پست جمهوری اسلامی هم اطمینانی نیست، شخصا جزوات و سوالات را به شهرهای مختلف می‌رسانیم.» او می‌گوید: در تاریخ ۷۷/۷/۷ پنج مرتبه، یک سری از نمونه سوالات، آزمون‌ها و جزوات جابه جا شد تا از نابودی آن‌ها جلوگیری شود.

ذوق زدگی برای کلاس حضوری

سارا مظلومی الان دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد رشته M.B.A در دانشگاه هیوستن است. او لیسانس مهندسی عمران را از دانشگاه B.I.H.E دریافت کرده است. می‌گوید: «خواهرم در دانشگاه مشهد در رشته پزشکی پذیرفته شد اما سال چهارم به خاطر اعتقاد به دیانت بهایی از این دانشگاه اخراج شد. همین موضوع باعث شد که من کلا قید دانشگاه‌های دیگر را بزنم و فقط در کنکور B.I.H.E شرکت کنم.»

دانش آموزان بهایی بعد از گذراندن دروس پیش‌دانشگاهی یا چهارم نظام قدیم با توجه به رشته تحصیلی، رشته‌های مورد علاقه خود را انتخاب می‌کنند و در آزمون‌هایی که به صورت هماهنگ در کل ایران برگزار می‌شود شرکت می‌کنند: «با توجه به نمره آزمون، معدل پیش‌دانشگاهی و رشته‌هایی که به ترتیب اولویت انتخاب کرده بودیم، پذیرش انجام می‌شد.» او در دوره‌ای در B.I.H.E درس خوانده که کلاس‌های رفع اشکال در خانه‌های بهاییان برگزار می‌شده: «هر بار یک خانواده، داوطلبانه خانه‌اش را در اختیار ما می‌گذاشت تا اشکالاتمان را بپرسیم.» او با اشاره به سختی‌هایی که برای درس خواندن کشیده می‌گوید: «ما در رشته مهندسی عمران باید درسی را به نام مکانیک سیالات پاس می‌کردیم. این درس، یک از درس‌های سنگین رشته‌ی ما بود. می‌دیدم که در دانشگاه‌های دیگر هفته‌ای دو تا سه جلسه به این درس اختصاص داده می‌شود اما ما در کل ترم فقط سه جلسه رفع اشکال داشتیم، یاد می‌آید که گاهی حدود ۸، ۹ ساعت در خانه یک قسمت کوچک درس را می‌خواندم تا بتوانم آن را درک کنم و سراغ مبحث بعدی بروم.» او می‌گوید: «وقتی که در دانشگاه هیوستن ثبت نام کردم و قرار شد در کلاس حضوری شرکت کنم، شب تا صبح از شدت ذوق خوابم نبرد.»

بهائی چیست؟

در زمان‌های آینده از این دوران هم چون زمانه عسرت عقل و گشادی دهان یاد خواهند کرد ... و پارادایم سنجش آن چیست؟ بهایی! این سخن بدین معناست که تعیین حدود تشخیص‌یافتگی جامعه ایرانی بلادرنگ به درک آن از چستی بهایی پیوسته است؛ به این که چگونه درباره آن می‌اندیشد و چگونه با آن رفتار می‌کند.

زمانی که تازه دانشجو شده بودم، روزی یکی از هم‌کلاسی‌هایم با خود کتابی آورد و مخفیانه آن را به من قرض داد و گفت: «تو شایسته آنی که این کتاب را بخوانی!»

نام این کتاب: اندیشه‌های میرزا آقا خان محلاتی، از نوشته‌های فریدون آدمیت.

این هم‌کلاسی من البته بهایی نبود بلکه جوانی اهل مطالعه بود! (گفتم که مبادا کسی او را متهم به تبلیغ بهائیت کند!)

پیش‌تر از این هم، در دبیرستان یکی از بهترین دبیران‌مان، نامی را بر زبان رانده بود که بعدها کشف کردم او نیز در زمره بهاییان بوده است: طاهره قره‌العین!

دبیر ما از او به عنوان نخستین زن ایرانی یاد کرد که خود را از حجاب اجباری رها کرده بود و نیز از آن سرنوشت وحشتناکش گفت! (او نیز هرگز بهایی نبود اما زیاد می‌دانست، برای همین هم بردند کتکش زدند و از دبیرستان هم بیرونش کردند).

این‌ها در حقیقت لمحاتی بودند که من را با موضوع بهایی و بهائیت در ایران آشنا کردند و از آن پس، مطالعات جدی‌تر من در زمینه جنبش بهایی آغاز شد: من بهائیت را بیش از آن که در مقوله‌ای به نام دین محدود کنم، به جنبش فرهنگی و سیاسی بزرگ ایرانیان برای تغییر و توسعه، تعبیر می‌کنم. جنبشی که با گسترش آن، منافع سنتی برخی گروه‌های اجتماعی به خطر می‌افتاد و به همین خاطر، از سوی آنان، به شدت سرکوب شد [و هم‌چنان هم ادامه دارد این سرکوب]. اگر چنین نبود، پس چرا می‌بایستی هر گرایش آزادی‌خواهانه و نیز هر ذهنی که به توسعه اجتماعی و سیاسی ایران می‌اندیشد، به بهاییان منسوب شود؟

و اما بهایی چیست؟

بهایی اگر چه امروزه یک بار دیگر، به «کیست» بدل شده و سرکوب می‌شود اما در واقع، آن چه که سرکوب می‌شود «چیست» بهایی در جامعه ایرانی است چرا که مقوله بهایی بیش از آن که به کسی یا کسانی مربوط باشد، به گرایش و به نحوه‌ای از بودن در جامعه ایرانی منوط می‌شود؛ به زبان دیگر، بهایی دو خواست بنیادی هنوز تحقق نیافته جامعه و فرهنگ ایرانی است:

یک: خواست رابطه بلاواسطه با خداوند بدون حضور دلان و قیامی هم‌چون روحانیان و اقامت طبقاتی ایشان! نباید فراموش کرد که در هیچ‌یک از جوامع دیگر، روحانیت چنان نفوذ نظام‌مندی در فرهنگ و سیاست جامعه ندارد که در جامعه و فرهنگ ایرانی دارد؛ و برای همین، بیش‌ترین آستانه هراس از پدیده بهایی معطوف به روحانیت در مقام طبقه‌ای اجتماعی است: روحانیون، بهایی را بسم‌اللهی درمی‌یابند که جن وجودشان را می‌تواند محو کند و این حقیقتی است قاطع چرا که تحقق آموزه‌های بهایی به محو امتیازات طبقاتی آن‌ها خواهد انجامید.

دو: خواست محو حجاب‌های تو در تویی که مانع دید روشن چهره زندگی می‌شوند و مهم‌تر از همه اما خواست محو حجابی است جبارانه که هنوز بر گرده زنان ایرانی، هم‌چون توهینی بزرگ سنگینی می‌کند. تصور کنید، روز زن در ایران، نه آن طاهره، که این طاهره باشد: شاعر، شجاع

و انسانی اجتماعی و از هر زاویه بالغ و تشخیص یافته: زنی که در آن هیمنه مردانه، در برابر آن هیبتِ زیاده عبوسِ فرهنگِ آن زمانه، ایستاد و خود را از قیدِ حجاب و در حقیقت از قیدِ اوامر و نواهی مردانه آزاد کرد؛ بشنوید! این صدا و سخن اوست:

«وظیفهٔ آدمی در این جهان کشف حجاب در همهٔ امور است؛ خداوند خود نخستین کاشف حجاب بود. او جهان را برای همین آفرید که خود را از حجاب خود برهاند. بنابراین کشف حجاب سنت هستی است. مقصودم از کشف حجاب نه آن طریقِ جبارانهٔ پوست کندن است بلکه کشف خود و جهان و از پوسته درآمدن و شکفتن و آزادی و اختیار خود را آزمودن است؛ و این طبیعی است که آدمی در فرایند کشف حجاب، گاه خود حجاب را به مثابه روشی از بودن کشف می‌کند، هم‌چون شاعران که منویات خود را پوشیده و چند پهلو به بیان درمی‌آورند: از حجاب خود به درآید و به هر طریق که خوش دارید خود را بیان کنید: زنانگی خود باشید.»

این گزاره را زمانی که می‌نوشتیم، چنان بود که گویا طاهره قره‌العین به من تقریر می‌کرد؛ درست مثل عاشقی که صدای معشوقش را در رؤیای خود می‌شنود.

@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@



بزرگترین اقلیت دینی غیرمسلمان در محرومیت مطلق

طبق اصل دوازدهم و سیزدهم قانون اساسی، دین رسمی ایران، اسلام و مذهب آن «جعفری اثنتی عشری» است. اما اگرچه سایر فرقه‌های اسلامی و همچنین ادیان کلیمی، زردشتی و مسیحی نیز در آن به رسمیت شناخته شده‌اند، پیروان این ادیان هرگز از مزایای قانونی یک مسلمان شیعه برخوردار نیستند و تبعیض قانونی بر اساس مذهب به وفور در قوانین ایران وجود دارد.

از مفهوم مخالف اصل سیزدهم قانون اساسی استنباط می‌شود که سایر ادیان از جمله دینانیت بهایی به رسمیت شناخته نمی‌شوند و بدین جهت، بهاییان حتی از حقوق اندکی که برای سایر ادیان غیرشیعه وجود دارد نیز محروم هستند.

پیروان ادیان به رسمیت شناخته شده در انجام مراسم عبادی، تعلیمات دینی و احوال شخصیه، یعنی مقررات مربوط به ازدواج، طلاق، ارث و... می‌توانند طبق مقررات مذهبی خود عمل کنند و حق دارند در مجلس شورای اسلامی نماینده داشته باشند. اما این حقوق از بهاییان مضایقه شده است. این در حالی است که بهاییان بزرگترین اقلیت دینی غیرمسلمان در ایران هستند و براساس آخرین آمار منتشره، تعداد آن‌ها بیش از ۳۰۰ هزار نفر است.

دین بهایی از ایران شروع شده ولی بهاییان همواره مورد بغض و عداوت حاکمان سیاسی ایران بوده‌اند تا حدی که به آن‌ها اجازه دفن اموات خود را در گورستان عمومی نمی‌دهند و بهاییان باید در گورستان‌های مخصوص خود دفن شوند. تاکنون بارها بنیادگرایان به گورستان‌های بهاییان در شهرهای مختلف حمله کرده و سنگ قبر و بنای یاد بود آن‌ها را شکسته‌اند.

بهاییان در ایران از کلیه حقوق شهروندی محروم هستند و حتی از ابتدای انقلاب نتوانسته‌اند در دانشگاه تحصیل کنند. در فرم ثبت نام داوطلبان تحصیل در دانشگاه، گزینه «مذهب» قید شده است که چون «تقیه» در دین بهایی وجود ندارد و بهاییان حاضر نیستند به دروغ خود را پیرو دین دیگری معرفی کنند، از ثبت نام آن‌ها خودداری می‌شود.

پس از این که آقای خاتمی به ریاست جمهوری رسید، چون نمی‌توانست صراحتاً اجازه تحصیل به بهاییان را بدهد و از جهت سیاسی هم مایل بود که راه حلی برای این امر بیابد، به دستور وی، گزینه «مذهب» در فرم ثبت نام دانشگاه حذف شد تا مشخص نشود چه افرادی بهایی هستند و بدین نحو، تعدادی بهایی وارد دانشگاه شدند.

متأسفانه بعد از مدتی وزارت اطلاعات به انحاء مختلف توانست دانشجویان بهایی را شناسایی و آن‌ها را از دانشگاه اخراج کند. من در سال ۱۳۸۱ وکالت چند تن از دانشجویان اخراجی بهایی را برعهده داشتم و به دیوان عدالت اداری شکایت کردم که به نتیجه مثبتی نرسید.

جامعه بهایی ایران در صدد یافتن راه حلی برآمد و یک دانشگاه غیررسمی تاسیس کرد که تعدادی از جوانان بهایی در آن تحصیل می‌کردند. ولی بعد از چند سال، در زمان ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد، ماموران امنیتی با یورش به این دانشگاه، استادان و دانشجویان را دستگیر و دانشگاه را تعطیل کردند. هنوز برخی از استادان آن در زندان به سر می‌برند.

بهاییان از کلیه حقوق شهروندی محروم هستند؛ آن‌ها نه تنها حق استخدام در ادارات دولتی و یا ارتشی را ندارند بلکه حتی از مشاغل آزادی که احتیاج به کسب مجوز دولتی دارد مانند شیرینی فروشی، رستوران، سلمانی و... نیز محروم شده‌اند.



ریشه های فقهی بهائی ستیزی در گفت و گو با حسن فرشتیان

بهاییان در ایران پس از انقلاب شهروندان درجه دو محسوب می‌شوند. آن‌ها از حق استخدام و آموزش دانشگاهی محروم شده‌اند. بعضی فقها فتواهایی درباره‌ی رعایت طهارت در برخورد با آن‌ها صادر کرده‌اند و مراوده با بهاییان را حرام دانسته‌اند. آیت‌الله خامنه‌ای نیز یکی از فقهایی است که بهاییان را ناپاک می‌داند و مراوده با آن‌ها را غیرمجاز می‌داند. حسن فرشتیان، روحانی و دین پژوه در گفت‌وگو با ایران و ایر ریشه‌ی این فتوهای دینی و برخورد با بهاییان را از دیدگاه فقهی و تاریخ اسلام بررسی می‌کند.

در دین اسلام فتواهایی درباره‌ی پیروان ادیان دیگر صادر شده که آن‌ها را نجس می‌داند. این فتواها به خصوص در مورد بهاییان بیش از پیروان سایر ادیان دیده می‌شود. ریشه فقهی این فتواها از کجاست؟

این فتواها، نه یکباره، بلکه در روندی تاریخی ایجاد شده و ریشه‌ی آن‌ها به دو مسئله برمی‌گردد. مسئله اول مربوط به رعایت مسائل شرعی، طهارت و نجاست در آئین و شریعت اسلام بوده، و مسئله دوم مربوط به مرزبانی سنت‌ها، عقاید و باورهای دینی شیعه بوده است. در مورد اول، اگر گفته شده که این‌ها ناپاک هستند غالباً به دلیل تماس نامسلمانان با اشیای ناپاک و عدم رعایت طهارتی است که منظور نظر اسلام بوده است. مثلاً در اسلام گفته شده، هنگامی که عضوی از بدن شما، با خون یا رطوبت مردار آلوده شد، باید به گونه‌ی خاصی آب کشیده شود تا تطهیر و پاک شود. طبیعتاً نامسلمانان این‌گونه تطهیر را رعایت نمی‌کردند. مسئله‌ی عدم رعایت این‌گونه تطهیر، با ضوابط شریعت اسلامی منافات داشت. لذا نامسلمانان به دلیل عدم رعایت پاکی و ناپاکی طبق شریعت اسلام، ناپاک تلقی می‌شدند. بخش دوم هم مسئله‌ی پرهیز دادن پیروان یک آئین از مراوده با پیروان آئین دیگر، و اجتناب از رفت‌وآمد با پیروان دیگر ادیان بوده است. که شاید در این معنای دوم پاکی و ناپاکی به معنای پاک آئینی، آئین پاک داشتن و یا ناپاکی آئین مربوطه باشد. سپس در طول تاریخ، این‌ها به صورتی ساده‌نگاری شده و در نهایت به صورت مشهور پاکی و ناپاکی درآمده است. در طول تاریخ این موضوع به صورت فرهنگ درآمده و در سنت و شیوه رفتاری متشرعین به شکل پاکی و ناپاکی انسان‌ها درآمده است. تا پیش از دهه‌های اخیر، بسیاری از فقیهان به صورت مطلق می‌گفتند: نامسلمانان پاک نیستند. برخی از آن‌ها قید می‌کردند که نامسلمانان اگر اهل کتاب باشند، پاک هستند و اگر اهل کتاب نباشند، ناپاک هستند. اما در دهه‌های اخیر با توجه به نیازی

که برای مرآوده با پیروان ادیان دیگر ایجاد شده، و بحث حقوق انسان ها نیز مطرح شده است، فقیهان در پی تحقیق و تفحص برآمدند و برخی از آنان به بازنگری فقهی ریشه های این مساله پرداخته و در نهایت به این نتیجه رسیدند که اسناد و متونی که بر ناپاکی نامسلمانان دلالت می کند، باید حمل بر یکی از دو معنای فوق شود: یا به دلیل تماس آن ها با اشیای ناپاک و یا به دلیل رعایت مرزها و حریم ها یعنی پاکی و ناپاکی معنوی و عقیدتی. در این بازنگری، نظر بسیاری از فقها تغییر کرده و از آن حکم مشهور برگشته و می گویند: مطلق انسان پاک است. استنباط من هم همین است و بر این باور فقهی هستم که این نگاه از جهت مبانی فقهی، نگاه درستی است و مطلق انسان به ماهو انسان پاک است. انسان ها به یک گونه زاینده می شوند پس طهارت در همه ی انسان ها جاری است و چیزی که می تواند انسانی را آلوده و نجس کند، تماس او با آلودگی ها و نجاست هایی است که در فقه مشخص شده است.

شما یکی از دلایل صدور این فتوا را مرزبانی و اجتناب از رفت و آمد با پیروان آیین و دین دیگر عنوان کردید. آیا فقهای دین اسلام از نظر شرعی مجاز هستند که برای جلوگیری از این رفت و آمد، پیروان آیینی دیگر را نجس یا ناپاک بنامند؟

در قرن های قبل، مرآوده نداشتن با انسان هایی که فرهنگ و یا آئین متفاوتی داشتند، امری جا افتاده بود؛ حتی گاهی که بین اهالی دو روستا اختلاف وجود داشت، بزرگان روستاها، اهالی را از رفت و آمد و یا ازدواج باهم منع می کردند. مردم هم می پذیرفتند. اما در دهه های اخیر چنین مرزبندی هایی وجود ندارد. پس ما نمی توانیم تحلیل های امروز را در ظرف زمان گذشته بریزیم. اما اگر بخواهیم با باور امروز این موضوع را تحلیل و بررسی کنیم و فتوا صادر کنیم، به این نتیجه می رسیم که مطلق انسان به ماهو انسان پاک است و نمی توانیم بگوئیم انسانی ناپاک است. امروز برای رفع این نگرانی ها، فقیهان باید خویش را پاسخگوی پرسش ها و نیازهای امت بدانند و با پاسخگویی صحیح، امت را در برابر سایر آئین ها محافظت کنند، امروز این محافظت نمی تواند فیزیکی باشد، مرزبانی بایستی در آن پاسخگویی ها فعال شود.

اما آیت الله خامنه ای در همین شرایط، دو فتوا درباره ی بهائیان صادر کردند. یکی این که معاشرت با بهائیان جایز نیست و دوم این که پیروان بهائیت محکوم به نجاست هستند و رعایت مسئله طهارت در رابطه با آن ها واجب است.

در مورد اول که فقها پیروان خویش را از مرآوده با پیروان ادیان دیگر، از جمله با بهائیان منع می کنند، امری است که در چهارچوب اختیار فقیهان است. یعنی فقیهان در چهارچوب امت، رهبر فقهی و آئینی امت هستند و می توانند، ممنوعیت هایی را به پیروانشان توصیه کنند. تا این جای کار، این توصیه ها و تویخ ها که از طرف فقها به خاطر مرزبانی از دین مطرح می شود، از جهت شرع قابل توجیه است چون یک امر درون دینی و درون امتی است. کسانی داوطلبانه پیرو فقهی شده اند و از نظرات آن فقیه پیروی می کنند. اما مسئله دوم هنگامی است که برخی از این فقیهان صفتی را به برخی از نامسلمانان نسبت می دهند، مثلاً صفت ناپاکی را به بهائیان نسبت می دهند. در این مورد، مسئله فرق می کند. در این جا، فقط بحث درون دینی مطرح نیست. بلکه حق ادیان و آیین های دیگر نیز مطرح است. یعنی ما در توصیف ناپاک بودن انسان های دیگر، به گونه ای به حریم آن ها تجاوز کرده ایم. پس می توان در این جا وارد بحث شد و این نسبت را، توهین به انسانیت آن ها تلقی کرد و در مقام دفاع از آن ها گفت که آن ها هم انسان هایی مثل دیگر انسان ها هستند و مطلق انسان پاک است. این مسائل در مورد فقیهان تا وقتی تنها فقیه هستند یعنی رهبران فقهی یک گروه هستند، حاکم است اما هنگامی که فقهی رهبر یک کشور می شود، مسئله کاملاً متفاوت است. یعنی بحث مرآوده و یا مرآوده نکردن با سایرین، از جنبه درون فقهی خارج می شود. هنگامی که شخصی به نام شاه، سلطان، ولی فقیه و یا رییس جمهور، رهبر کشور شد، دیگر نمی تواند توصیه خاصی به محدوده پیروان آئینی خویش کند. چون رهبر یک کشور نسبت مساوی و برابری با اعضای کشور دارد. اعضای کشور هم شهروندانی هستند که حقوق برابر دارند. در این جا ترجیح یک شهروند بر شهروند دیگری هیچ گونه توجیه فقهی و شرعی ندارد. یعنی تعیین شهروند درجه یک و درجه دو از سوی حاکم کشور اسلامی کاری غیر شرعی

است. در حالی که کسانی که فقط فقیه هستند می‌توانند میان پیروان خود، ارجحیت قائل شوند و پیروان درجه یک و درجه دو، خوبان و بدان را انتخاب کنند.

در حال حاضر بهایین از حق تحصیل دانشگاهی و کار دولتی محروم هستند. با توجه به گفته‌های شما همه‌ی این‌ها خلاف شرع و اصول فقهی اسلام است؟

هیچ دلیل شرعی و عقلی‌ای برای محرومیت از تحصیل بهایین وجود ندارد. اتفاقاً آیت‌الله خمینی می‌گفتند: دانشگاه باید کارخانه آدم‌سازی باشد. خب اگر آقایان ادعا دارند که این دانشگاهها اسلامی و کارخانه‌ی آدم‌سازی است و معتقدند که بعضی انسان‌ها کمبودی دارند و به درجه‌ی کمال و رشد نرسیده‌اند، از قضا باید آن‌ها را مجبور به تحصیل کنند. با این فرض نه تنها بهایین نباید از تحصیل محروم شوند بلکه تحصیل باید برای آن‌ها اجباری شود. تحصیل آن‌قدر در دین اسلام اهمیت دارد که در صدر اسلام هنگامی که اسیران جنگی، سواد می‌آموختند در مقابل سواد آموزی آن‌ها به دیگران، آزاد می‌شدند. اتفاقاً این یکی از نقاط ضعف حکومت است که اجازه تحصیلات دانشگاهی به بهایین نمی‌دهد. با توجه به اهمیت تحصیل در اسلام و داعیه آقایان مینی بر داشتن دانشگاههای اسلامی، شاید با همین منطق حاکمیت، اجبار آن‌ها به تحصیل توجیه‌پذیرتر از ممنوعیت آن‌ها از حق تحصیل باشد. در مورد حقوق شهروندی، حق استخدام، حق انتخاب شغل و ... مسلمان و غیرمسلمان برابر هستند و آنچه اهمیت دارد، ایرانی بودن صرف‌نظر از باورها و عقاید است.

@@@@@@@@@@@@@@@@

این بچه که بچه‌ی بهائی ست، هادی خرسندی



در کوچه پستکوپه‌های شیراز و آباده و یزد و معلوم نیست چه اسراری از جمهوری اسلامی، کف زمین ریخته است، که رژیم ماکم، بهائیان رهگذر از این مسیرها را «جاسوس» می‌شناسد! آن هم جاسوس اسرائیل! اسرائیلی که ماهواره و مخابرات و عوامل خود در دولت اسلامی و رومانیست شیعه را (ها) میکند و از بهائیان دست و پا بسته و دور از ماجرا و زیر ذره بین، اطلاعات فیلی ممرمانه‌ی جمهوری اسلامی را کسب میکند! (فدمتی که احمدمی نژاد به اسرائیل کرد، موشه دایان نکرد).

در کوچه پستکوپه‌های شیراز و آباده و یزد و معلوم نیست چه اسراری از جمهوری اسلامی، کف زمین ریخته است، که رژیم ماکم، بهائیان رهگذر از این مسیرها را «جاسوس» می‌شناسد! آن هم جاسوس اسرائیل! اسرائیلی که ماهواره و مخابرات و عوامل خود در دولت اسلامی و رومانیست شیعه

را (ها میکند و از بهائیان دست و پا بسته و دور از ماجرا و زیر ذره بین، اطلاعات فیلی ممرمانه ی جمهوری اسلامی را کسب میکند! (فدتمتی که اهدمی نژاد به اسرائیل کرد، موشه دایان نکرد).

«بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی». بچه ی بهائی در خانه و «درس افلاق» چنین میآموزد و با این ذهنیت به مدرسه میرود. آنجا دیگر بسته به بفت اوست که گیر چگونه آموزگاری بیفتد. بچه های یهودی هم وضعی بهتری ندارند البته، اما آزار بهائی ها فعلاً در دستور روز و شب جمهوری اسلامی است.

=====

این بچه که بچه ی بهائی ست

هادی فرسندی

این بچه که بچه ی بهائی ست

در مدرسه چهار ابتدائی است

امسال معلم کلاس اش

یک مردک ریشو و عبائی ست

گفته ست که: این مراغ لقمه،

در ظاهر اگرچه روستائی ست،

اما به شهادت مدارک،

جاسوس موسادی و سیائی ست - این بچه که بچه ی بهائی ست

گفته ست که: بچه ی بهائی

فصیح است به ملت مسلمان

با فارغیان در ارتباط است

مأمور فرانسه است و آلمان

یورو ز هلند میدهندش

پوندش برسد ز انگلستان

دشمن به حکومت ولائی است - این بچه که بچه ی بهائی ست -

گفته ست معلمش که: بچه
 بوده ست رفیق شفص مائو
 رفته ست سپس یوگوسلاوی،
 دزدیده طلا ملای تیتو
 از عهد فرانک سیناترا، نه،
 از دوره مارلون براندو،

او جزو سران مافیائی است - این بچه که بچه ی بهائی ست

گفته ست که: دولت موزامبیک،
 کرده ست به او دلار تقدیم
 مجموع اصول ماسونی را،
 داده است به او سوئیس تعلیم
 از توطئه دست بر ندارد
 زیر سر اوست طرح تمریم

او باعث فقر و بی غذائی ست - این بچه که بچه ی بهائی ست

گفته ست که: آیه های کفرست،
 دائم به زبان الکن او
 هرجا که بلای آسمانی ست،
 باشد گنه اش به گردن او
 از اول سال بنده بودم،
 در فکر رفوزه کردن او

البته که واجب کفائی ست - این بچه که بچه ی بهائی ست

گفته ست معلمش که: «راهل»،
 آمد شب جمعه ای به فوابم

فرمود که من ز روز اول،

دشمن به نوادگان بایم

مالا ز خیال بچه کافر،

در قعر بهشت! در عذابم

لاکن دل من پی رهائی ست - زین بچه که بچه ی بهائی ست

گفتیم که: کیست این معلم؟

گفتند که: اهل منبر است او

گفتیم به مق طفل معصوم،

اینجور چرا ستمگر است او؟

در هضم عقیده ی مخالف،

از چیست که اینهمه فر است او؟

گفتند طباطبائی ست! - پس دشمن بچه ی بهائی ست

گفتند که: در پی ترقی ست،

این مضرت بسمه تعالا

خواهد که نشان دهد فثونت،

تا کسب کند مقام بالا

از بین تمام فلق، زورش،

بر این پسرک رسیده مالا

پس سوژه ی زور آزمائی ست - این بچه که بچه ی بهائی ست

این بچه به میرت است از اینکه،

باباش چرا شده ست بیکار؟

اعدام چرا شده عمویش؟

مادر ز چه دیده است آزار؟

آقا ز چه چک زده به گوشش ... ؟

دارد ز جهان سؤال بسیار!

در مدرسه چار ابتدائی ست - این بچه که بچه ی بهائی ست



مسعود لواسانی، روزنامه‌نگار ساکن ترکیه

شرمساری ای که من دارم

شش یا هفت ساله بودم و دست در دست پدر و مادر، در کوچه‌های پیچ در پیچ محله امامزاده یحیی، به سمت منزل پدر بزرگ می‌رفتیم. کوچه‌های باریک با جوی کوچکی که از میانشان می‌گذشت و بازارچه باغ «پسته‌بک»، با آن سقفی که داشت و بوی شیرمال تازه را در خود نگه می‌داشت.

نرسیده به کوچه پدر بزرگ، حمام قدیمی‌ای قرار داشت که با ده - بیست پله به زیرزمین می‌رفت؛ همان‌جا که «مسعود کیمیایی»، صحنه‌هایی از فیلم «قیص» را در آن فیلم‌برداری کرده بود. بالای سر حمام، مسجد محقر و کوچکی است که آن سال‌ها، آقا آن‌جا نماز می‌خواند. آقا نام بزرگی داشت و در دنیای کودکی من، با آن قد بلند و آن عمامه سیاه بزرگ و ریش سپید پُر اُبَهت‌اش، گرچه خمیده شده بود، دست نیافتنی می‌نمود. می‌گفتند که آقا چندین خانواده بهایی محله امامزاده یحیی را که از بازاری‌های سرشناس بودند، مسلمان کرده است؛ در بحبوحه انقلاب. نخستین برخورد من با این اسم، در همین سن و سال بود. بزرگ‌تر که شدم، یک‌بار که به ساندویچی رفته بودیم، دیدم روی شیشه نوشته‌اند: «این اغذیه فروشی متعلق به اقلیت‌های دینی است.»

از پدرم پرسیدم: «اقلیت دینی یعنی چی؟»

گفت: «به مسیحی، یهودی و بهایی‌ها را که در میان اکثریت شیعه زندگی می‌کنند، می‌گویند اقلیت دینی.»

از پدرم درباره بهاییان پرسیدم. او توضیح داد که آن‌ها بر خلاف شیعه، اعتقاد دارند که امام زمان ظهور کرده است. در ادامه هم داستانی از نخستین برخوردش با بهاییان برای من تعریف کرد.

پیش از انقلاب، پدر من دوستی بهایی داشته. او که در خانواده‌ای شیعه به دنیا آمده، درباره بهائیت کنجکاو بوده و از دوستش، در مورد دیانت بهایی و آیین و رسوم مذهبی ایشان پرس و جو کرده.

پدرم برای من تعریف کرد که داشتن یک دوست بهایی در خانواده او خیلی عجیب بوده و کسی از این موضوع خبر نداشته است. پیش از انقلاب هم تبلیغات منفی بسیاری علیه بهاییان انجام می‌شده. مثلاً این‌گونه در میان مردم عامی و کم‌سواد رواج داده بودند که بهایی‌ها ازدواج میان خواهر و برادر را حرام نمی‌دانند.

پدرم درباره آیین‌ها و اعتقادهای دیانت بهایی تا اندازه‌ای که از دوستش شنیده بود، برای من گفت اما آنچه بیش از همه او را به بهاییان جذب کرده بود، این بود که بهاییان دروغ نمی‌گویند.

هنوز به روشنی در خاطر من هست که پدرم با چه قاطعیتی از این می‌گفت که یک بهایی دروغ نمی‌گوید. تصویری که پدرم از بهایی‌ها برای من ساخت اگرچه از دید یک شیعه دوازده امامی بود، اما بسیار انسانی و همدلانه بود. این بود که من همیشه از کنار تبلیغات ضد بهایی عبور می‌کردم.

سال‌ها گذشت و من هرگز با یک مؤمن به دیانت بهایی برخورد نداشتم تا این که سرنوشت و اتفاق‌های سال هشتاد و هشت، من را به گوشه‌ای انداخت که با شماری از آن‌ها آشنا شدم.

من با نخستین دوست بهایی‌ام در زندان اوین و بند ۳۵۰ آشنا شدم. پیمان کشفی چند سالی از من بزرگ‌تر بود. دانش‌آموخته مهندسی (اگر اشتباه نکنم) از دانشگاه مجازی بهاییان بود. به دلیل بهایی بودن از رفتن به دانشگاه محروم شده بود و به‌خاطر برگزاری محفل دینی بهایی دستگیر شده بود و با حکم سنگین، به زندان افتاده بود. وقتی به اتاق ما پا گذاشت از بچه‌ها شنیدم که بهایی است. پیمان احساس خاصی را در من برنیاخت جز این که من تا آن روز یک بهایی ندیده بودم.

در جامعه‌ای که شهروندان در معرض بیمارانی بی‌پایانی از اتهام‌های یک‌سویه و پاسخ داده نشده علیه بهاییان قرار دارند، وقتی در یک فضای کوچک مجبور به زندگی در کنار این «دیگری» هستی، ناخودآگاه او را زیر نظر خواهی گرفت.

پیمان از ابتدا با همه یکسان گرم می‌گرفت. در کارهای اتاق مشارکت بالایی داشت و حتی بیش‌تر از وظیفه‌ای که به او سپرده می‌شد، همکاری می‌کرد. حتی اگر نوبتش هم نبود، ظرف نشسته یا سفره پهن مانده را بی‌سر و صدا جمع می‌کرد و این رفتار او، حتی گاهی باعث اعتراض من می‌شد:

- پیمان جان! تو از آن آدم‌ها هستی که آخر فیلم شهید می‌شوند!

به مرور مجذوب شخصیت و منش پیمان شدم. چیزی که من را جذب او کرد، آرامش و متانتی بود که در رفتار و همه شئون شخصیت او دیده می‌شد. آن قدر آرام و شمرده با تو صحبت می‌کرد و چنان همدلی‌ای در گفت‌وگو با تو نشان می‌داد که دوست داشتنی ساعت‌ها با او گفت‌وگو کنی.

این‌طور بود که من از روزهای نخست هم اتاقی شدن با او رفیق شدم و ساعت‌های زیادی را با هم سپری می‌کردیم. در مورد ادبیات، شعر و موسیقی بحث می‌کردیم. گاه که صحبت به آداب و رسوم زندگی می‌رسید، از پیمان می‌خواستم برای من در مورد باورهای بهایی صحبت کند، ولی احساس می‌کردم که پیمان از صحبت کردن درباره دیانت خود طفره می‌رود.

یک بار به او اصرار کردم که برایم از بهاییت بگوید. او توضیح داد که پیش از قدم گذاشتن به بند ۳۵۰، از سوی مسوولان زندان و ... به بهایی‌ها هشدار داده می‌شود که از اختلاط با زندانی‌های دیگر خودداری کنند و گرنه برای‌شان پرونده جدیدی با موضوع تبلیغ بهاییت ساخته می‌شود؛ زندان در زندان! ولی مگر چاره‌ای هم بود؟ بیست و چهار ساعت شبانه روز، هفت روز هفته، سی روز ماه و دوازده ماه سال را ما با هم در یک اتاق بیست متری حبس بودیم. یعنی حق صحبت کردن با هم را نداشتیم؟!

به هر ترتیب، من و پیمان تا زمانی که من در ۳۵۰ بودم با هم دمخور و هم‌صحبت بودیم. البته چیز زیادی در مورد دیانت بهایی از او نشنیدم. شاید در مورد پنج یا شش موضوع بود که از او خواستم برایم توضیح بدهد.

نخستین چیزی که برایم توضیح داد رسم و رسوم نامزدی و ازدواج در دیانت بهایی بود و من در مورد حقوق زن، حق طلاق، سقط جنین، ازدواج دو هم‌جنس، نوشیدن الکل، عبادت‌های بهایی، ترک واجبات، عمل به محرمات بهاییت و یکی دو موضوع دیگر از او پرسیدم.

هرگز اصراری از سوی پیمان برای تبلیغ دیانت بهایی احساس نکردم و تا چیزی از او نمی‌پرسیدم از بهاییت نمی‌گفت، اما هرچه زمان بیش‌تری از دوستی من و پیمان می‌گذشت، بر شرم و خجالت من به عنوان یک مسلمان و شیعه‌زاده افزوده می‌شد: چرا هم‌کیشان من چنین ظلم و بی‌عدالتی‌ای را در مورد بهاییان روا داشته و می‌دارند؟

برخی می‌گویند از دید جمهوری اسلامی بهاییان شهروند درجه دوم هستند اما چیزی که من دیدم این بود که جمهوری اسلامی اساساً برای بهاییان حق حیات قائل نیست، جان و مال بهاییان را برای دیگر شهروندان مباح کرده و یک بهایی، مالک دارایی و حتی سرنوشت خود نیست. من نگاه نمی‌کنم به این که مسوولان جمهوری اسلامی چه ادعایی می‌کنند. چیزی که با چشمان خود دیدم بی‌شرمانه‌ترین رفتار یک انسان با هم‌نوع خود در قرن بیست و یکم است.

در دورانی که دیگر بشر به این بلوغ و شعور رسیده است که رنگ پوست و باور مذهبی هیچ‌کس دلیل برتری او بر دیگری نیست، به هیچ‌وجه درک نمی‌کنم که چرا یک انسان بهایی در ایران، حق تحصیل و حتی داشتن قبرستان را ندارد. یعنی آن‌ها از آب و خاک ایران سهمی ندارند؟ من از ابتدای آشنایی با پیمان سرشار از سوآل شدم. سوال‌هایی که حتی تا امروز پاسخی برای‌شان نیافته‌ام. دلیل این رفتارهای حکومت و برخی افراد را نمی‌فهمم و هر چه هم که بیش‌تر می‌خوانم، پرسش‌هایم هم‌چنان بی‌جواب باقی می‌مانند.

پیمان کشفی، شخصیتی صلح‌طلب و آشتی‌جویانه داشت. بارها و بارها از او برای ظمی که به‌شان می‌شود عذرخواهی کردم ولی به یاد ندارم که کوچک‌ترین نفرت یا حتی اندک بغضی نسبت به بازجوها و کسانی که باعث به زندان افتادن او شده بودند، داشته باشد.

به او می‌گفتم: «برای من جالب است که اگر این جهان زیر و رو شود، تو هیچ واکنشی نداری.»

به صورت من لبخند می‌زد و جمله معروف «کورت ونه‌گات جونپور» را تکرار می‌کرد: «بله! ... رسم روزگار چنین است!»

- پیمان! من شرم دارم تا زمانی که تو زندانی جهل هم‌کیشان من هستی، بگویم که انسان‌ام!

@@

بهائیان پاک هستند

محمد تقی فاضل میبیدی

در مورد نجاست و پاکی غیر مسلمانان سه نوع فتوا از سوی فقها صادر شده است. بعضی فقها، معتقدند غیر مسلمانان کاملاً نجس هستند. بعضی فقها اعتقاد دارند که غیرمسلمانان اهل کتاب یعنی مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان پاک هستند و آن‌هایی که اهل کتاب نیستند، نجس هستند و دسته‌ی سوم اعتقاد دارند که مطلق انسان پاک است.



بنده تا جایی که تحقیق کرده‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که مطلق انسان صرفنظر از نوع اعتقادش، پاک است مگر آن‌که به چیزهایی الوده شود که از دیدگاه اسلام نجس است مثل خون یا مردار. آیت‌الله صناعی و آیت‌الله جناتی هم چنین اعتقادی دارند. بنابراین به عقیده من و فقهای که مطلق انسان را پاک می‌دانند، بهاییان هم پاک هستند.

از لحاظ رعایت حقوق شهروندی هم، همه‌ی شهروندان یک کشور، مسلمان، بهایی، زرتشتی و یا هر انسانی با هر عقیده‌ای که تابع یک کشور است باید از حقوقی برابر با دیگر شهروندان برخوردار باشد.

در فقه قدیم، میان ادیان مزربندی وجود داشت و تعبیر دارالاسلام و دارالکفر به کار گرفته می‌شد. یعنی در کشوری که دین اسلام حاکم بود فقط مسلمانان تابع آن کشور محسوب می‌شدند و از حقوق تابعیت برخوردار بودند. مثلاً فرض کنید اگر ایران کشوری مسلمان بود، یک مسلمان افغانی در ایران از حقوق تابعیت برخوردار بود اما یک ایرانی غیرمسلمان حق تابعیت نداشت اما در دنیای مدرن مرز دینی از میان برداشته شده و مرز جغرافیایی جایگزین شده بنابراین همه‌ی شهروندان یک کشور با مرزهای جغرافیایی مشخص، با هر اعتقادی باید از حقوق برابر در آن کشور برخوردار باشند.

بر این اساس، کسی را نمی‌توان به صرف داشتن اعتقاد به بهائیت از حقوق شهروندی مثل کار یا تحصیل محروم کرد، مگر این‌که در قانون اساسی مسلمان بودن به عنوان شرط یک کاری در نظر گرفته شده باشد. به عنوان نمونه، وقتی در قانون اساسی ذکر شده، رئیس‌جمهور باید مسلمان شود، نمی‌توان یک بهایی یا غیر مسلمان دیگر را در این جایگاه قرار داد. اما در بقیه‌ی موارد مثل حق تحصیل، حق استخدام، حق انتخاب مسکن و... بین مسلمان با بهایی، یهودی و مابقی اقلیت‌های دینی نباید فرقی وجود داشته باشد.

به عقیده‌ی من مسائل تقسیمات و حقوق شهروندی عرفی است و عرف در زمان پیامبر یک جور تعریف می‌شده و در حال حاضر طور دیگری تعریف می‌شود. در زمان پیامبر، مرزها یک جور تقسیم بندی می‌شدند و الان تقسیم‌بندی‌ها تغییر کرده پس باید با توجه به عرف در ظرف زمان حال به این مسائل توجه شود و عدالت برای تامین حقوق همه‌ی انسانها رعایت شود.

@@@@@@@@@@@@@@@@

<http://alef.ir/vdcfcjd00w6d0xa.igiw.html?224082>

از جیش العدل تا بیت العدل

بخش تعاملی الف - علی مهدویان

اشاره: مطلبی که می‌خوانید از سری یادداشت‌های بینندگان الف است و انتشار آن الزاماً به معنی تایید تمام یا بخشی از آن نیست. بینندگان الف می‌توانند با ارسال یادداشت خود، مطلب ذیل را تایید یا نقد کنند.

تاریخ انتشار: جمعه ۵ اردیبهشت ۱۳۹۳ ساعت ۱۳:۲۸

در این روزهای آغازین سال ۹۳ یکی از بهترین خبرهایی که شنیدم بازگشت مرزبانان و سربازان گروگان گرفته شده‌ی وطن به آغوش گرم خانواده آنان است. بدون شک حساسیت فراوان مردم و گروه‌های اجتماعی در مورد این عزیزان و بی‌تفاوت نبودن مردم نسبت به جان و سرنوشت این سربازان و سیاسی و جناحی نشدن این موضوع در نوع عملکرد مسئولان و دولتمردان، در به نتیجه رسیدن آن تاثیر به‌سزایی داشته است هر چند که امیدوارم این حساسیت تا مشخص شدن سرنوشت پنجمین عضو این گروه همچنان ادامه یابد و به دست فراموشی سپرده نشود.

اما آن‌چه که مهم است که در این هیاهوهای شادی گم نشود اهمیت این موضوع است که چگونه یک گروه کوچک چند ده نفری (همانطور که در ویدیوهای منتشر شده این گروه نشان داده می‌شود) با نفوذ به مرزهای خاکی و سرزمینی یک کشور چند ده میلیونی احساسات و غرور ملی یک کشور را به بازی گرفته است و در پی

مطرح کردن خویش با ادعاهای عقیدتی و به نام دفاع از مردم و آزادی است! در این خصوص چند مورد به نظر می‌رسد که قابل توجه است.

این اتفاق اهمیت دفاع از مرزها و آموزش و تجهیز مرزبانان سرزمینی را به همگان یادآوری می‌کند که اگر یک سری از پیشگیری‌ها و اصول ابتدایی رعایت می‌شد این اتفاق شوم و این همه هزینه مادی و معنوی برای کشور ایجاد نمی‌شد.

البته بی‌شک دفاع از مرزهای سرزمینی یکی از اولویت‌های کشور در حفظ استقلال و تمامیت ارضی در هر کشوری است و همگان بر اهمیت این موضوع واقف هستند و تأیید می‌کنند به گونه‌ای که شاهدیم دبیر کل سازمان ملل آقای بان کی مون هم در این مورد واکنش نشان داده و خواستار آزادی این مرزبانان شده است. گروه جیش العدل که مسبب این اتفاقات است خود را یک گروه جهادی می‌داند که به اسم دفاع از حقوق اهل تسنن جنوب کشور دست به این اقدام تروریستی زده و با دست گرفتن سلاح رسماً به کشور ایران اعلان جنگ کرده است در اساسنامه منتشر شده در سایت رسمی این گروه می‌خوانیم:

سازمان جیش العدل با نام مخفف "جیش" یک جنبش دفاعی (نظامی)، سیاسی، فرهنگی است که بر اساس اصل دفاع از دین و دنیای مردم بنا نهاده شده است و ... در سایه عدل و عدالت و برابری و مساوات مبارزه می‌نماید. ... جیش العدل معتقد است رسیدن به این هدف مقدس باید از تمامی طرق و روش‌ها اعم از نظامی و سیاسی و فرهنگی و تبلیغاتی دنبال گردد ... و راه برای ایجاد یک نظام عادلانه هموار گردد.

در این میان کلماتی همچون عدل و عدالت و مساوات و برابری دین و دنیای مردم خود نمایی می‌کند و این کلمات مقدس و زیبا، به ظاهر بیان‌کننده اهداف این گروه است که از شعار تا عمل راه بسیاری وجود دارد... آنچه که مسلم است از نحوه عملکرد و شعارها و عکس‌های منتشر شده، آبشخور فکری این گروه و گروه‌های طالبان و القاعده که از سوی نهادهای بین‌المللی و اتحادیه اروپا و آمریکا در لیست گروه‌های تروریستی قرار گرفته است یکسان است و در واقع می‌توان این گروه کوچک را یکی از زیرمجموعه‌های شبکه تروریستی سلفی - وهابی در منطقه و جهان دانست. همانطور که کشور آمریکا برای حفظ منافع و امنیت ملی، مبارزه با این گروه‌ها را حق خود می‌داند این حق برای کشورهای دیگر هم باید مشروع و در راستای حفظ امنیت، قانونی شناخته شود.

اما نکته‌ای که به نظر نگارنده می‌رسد این است که حفظ و حراست و مرزبانی از مرزهای عقیدتی جامعه مسلمان و شیعه ایرانی بر عهده کیست؟

متأسفانه در دنیای مادی‌گرای امروز همه توجه‌ها و ارزش‌ها به محسوسات مادی جلب شده است و ارزش‌های معنوی و اخلاقی به دست فراموشی سپرده شده و با بیان شعارهای کلی همچون آزادی بیان و حقوق بشر بسیاری از اعتقادات و مقدسات بخش وسیعی از مردم ایران مورد تهاجم همه‌جانبه فرقه‌ها و مرام‌ها و آیین‌های تبشیری و تهاجمی قرار گرفته است که به نظر می‌رسد به دلیل قرار گرفتن در پشت این شعارهای زیبا کمتر حساسیت مردم و گروه‌های اجتماعی را برانگیخته است.

یکی از این آیین‌های تهاجمی و تبشیری آیین بهایی است با ادعاها و شعارهای کلی به مرزهای عقیدتی جامعه شیعه ایران تهاجم گسترده‌ای را آغاز کرده است.

هر چند جامعه بهایی گروه کوچکی است که چه از نظر تعداد و چه از نظر استدلال در جامعه شیعی ایران حرفی برای گفتن نداشته و ندارد (در مناظره‌های صورت گرفته با مبلغان بهایی در اینترنت به خوبی می‌توان عمق حرف‌ها و شعارهای آنان را محک زد) اما متأسفانه همین جامعه کوچک در غیاب حساسیت لازم از جانب گروه‌های اجتماعی با ارسال مبلغان تعلیم دیده و استفاده از حس انسان دوستی مردم ایران سعی بر این دارد تا در این میان با سو استفاده از حمایت‌های صورت گرفته از جانب مردم و روشن فکران ایرانی عقاید خودش را به عنوان حقیقت جا بزند.

مسئله هیچ کس ظلم را بر هیچ موجود زنده‌ای نمی‌پسندد و بعضاً برخوردهایی که با افراد این جامعه کوچک در ایران صورت گرفته منصفانه نبوده و متولیان امر می‌توانستند به گونه‌ای دیگر عمل کنند.

اما تمام این‌ها دلیل بر حقانیت آیین بهایی به عنوان یک روش و متد نیست.

آیین بهایی در حقیقت شاخه‌ای از جنبش بابی است که در حدود ۱۷۰ سال پیش آغاز شد. علی محمد شیرازی که بعدها خود را باب نامید رهبر این جنبش شناخته می‌شود که تحت تأثیر عقاید شیخی رایج آن زمان در دربار قاجار و توده مردم ادعاهایی در مورد ارتباط و نیابت از امام دوازدهم شیعیان ابراز کرد.

بعد از آن هم چندین جنگ خونین توسط بابی‌ها در نقاط مختلف ایران به راه افتاد که به دستور امیر کبیر صدراعظم لایق دربار ایران برای خاموش کردن فتنه بابیان و به علت نقش آنها در برهم زدن نظم و امنیت کشور علی محمد شیرازی را محاکمه و سپس با تأیید علمای شیخی اعدام می‌کنند. با توجه به توبه نامه باب که اصل آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است و در کتب مبلغان بهایی هم به آن استناد شده است علت این اعدام به هیچ عنوان عقیدتی نبوده و تنها جهت برگرداندن نظم و آرامش به کشور بوده است.

بعد از چندین سال یکی از پیروان باب به نام حسین علی نوری ادعای پیامبری تازه می‌کند و آیین بهایی را ایجاد می‌کند که امروزه در غیاب ولی امر بهایی رهبری جامعه در اختیار هیاتی ۹ نفره به نام بیت العدل است.

هر چند بررسی تاریخچه مکتب شیخی و انشعابات آنها و عقاید هر کدام و نقش آنها در تاریخ معاصر ایران و نقش دولت‌های خارجی در رشد و پیشرفت این گروه‌ها نیاز به بحثی جداگانه دارد ولی به صورت خیلی چکیده و خلاصه و گذرا جهت اطلاع مشتاقین اشاره‌ای صورت گرفت.

بر اساس نصوص و کتب بهایی بیت العدل وظایفی دارد که در سایت این سازمان در قالب اساس نامه مطرح شده است.

یکی از وظایف اصلی بحث حفظ و حراست و ترویج و تبلیغ آیین بهایی و عقاید پیروان این آیین است که در قالب بحث های صیانت و ترویج شناخته می شود. در صورتی که همین کار وقتی از سوی ادیان دیگر صورت می گیرد به آنها انگ تعصب و عدم تحری حقیقت می زند و از سوی دیگر در قالب پیام های که اکثرا هم خطاب به پیروان این آیین در ایران اسلامی است تبلیغ تبشیری نسل جوان و آشنایان و همسایگان و همکاران و هر کسی که امکانش هست را از پیروانش می خواهد.

در صورتی که به خوبی می داند که این کار باعث تحریک احساسات مذهبی مردم ایران شده و نظم و آرامش را به هم زده و از سوی حکومت ایران این کار خلاف محسوب می شود.

لازم به یاد آوری است که بر طبق نصوص بهایی، بهاییان موظف به تبعیت از حکومت هستند در صورتی که شاهدیم هر روزه فعالیت های بیشماری از سوی بهاییان بر ضد حکومت جمهوری اسلامی ایران صورت می گیرد و در قالب قطعنامه های حقوق بشری و تحریم های ناجوانمردانه بر مردم ایران اعمال می شود که گروه کوچک بهاییان نقش عمده ایی در اعمال این تحریم ها داشته و دارند.

حال با مقایسه دو گروه کوچک جیش العدل و بیت العدل و اهداف و ساختار گروه های جیش العدل با بیت العدل بهایی شاهدیم چون گروه جیش العدل جنگ سخت و نظامی را آغاز کرده است احساسات و توجه توده مردم و جریان های اجتماعی را برانگیخته است در حالی که بهاییان با جنگ نرم و به قول معروف با پنبه سر جوانان شیعه ایرانی را می برند که توجه زیادی را بر نمی انگیزد و با تبلیغ تبشیری در جامعه شیعه ایران گویی خواستار برخورد های سخت از سوی حاکمیت هستند تا در جوامع بین المللی حرفی برای گفتن داشته باشند و از این موارد برای فشار بر ایران و مردم ایران استفاده کنند.

در حقیقت هر دو گروه مذکور به مرزهای ما حمله و تعرض می کنند و این دو گروه در دو سر طیف متجاوزان به ایران اسلامی قرار دارند ابتدای این طیف گروه جهادی جیش العدل که با تعرض به مرزهای سرزمینی و ایجاد رعب و وحشت و قتل مرزبانان و دیگری در انتهای این طیف با سست کردن بنیان های اعتقادی جامعه شیعه ایران و در صورت امکان خارج کردن ایرانیان از دین اسلام و شیعه که در قالب طرح های تبلیغ مستقیم و غیر مستقیم با راهنمایی بیت العدل بهایی و به صورت سازمانی در قالب هیت ها و لجنه های تبلیغی به کیان و محدوده مرزی اعتقادی مسلمانان و شیعیان ایران یورش آورده اند و در حقیقت اگر جیش العدل قصد جان دنیوی ایرانیان را کرده است بیت العدل قصد جان روحانی و معنوی جوانان این مرز و بوم را کرده است که در صورت عدم آگاهی جوانان و خانواده ها از روشهای تبلیغی بهاییان و در دام افتادن هر فرد خسارت جبران ناپذیری به ایران اسلامی وارد شده و حتی ممکن است باعث مرگ روحانی یک نسل و گمراهی گروه زیادی از هموطنان ما شود.

بهایب سستی: یک آغاز گاه عمده نظام تبعیض



بهایب سستی: یک آغاز گاه عمده نظام تبعیض

اراک؛ دیوار به دیوار خانه ما خانه‌ای بزرگ و قدیمی قرار داشت که آن طرفش یک دبستان دخترانه بود که به آن مدرسه «شیرها» می‌گفتند، به‌خاطر گج‌بری دیوار ایوان‌اش که دو ش...

پیش از انقلاب نمی‌فهمیدیم که در اطراف ما چه می‌گذرد. نمی‌فهمیدیم که همین انجمن ضد بهایی حاج‌آقاهاى محل و آقازاده‌های‌شان آموزشگاه تمرین برای برپایی یک نظام تبعیض و سرکوب است. ما در محافل چپ شهر، درکی از تبعیض نداشتیم. لغت تبعیض را تنها از کتاب‌هایی درباره تبعیض نژادی علیه سیاهان می‌شناختیم و در نتیجه، تبعیض را به استعمار برمی‌گردانیم. اگر ستمی می‌دیدیم در برابر آن تصور آینده‌ای را قرار می‌دادیم که همه در آن یکسان هستند. در این یکسانی افراد هویت تبعیض‌آور خود را از دست می‌دادند و بر این قرار، دل ما برای آن هویت نمی‌سوخت. چنین بود که ما به عقلمان نمی‌رسید با تبعیض علیه بهاییان مقابله کنیم. تصور عمومی ما در آن هنگام این بود که قرار است همه دین‌ها اضمحلال یابند، و چون چنین شود دیگر تبعیض دینی وجود نخواهد داشت، پس برنامه ما باید تسریع این اضمحلال باشد. خودمان که موضوع تبعیض قرار گرفتیم، آنگاه دریافتیم تبعیض یعنی چه. ابتدا همه چیز را سیاسی توضیح می‌دادیم و سخت می‌کوشیدیم همه چیز را به نظام طبقاتی برگردانیم. به تدریج این ادراک پدید آمد که تبعیض مقوله‌ای ویژه است و موضوع تبعیض را اگر در واقعیت وجودی آن درنماییم و تبعیض معینی را به چیزی دیگر برگردانیم، گیریم به چیزی کلی‌تر و عمومی‌تر، از خود آن غافل می‌شویم.

لعبتی هزار ماشالا»، نامه سرگشاده به عمادالدین باقی، ایرج مصداقی

لعبتی هزار ماشالا»، نامه سرگشا...

«لعبتی هزار ماشالا»، نامه سرگشاده به عمادالدین باقی، ایرج مصداقی



ایرج مصداقی: آقای باقی شما همچنان در کار تمریف تاریخ این میهن هستید و می‌کوشید چهره‌ی جنایتکاران را بزرگ کنید و چنگ بر چهره‌ی قربانیان بکشید. منتهی می‌کوشید این کار را با ظرافت انجام دهید. این کار شرافتمندانه نیست... تفسیر شما مشفص است. طبق این تفسیر بفش اعظم «زندانیان سیاسی و مطبوعاتی» مورد نظر شما، دوستان و رفقای فوتتان هستند از بهزاد نبوی و ممسن آرمین شکنجه‌گر اوین گرفته تا مسئولان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و مزب مشارکت اسلامی که بنیانگذاران دستگاه‌های جنایت آفرینی نظام بودند... امیدوارم منظورتان از متهمان «جاسوسی و ترور» هموطنان بهایی‌مان نباشد که در زمره‌ی شریف‌ترین و بی‌آزارترین شهروندان ایرانی هستند... آقای باقی شما از این که توسط جعفر ذاکر به سپاه پاسداران معرفی شدید شرمنده نیستید. متماً می‌دانید که او از نزدیکان موسوی تبریزی و گردانندگان دادستانی انقلاب در سیاه‌ترین روزهای آن بود. قطعاً اطلاع دارید که هنگام قدر قدرتی او، مادر پیرش خانم سکینه محمدی را در دیمه ۶۰ با اتهامات «امنیتی» به جوفه‌ی اعدام سپردند. پیرزن هیچ گناهی نداشت به جز عشق به فرزندان.

آقای باقی «فسته نباشید». اما باور کنید فیلی وقت‌ها صرف نزدن بهتر از صرف زدن است. محال است هیچ فعال مقوق بشر واقعی وقتی از فمینی دفاع می‌کنید شما را جدی بگیرد. در فاطمه برای پاسخ به این همه بی‌عدالتی در لباس مقوق بشر و دفاع از مقوق زندانیان، در یک کلام بایستی بگوییم: «لعبتی هزار ماشالا».

به ندای هم میهنان بهایی خود گوش فرا دهیم

مطلبی که در زیر ملاحظه میفرمائید شرح دستگیری و زندانی شدن ۲۰ تن از هم میهنان بهائی ماست که بقلم یکی از محکومین بی گناه دادگستری یزد، جناب شهراخ فلاح نوشته و منتشر شده است... به امید آزادی همه زندانیان بهائی در ایران.

By Shahram Fallah

الله ابهی در تاریخ ۲۷ فروردین ۹۳ رئیس محترم دادگستری یزد در یک اقدام کاملاً غیر قانونی و کم سابقه ، مانع از تشکیل دادگاه تجدید نظر ۲۰ نفر از بهائیان یزد ، اصفهان ، اراک و کرمان گردیده و رأساً محکم دادگاه بدوی را در مورد متهمان تأیید کرده و برای اجرا به شعبه اجرای احکام دادگستری یزد می فرستند . ایشان بدون اطلاع متهمان و وکلای ایشان و با مشورت معاون فویش بر این بیعدالتی مهر تأیید می زنند و تشکیل دادگاه تجدید نظر را مانع می شوند.

مال ما ۲۰ نفر ، به جمع حدود ۱۰۰ مسجون بهائی در این سرزمین مقدس می پیوندیم باشد که وجدان ففته این رئیس محترم از فوای غفلت و جهالت بیدار شود و روزی برسد که نقاب شوم بیعدالتی و تبعیض و تعصب از چهره دولتمردان ایران برداشته شود . یکی از قضات بیدادگر سیستم قضائی یزد عنوان می کند که اگر قرار بود من تصمیم گیرنده باشم ، شما هیچکدامتان مق میات هم ندارید . در واقع ایشان تأسف می فورند که چرا در مورد ما بهائیان تصمیم گیرنده نیستند و مسئول دیگر میفرمایند که من وجدانم از صدور این محکم کاملاً آسوده و آرام است و هیچ تردیدی ندارم . این نمونه ای از دیدگاه این دولتمردان در این سرزمین مبارک است . اسامی این متهمان که مثل سا یز بهائیان به اتهام تبلیغ علیه نظام و تبانی علیه امنیت ملی محکوم شده اند از اینقرار است:

صبا گلشن (اصفهان) ۴ سال حبس تعزیری و یک سال تعلیقی - شهراخ اشراقی (اصفهان) ، شهراخ فلاح (کرمان) ، خسرو دهقانی (اصفهان) ، ایمان رشیدی (یزد) و نوید محیقی (اراک) به سه سال حبس تعزیری و یک سال تعلیقی - فریبرز باغی (یزد) ، ناطقه نعیمی (یزد) ، شبنم متمد (یزد) ، فریبا اشتری (یزد) ، نغمه فارابی (اصفهان) ، به دوسال حبس تعزیری و یک سال تعلیقی - فرح باغی (یزد) ، مهران اسلامی (یزد) ، اعظم مطهری (یزد) ، فرمانز میثاقیان (یزد) ، سهراب نقی پور (اصفهان) ، آذر پورفرسند (اصفهان) ، ساسان محیری (اصفهان) ، طاهره رهمانی (اصفهان) ، ویدا محیقی (اصفهان) به یک سال حبس تعزیری و یک سال تعلیقی.

ما ۲۰ نفر از همه دوستان و عزیزان در داخل و خارج از ایران تقاضا می کنیم به هر وسیله که در دسترسشان است ، اطلاع رسانی کرده و به مجامع بین المللی و قضائی دنیا این ظلم و بیداد آشکار را اطلاع دهند . اگر چه تحمل حبس و

بلا در سبیل محبوب بیهمتا و به جهت سرفرازی و شکوه ایران عزیز در آینده ایام ؛ یک موهبت و افتخار عظیم برای تک تک ماهاست اما نه می توانیم و نه می فواییم با سکوت خود بر این بیعدالتی ها مهر تائید و قبول بزنیم . هدف ما از این اطلاع رسانی ، کوتاه شدن دست ظلم و فاموش شدن آتش جهالت و تعصب از قلوب همه بیدادگران و ظالمان این فاک است . همراهی و مساعدت همه دوستان عزیز را در سرتاسر دنیا میطلبیم

@@@@@@@@@@@@@@@@

شاید آقای لاریجانی درست می گوید، من خیالاتی شده ام'

چهارشنبه ۱۶ آوریل ۲۰۱۴ - ۲۷ فروردین ۱۳۹۳



تخریب گورستان بهاییان در مشهد

محمد جواد لاریجانی، دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضاییه ایران ده روز پیش با رد "هرگونه تبعیض و تضییع حقوق افراد به خاطر بهایی بودن" در ایران، اعلام کرد که افراد به صرف بهایی بودن در ایران محاکمه یا از تحصیل منع نمی شوند.

او در ادامه گفت: "مسئولان هیچ گاه به صرف بهایی بودن با پیروان این آیین برخورد نکرده اند، چراکه طبق قانون اساسی معتقدند هر شهروند ایرانی از حقوقی برخوردار است و نمی توان او را از حقوق مصرح در قانون اساسی منع کرد".

این در حالیست که در سی و پنج سال پس از انقلاب جامعه جهانی بهاییان و فعالان حقوق اقلیت های مذهبی در ایران می گویند که بهاییان از تصدی مشاغل دولتی و تحصیل در دانشگاه ها محروم بوده اند.

شادی بیضایی و سهیل کمالی دو متن زیر را برای صفحه ناظران فرستاده اند.

شادی بیضایی / پرت استرالیا

شاید آقای لاریجانی درست می‌گوید. شاید من اشتباه می‌کنم. شاید الان ساعت الان دو صبح نیست. شاید ده و نیم شب است. شاید من این جا در بیست کیلومتری اقیانوس هند، در غرب استرالیا نیستم. شاید آن جا هستم هنوز. توی تهران.

بستنی فروشی سر کوچه‌مان هنوز باز است. دریانی هم. همه می‌روند خرید می‌کنند و بابای نگار هم سر چهارراه برایم دست تکان می‌دهد. کاش او درست می‌گفت. کاش آن جا بودم. راستی زندگی‌ام چه شکلی می‌شد اگر او راست می‌گفت. اگر هیچ حقی، زیر پا گذاشته نمی‌شد و اگر من مجبور نمی‌شدم ساعت‌م را به جای ده و نیم شب، روی دو و نیم صبح تنظیم کنم و دور از همه دوست‌هایم و خاطره‌هایم، بنشینم این سر دنیا؟

شاید بابا و مامان، همان سال‌های اول انقلاب، وقتی من هنوز خیلی کوچک‌تر از آن بودم که بفهمم چه اتفاقی دارد می‌افتد، به جرم بهایی بودن، از آموزش و پرورش اخراج نمی‌شدند.

شاید مامان، بعد از مرخصی زایمانش که بعد از به دنیا آمدن من گرفته بود، دوباره برمی‌گشت سرکار و معلمی می‌کرد. بابا هم باز می‌رفت ساوجبلاغ که به بچه‌های آن جا درس بدهد و به کلاس‌هایشان سرکشی کند. بابا راننده آژانس نمی‌شد و مامان، نمی‌شد مادر همیشه‌خانه‌دار. حتماً یک جور دیگر زندگی می‌کردیم. جوری که هر کاری می‌کنم نمی‌توانم آن را تصور کنم.

ولی خب از یک طرف هم آقای لاریجانی مدیر ستاد حقوق بشر قوه قضاییه است. کارش این است که نگذارد حقی از کسی ضایع شود و لابد درست می‌گوید که آب از آب تکان نخورده و این منم که خیال می‌کنم شیوا، خواهر پنج سال بزرگ‌ترم، سه بار از مدرسه اخراج شد. شاید آن نامه‌ای هم که شیوا هنوز نگه داشته و با خودش به هر شهری که می‌رود می‌برد، یک نامه خیالی‌ست.

نامه‌ای که درست روز هفدهم مهر نوشته شده و نشان می‌دهد که نوجوان سیزده ساله را هنوز سه هفته از شروع سال تحصیلی نگذشته، فرستاده‌اند خانه. آن هم به چه جرمی؟ این که وقتی سر کلاس پرسیده‌اند: «اقلیت‌ها دست‌هایشان را بالا بگیرند.» او هم دست بلند کرده و با این کارش، بدون این که بداند، تبلیغ کرده.

آقای لاریجانی درست می‌گوید. من خیالاتی شده‌ام که فکر می‌کنم آن شب پاسدارها آمدند توی خانه‌مان، همه چیز را زیر و رو کردند و کتاب‌ها و قاب عکس‌هایمان را بردند. مادر بزرگم اصلاً هم نمی‌لرزید و مامانم دنبال‌شان از این اتاق به آن اتاق نمی‌رفت تا نگذارد کتاب‌های دعا را ببرند.

شاید اصلاً دانش‌آموز خوبی نبودم. عاشق ادبیات و نوشتن. عاشق کدکنی و صائب و امین‌پور. شاید ریاضی نمی‌خواندم. شاید فکر می‌کنم که معدلم بالا بود و می‌توانستم بروم دانشگاه و بنشینم سر کلاس‌هایی که دلم می‌خواست. کلاس‌هایی که من را به شعر نزدیک‌تر کنند. شاید خیال می‌کنم که دلم می‌خواست معلم بشوم و نشدم؛ که در هجده سالگی هر شب کابوس دیدم و افسرده شدم. که موهایم ریخت و تا مدت‌ها از آینه بیزار شدم. شاید اصلاً ریزش مو بر اثر غصه و شب‌نخوابیدن، بر اثر جا ماندن و تماشای بقیه هم‌کلاسی‌ها که به دانشگاه می‌روند، مصداق نقض حقوق بشر نیست. شاید هجده ساله‌ها باید همان قدر غمگین باشند که من بودم...

ولی امروز چه؟ یعنی خیال می‌کنم که آن دوست‌های قدیمی، پشت میله‌ها هستند؟ یعنی خیال می‌کنم که بعضی‌های دیگرشان، حکم به دست، منتظر اجرای حکم زندان‌اند؟ یعنی همه فامیل، همه دختر خاله‌ها و پسرعمه‌ها، همه بچه‌ها و نوه‌ها، پخش و پلا

نشده‌اند این طرف و آن طرف دنیا؟ یعنی هنوز کنار هم‌ایم؟ شهاب آن سر دنیا نیست؟ یعنی می‌توانیم باز با شیوا و او یک عکس سه نفری بگیریم؟

شاید آقای لاریجانی راست می‌گوید. شاید هیچ کس به خاطر عقیده‌اش اعدام نشد. شاید موهای من، به امید رفتن به دانشگاه خاکستری نشد، شاید سنگ قبر پدر بزرگ‌ها را کسی نشکست. شاید بابا بازنشسته آموزش و پرورش شد و کمرش به خاطر سال‌ها رانندگی نیست که خم شده. شاید مامان پوشه‌های روزهای معلمی‌اش را یک روز دور نریخت و توی آشپزخانه مات نشد به کاشی‌های بالای اجاق‌گاز تا شیر سر برود.

شاید من الان این‌جا نیستم. نزدیک اقیانوس هند. شاید توی تهرانم. توی خانه. ساعت هم سه نصفه شب نیست. شاید یازده و نیم شب است. دریانی باز است و مردم می‌روند خرید. شاید ما همه دور همیم. پخش و پلا نشدیم. من مانتوام را پوشیده‌ام که بروم برای بین دو نیمه فوتبال از بستنی فروشی، معجون بخرم. شاید هم توی کوچه، آن قدر با همسایه‌ها حرف زده‌ام که معجون‌ها آب شده و چکیده روی لی‌لی بچه‌ها.

رییس ستاد حقوق بشر قوه قضاییه کشورم، جوری با اعتماد حرف زده که من به خودم شک می‌کنم. به حافظه‌ام و به خاطره‌هایم. فکر می‌کنم خیالاتی شده‌ام. خیال می‌کنم که زندگی‌ام را کابوس دیده‌ام. از آن کابوس‌ها که هرچه داد می‌زنی صدایت در نمی‌آید و کسی تو را نمی‌شنود.

لابد حقی پایمال نشده. شاید ما نرفته‌ایم. هر کس به طرفی؛ به ناچار و بدون حق انتخاب. با حق بی‌وقفه توی فرودگاه و شب‌بیداری‌ها کشارِ دوری و غربت.

لابد چراغ خانه روشن است و از پنجره آشپزخانه صدای خنده و شادی ما از گل شدن ضربه پناستی تیم ملی فوتبال ایران می‌آید؛ و این، من نیستم که تنها توی اتاق، جایی شش هزار و دویست و شصت مایل آن‌طرف‌تر، روبه‌روی لپ‌تاپ، زل زده به لبخند آقای لاریجانی و بغض لعنتی‌اش را فرو می‌دهد....

سهیل کمالی / آستین تگزاس

نوزده سال از عمر خود را در زادگاهم ایران، زیسته‌ام. دورن کودکی را تا مقطع سوم راهنمایی در روستایی به نام حصّه از توابع اصفهان بزرگ شدم. کم کم که درک من از محیط اطراف و آدمیان دور و برم بیشتر شد به مرور فهمیدم که خانواده ما صفتی دارند که بقیه اهالی روستا از آن محرومند.

همه ایرانی بودند، و همه هم شهروند بودند. اما ما اضافه بر اینها بهایی هم بودیم. تا قبل از ورود به مدرسه آنچنان درک شفافی از این "ویژگی" نداشتم. تا اینکه به مدرسه ابتدایی رفتم. وقتی بچه‌ها را برای نماز جماعت به صف می‌کردند، و من مجبور بودم همیشه برگه‌ای در دستم داشته باشم تا اگر مدیری، ناظمی، معلمی، مستخدمی، یا هر کس از "بزرگسالان" به من بگوید چرا در نماز جماعت شرکت نمی‌کنم آن را نشان بدهم و خودم را معاف کنم.

خط خواهر بزرگترم بود: "بنده چون متعلق به جامعه اقلیت مذهبی هستم از شرکت در نماز جماعت معذورم." آن زمان جنبه ادبی این نوشته به نظر من بسیار عالی، و واژگان آن برای من بسیار دشوار بود. کم کم آموختم تا آن جمله را خودم به زبان بیاورم، و هم اینکه اگر لازم شد توضیحاتی بدهم.

سال پنجم دبستان ناظمی داشتیم که در همان ابتدای سال برای او هم برگه ای برده بودم، باز مثل همیشه در وقت برگزاری نماز در گوشه ای می ایستادم. نمی دانم چه شد یک روز دلش خواست گیر بدهد. آمد اصرار کرد که نمیتوانی اینجا بایستی و باید بر سر نماز حاضر شوی. این زمان دیگر معنی تک به تک کلمات جمله ادبی خواهرم را می دانستم.

به او گفتم که "اقلیت مذهبی" هستم و نمی توانم در نماز جماعت شرکت بکنم. با تندی و درشتی گفت "اینجا دلخواهی نیست. صبح پشت بلندگو اعلام کردیم که همه باید در نماز جماعت شرکت کنند، استثنا هم ندارد".

باز با همان بیان کودکی توضیح دادم که نماز شما برای من هم مقدس است، و اگر شما بخواهید حاضر نماز را به صورت فردای^۱ برای شما ادا کنم. اما او به این هم رضایت نداد.

پیش روی بچه ها مرا چنان ضرب و شتم کرد که تا چندین روز درد آن آزارم می داد. اما بدتر از آن، احساس می کردم جلوی بچه ها خورد شده ام. از طرفی پیش پدر و مادرم برای خودم ارزشی قائل بودم، و هم اینکه در دنیای کودکی از اینکه پای آنها در این نزاعها باز شود بیم داشتم. این شد که لب بستم و به آنها هیچ چیز نگفتم.

سالها بعد، زمانی که وارد دبیرستان شدم یک روز در تاکسی تصادفاً با آقای ناظم مواجه شدم. وانمود کرد که مرا نمی شناسد. اما چون پیشتر از او پیاده شدم کرایه او را حساب کردم و به او گفتم "مطمئن باشید هیچ بچه ای، نه محبتهای معلم، و نه ناظمش را فراموش نمی کند".

در دوران راهنمایی روزگار بهتری داشتم. چون وضعیت تحصیلی ام خوب بود معلم ها هرگز اذیتم نمی کردند. در این میان مثل بسیاری از بهائیان دیگر یک استثنا وجود داشت، و آن هم کلاس قرآن، دینی و عربی بود. معلم هر سه این درسها یک نفر بود. شخصیت بسیار جالبی داشت. اگر چه به شدت از بهائیان متنفر بود اما حتی یکبار هم نشد که نمره مرا کمتر بدهد.

یکی دو بار شد که از من خواست نیم ساعتی را از کلاس بیرون بروم و هوایی بخورم. دوستان صمیمی ام بعد از پایان کلاس به من می گفتند که آقای معلم به آن ها گفته بهائی ها نجس هستند، و شما پیش از اینکه بخواهید نماز بخوانید یا دست به قرآن بزنید حتماً بایستی از هرگونه تماس با کمالی بپرهیزید؛ هنوز خاطرم هست که یکی از صمیمی ترین دوستانم از من پرسید: "راستی کمالی، تو نجس هستی؟" و من هم با همان حال و هوای کودکی چند دلیل آوردم تا ثابت کنم که نیستم.

امروز وقتی به یاد معلم می افتم بسیار بیشتر از بقیه کسانی که به من ظلمی کرده اند دلم می سوزد. اولاً حسرت اینکه دیگر هیچوقت دیداری با او دست نداد، و نتوانستم در زمان پختگی حرف دلم را ولو در چند کلمه باشد با او بگویم. اما دلیل بزرگتر برای ناراحتی من آن بود که او آدم خوبی بود، هرگز در رفتار خودش با شخص من به عنوان یک دانش آموز بی انصافی نمی کرد، و حتی به عنوان یک دانش آموز مرا دوست داشت.

اما او وظیفه شرعی خودش می دانست که در مورد من به عنوان یک بهایی بدگویی کند؛ همین مرا آزار می دهد. اینکه کسانی مثل او که چنین خالص و دوست داشتنی بودند، و محبت مردم را در دل خویش جا داده بودند، به عنوان وظیفه شرعی، بدگویی از طفلی دوازده ساله را بر خود واجب می دانند.

تا کودک بودم این فقط جای سیلی معاون مدرسه بود که مرا آزار می داد، اما بزرگتر که شدم، تبعیض ها هم بزرگتر شدند. یا بهتر بگویم، بزرگتر که شدم توانستم تبعیضهای بزرگتری را ببینم. مادرم -که امروز نیست-، می نالید که چندین سال در رشته پرستاری

به تحصیل مشغول شده، اما به جرم انتساب به دیانت بهایی از کار در بیمارستان، و همچنین از آموزش بهیاری ممنوع شده. متن اعلان رسمی این اخراج که الآن پیش بنده حاضر است را با شما میخوانم:

"خانم پروین دست پیش، دانش آموز آموزشگاه بهیاری، برابر دستورالعمل وزارت فرهنگ و آموزش عالی در مورد پیروان فرقه بهائیت، چون شما طبق اعتراف کتبی خود به این فرقه وابستگی دارید لذا از تاریخ صدور این نامه از آموزشگاه بهیاری اخراج می گردید-سرپرست آموزشگاه عالی پرستاری و بهیاری".

بعدها من نیز این محرومیت را از مادرم به ارث بردم. اگر چه رتبه ام در کنکور سراسری بد نشده بود، اما از ورود به دانشگاه ممنوع شدم، تنها به این خاطر که نخواستم در مقابل واژه 'مذهب' به دروغ چیزی جز بهایی بنویسم. نزدیک به شش ماه تحصیلات خودم را در دانشگاه بهایی ادامه دادم تا هشت سال پیش که همراه خانواده ام خاک ایران را ترک کردم.

آقای لاریجانی من واقعاً نمی دانم دیگر چه نشانه هایی لازم است تا در مغز من شهروند بهایی فرو رود که هرگز با بقیه برابر نبوده ام.



نامه شبنم طلوعی به محمدجواد لاریجانی

آقای محمد جواد لاریجانی

رحمت الله فرزند میرزا اسدالله، متولد سال ۱۲۸۱ بود. یادم مانده چون همیشه میگفت که هم سن آیت الله خمینی است؛ رهبر انقلاب ایران که آمده بود تا چپ و راست به مدد جذب اش حکومت پادشاهی را به تاریخ بفرستند و عدالتی از نوع دیگر نصیب آحاد ملت کنند.

رحمت الله که از معدود بهاییان خاندانی سنی و سنندجی بود، آدم محافظه کاری بود. بی حاشیه در همه مورد؛ و صد البته در مورد مذهبش. تمام عمر تلاش کرده بود که بی قیل و قال کار کند، کارمند عالی رتبه شود، به روش طبقه ی متوسط خانه ای بخرد برای روزگار پیری، و تمام همتش را بگذارد تا بچه هایش را بزرگ کند.

در آشفته بازار ۵۸، در قلع و قمع چپ و راست و استقرار آن جمهوری که نامش اسلام ولی روشش خشونت شد، پدر بزرگم که حسابرس بازنشسته ی وزارت راه و ترابری بود از جمله اولین کسانی شد که سایه ی خشن بی عدالتی، بر ثمره ی یک عمر کار و خدمتش افتاد. رفته بود طبق معمول همه ی سالیان بازنشستگی، حقوقش را بگیرد که کارمند بانک به جای قانون گزار از پیرمرد ۷۷ ساله خجل شده بود و بی آنکه سر بلند کند گفته بود: "شرمنده، حقوق قطع شده."

رحمت الله اما باور نکرده بود: به کدامین گناه؟! با پیگیری های بیشتر از این اتاق آن طبقه، به آن اتاق این طبقه ی وزارت راه، بالاخره فرمی معروف - که هدفش واداشتن بهائیان است به نفی باورشان - به او داده شده بود تا با دروغی به اصطلاح مصلحت آمیز، حقوق قطع شده اش به زندگی بی درآمد او و همسرش بازگردد. رحمت الله عطا را به لقا بخشیده بود، با خط خوشی که داشت جلوی سوال کذایی مذهب نوشته بود "بهائی"، و تا زنده بود هرگز رنگ حقوق سنوات بازنشستگی را ندید که ندید.

پدر بزرگم سال ۱۳۷۳ وقتی همچنان امید داشت که: "شنیدم حقوق ها رو قراره بدن..."، جسم کوچک و نحیف شده اش را رها کرد تا در جهانی دیگر عدالت را جستجو کند.

کیهان طلوعی فرزند رحمت الله از ۱۸ سالگی در بانک کار کرده بود و وقتی سال ۵۸ - به دلیل تکمیل بودن سنوات خدمت - خودش را از سمت رییس حسابداری بانک رفاه کارگردان بازنشسته کرد، جز یکی دو ماه، هرگز رنگ حقوق بازنشستگی اش را ندید. چون همان ابتدا کارمند گیشه ی حقوق که "از بچه های قدیمی" بود، با افسوس گفته بود: "خانم طلوعی حقوقتون رو به دلیل بهایی بودن قطع کردند." عمه ام کم حوصله تر یا شاید مغرور تر از آن بود که برود به سبک پدرش پی گیر شود که فرمی جلویش بگذارند و بخواهند به زور نیازش، ارشادش کنند. بنابراین، بازی زندگی را بلافاصله پذیرفت و در سکوت و فشار مالی، همدم رحمت الله و مادر شد.

اما آن بی عدالتی سرگردان، در خیابان میگشت و قربانی میطلبید. سال ۶۲، آن روزها که زندانها لبالب بود از خون های ریخته، و حمله ی موقت باکرگان محکوم به اعدام، و ضجه ی ندبه و توبه، و پاهایی که زیر ضربات کابل شرحه شرحه میشد برای دادن اسمی یا انکار باوری، کیهان طلوعی به دلیل جورایی که حتما برای آن سالهای سیاه، نازک یا روشن بود، در خیابان کریمخان توسط "خواهران" با لحن زشت مواخذه میشود. کیهان برای اولین بار لب باز میکند تا به مواخذه ی دریده ی زن مامور، پاسخ دهد. "برادرها" می ریزند. زن محاصره میشود. به پاترول کذایی برده میشود. کاغذی بیرون آورده میشود. تعهد نامه ای است که جرم بدحجابی را بپذیرد و عذر بخواهد و برود پی کارش. کیهان طلوعی اما سفیدی کاغذ را که میبیند تا ته قصه را میخواند. در ایران، بعد از نام و پیش از نشانی منزل، مذهب است که پرسیده می شود. کیهان با خودنویس پارکر طلایی اش به خط خوش موروثی مقابل مذهب مینویسد: "بهائی".

اوین، کف از لای دندانهایش فواره میزند؛ خوراکی در راه است. همان شب مامورین به خانه ی رحمت الله می ریزند، تمام آلبوم های خانوادگی، تمام خاطرات را میبرند، والته گردنبندهای طلا را، لایب به خیال غنائم! چرا که خانه ی یک بهائی تفتیش شده بود. عمه ام ماهها اوین بود، و رحمت الله و مادرش با کمر خم و سر بالا گرفته، هرچند وقت یکبار میرفتند تا از پشت شیشه و از گوشی تلفن صدایش را بشنوند و خبر بیاورند که: "آب شده، ولی حتی با چادر هم خوشگله." ظاهرا حاج طلوعی هم - که قهرمان آزار بهایی ها بود - این را فهمیده بود، آنقدر که در یکی از بازجویی ها مزاحش شامل حال کیهان شده بوده که "برای فامیل ما صندلی بیارید." و وقتی بالاخره دانسته بود ماهی در تور افتاده به کارش نمی آید، و نامبرده در هیچیک از فعالیت های مورد نظر ایشان هرگز حضور نداشته، عمه ام آزاد میشود.

کیهان هرگز از زندان حرف نزد، گاهی جمله ای می شنیدی و باید به جمله ی سال قبل پیوند می زدی تا از معمای توالی اتفاقات، گرهی باز کنی. بیشتر آنچه نوشتم از مادرش و یا دوستان غیر بهائی که بعد ها دانستم هم بندش بوده اند شنیده ام.

کیهان سال گذشته در تهران پایتخت حکومت عدالت مدار، بعد از دوره ای طولانی از رنج و بیماری - بی آنکه به حقوق شهروندی خودش یا پدرش یا حتی بیمه ی خدمات درمانی اش اجازه ی دسترسی داشته باشد - از این جهان رفت. رفت تا شاید جایی دیگر به کسی اعتماد کند و برایش از جفای متولیان زادگاهش بگوید.

من شبنم طلوعی فرزند کورش و لیلا متولد ۱۳۵۰ در شهر تهرانم. بازیگر و کارگردانی هستم که پنج بار از جشنواره ی بین المللی تئاتر فجر برگزیده ی هیات های مختلف داوران شدم. نویسنده ی کتاب بازیگر عزیزمن و چندین نمایشنامه و داستان . من همان قاری کوچک مدرسه ی مریوانم که در ۱۱ سالگی هر روز با مقنعه ی خاکستری و صدای خوشش اقامه ی نماز سر می داد که الله اکبر ...

اما قاری کوچک که قواعد بازی را نمیدانست وقتی سر کلاس دینی ، معلم از عدالت اسلامی گفته بود و جایگاه اقلیت ها، یاد خانه افتاده بود؛ و از معلم سوال کرده بود: «پس چرا بهائی ها رو از کارشون اخراج میکنند؟»

قاری کوچک برق را در چشمهای معلم ندیده بود که می رفت تا خبری را که چیده به کام مدیر برساند. خانم س مدیر مدرسه راهنمایی مریوان اگر در پایان آن سال من ۱۱ ساله را به جرم "بهائیت" اخراج نکرده بود ، شاید امروزمسلمان شیعه بودم مثل تمام خانواده ی مادری ام؛ و بی شک از بی عدالتی امروز ایران، مثل خیل عظیمی از مسلمانان ایرانی، سخت گله میکردم.

من - "خانم حکمتی" مجموعه ی تلویزیونی بدون شرح - همانم که وقتی مامور معذور حراست فرم معروف را در محل فیلمبرداری به دستم داد و برایش به خط خوش موروثی با خودکار بیک بی ارزشم جلوی مذهب نوشتم "بهائی" ، لرزید، و بعد با من عکسی به یادگارگرفت برای همسر و فرزندانش . چون میدانست با این «اعتراف» به زودی توسط دستان ناپیدا حذف میشوم، نه فقط از آن سریال که از هرجا که بوده ام ، انگار که هرگز نبوده ام .

آقای محمد جواد لاریجانی

شما این روزها گفته اید : "مسئولان هیچ گاه به صرف بهائی بودن با پیروان این آیین برخورد نکرده‌اند، چراکه طبق قانون اساسی معتقدند هر شهروند ایرانی از حقوقی برخوردار است و نمی‌توان او را از حقوق مصرح در قانون اساسی منع کرد."

با خواندن اظهارات شما یاد دو عبارت معروف در کلاس های دینی افتادم : "دروغ مصلحت آمیز" و "اصل براءت" . ترجیح میدم بگویم که آنچه اخیرا در باب حقوق شهروندی بهائیان گفته اید مصداق اولی نیست و انشالله که اصل در مورد شما هم بر براءت است. این شد که از فرصت استفاده کردم و از غربتی که بعد از ممنوع الکاری به آن مجبور شده ام بغض را مثل تمام این چند سال فرو خوردم و برایتان پرونده ی تنها سه نفر از خانواده ای را خلاصه کردم ؛ مشتی است نمونه ی خروار، قصه ی بسیار کوچک و ساده ایست میان صدها هزار قصه ی عمیقتر و تلخ تر که قانون و تبصره های محرمانه برای بهائیان آفریده اند .

راستی حال که اعلام کردید پیروان این آیین از حقوق شهروندی برخوردارند، یادآوری میکنم که در میان ایرانیان بهائی ، کودکانی هم هستند که مادرانشان به جرم عقیده در زنداند؛ و مادرانی که شوهر های کشته ی شان نشان و سنگی بر قبر ندارند و از قضا فرزندان جوانشان هم در زنداند؛ و مریض هایی که حقی بریমে خدمات درمانی ندارند؛ و جوان هایی که حق ورود به دانشگاه ندارند؛ و کودکانی که سر کلاس ها تحقیر و از مدرسه ها اخراج میشوند ؛ و خانه هایی که توسط نیروهای مصون از پی گیری ، سوزانده میشوند؛ و رگ هایی که شب در خواب توسط ناشناسان مصون از مجازات ، بریده میشوند؛ و دیوارهایی که شبانه پر از فحاشی های ضد بهائی میشوند؛ و کسبه ای که تهدید میشوند؛ و قبرستانهایی که تخریب میشوند ؛ و بی گناهایی که به جاسوسی متهم میشوند ؛ و وحشت اخلاقی بر علیه بهائیان که در رسانه های دولتی و عمومی مدام سرمایه گذاری میشوند ؛ همه و همه فقط برای حذف جامعه ای از شهروندان ایران به نام بهائی .

ما و فرزندان ما و فرزندان فرزندان ما ، شاهدان و حاملان درد ظلم بر بهائیانیم. آقای لاریجانی ، بخواهید و بگذارید که این بار راویان عدالت پروری مسئولان باشیم.

شرط آشتی ملی برای ایران فردا: نوآوری در فرهنگ معنوی

بهر روز ثابت

سؤال این است که آیا میتوان صرفاً با تعلیم و تربیت و کار فرهنگی زمینه را برای اتحاد و همبستگی در ایران فراهم آورد؟ بسیاری در این مورد شک دارند که چگونه میتوان جامعه‌ای را بدون تغییرات سیاسی رادیکال به حرکت و تغییر در آورد. اما تجربیات تاریخی نشان داده است که کار فرهنگی میتواند ملتی را به حرکت و روشننگری هدایت کند اگر نوآوری فرهنگی با مقتضیات تاریخی و انباشتگی تجربیات ملی سازگار شود.

رابطه نوآوری فرهنگی و تکامل اجتماعی

نوآوری فرهنگی با تحولات داخلی یک جامعه در ارتباط است. اگر تحولات داخلی و تجربیات تاریخی یک جامعه گسترش نیافته باشد زمینه مناسب برای نوآوری فرهنگی بوجود نمی‌آید.

کودکی که به مرحله تکلم میرسد در آن مرحله به صورت طبیعی آماده جذب و فراگیری زبان از محیطش میگردد. و یا چون رشد و باروری فکری و مغزی به مرحله بالاتری میرسد فرد آماده درک و پذیرش مفاهیم انتزاعی و پیچیده تر میگردد. همچنین جوانی که به مرحله بلوغ میرسد چالشها و تنشهای آن مرحله نیازهای آموزشی و تربیتی جدیدی را فراهم می‌آورد که جوان به سائقه طبیعی نیازمند آنست. در این شرایط تعلیم و تربیت موثر میافتد چرا که با نیازها و معیارهای رشد و تکامل ارگانیک هماهنگی دارد. در این حال تعلیم و تربیت و کار فرهنگی جنبه رو بنایی نخواهد داشت چرا که با تغییرات درنگ ناپذیر محیط در ارتباط است. مفاهیم و ارزشهایی نخواهد بود که بر زمین شوره زار ریخته شود. بلکه بارانیست که زمینی تشنه آماده جذب آنست.

حال بنظر میرسد که به مثابه رابطه دیالکتیک تعلیم و تربیت و رشد، ظرفیتهای درونی جامعه ایران شاید بیشتر از هر جامعه دیگری در خاورمیانه آماده پذیرش تحول بنیادی فرهنگی میباشد.

یعنی ۱۵۰ سال ورزش نسیم تجددگرایی در ایران و فراز و نشیبهای پُر هیمنه سیاسی و اجتماعی همچون انقلاب مشروطه و ملی کردن نفت و انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ و از همه مهمتر میراث و بار فرهنگی یک تمدن و هویت ملی چندین هزار ساله که دوباره زندگی و حیات را از سر گرفته جامعه ما را آماده پذیرش یک جامعه مدنی ترقی خواه نموده است. جامعه ایران که از انقلابی رنجبار و پرهزینه گذر کرده در حال سپری کردن یک فرایند برای قوام گرفتن یک جامعه مدنی است.

مختصات باز سازی جامعه

با توجه به این سوال که چه وسایل و اموری میتواند تحول اجتماعی را تسهیل و ممکن سازد جامعه شناسان چند گام عمده را به عنوان مفر و راه خروج از بحران پیشنهاد میکنند:

- شرط اول شناخت دقیق مختصات و شرایط بحران و نارسایی های جامعه است
- شرط دوم ایجاد درک عمیقی از نیاز به یک استراتژی فراگیر است که جامعیت نظری و عملی داشته باشد و بتواند ائتلاف مردمی و وحدت ملی را حفظ کند. مثلا در مورد انقلاب مصر پس از نفی رژیم دیکتاتوری، سیاست نفی و جدایی دیگر به کار نمی آمد. به جهت فقدان ائتلاف ملی، انقلاب مصر در عوض بازسازی، شکاف ها و تضاد های اجتماعی پیشین را عمیقتر و پرنرنگتر ساخت. بازسازی جامعه نیازمند طرحی است که بتواند در ماورای تفاوت های مذهبی و سیاسی اتحاد وسیعتری را تضمین کند.
- و بالاخره گام دیگر آنستکه با تحول ذهنیت فرهنگی و تربیتی شرایط را برای آشتی و وفاق ملی فراهم ساخت.

بحرانهای اجتماعی در گذشته این درس تاریخی را به ما میدهد که بحران در نفس خود زمینه را برای رنج و مصیبت اجتماعی فراهم میکند اما اگر بحران با یک تحول فرهنگی و تغییر اساسی سیستم ارزشها و رفتارها همراه شود جامعه محترمیبار میتواند آستن ظهور و بروز نظامی فراگیر و ارزشمند گردد. بنظر میرسد که جامعه ایران به شرایط بحرانی خود پی برده و نیاز به تغییر و تحول اجتماعی را در همه سطوح و لایه های اجتماعی درک کرده است. آنچه که ضروری به نظر میرسد ایجاد گفتمان فرهنگی و آموزشی به جهت مطالعه دقیق خط مشی جامع و فراگیری است که کیفیت فرهنگ و نظام ارزشها را با تفکر انتقادی ارزیابی نماید، انگاره های تاریخی را تحلیل و تفسیر کند و افقهای یک نظام نوین را مشخص سازد و سپس مراحل رسیدن به ائتلاف ملی را از طریق آفرینندگی فرهنگی و نوآوری اجتماعی تبلور بخشد.

روحانیون نواندیش و لزوم قرائتی جدید از دین

بنظر میرسد یکی از مهمترین شرایط ایجاد آشتی و وفاق ملی آنستکه علمای مذهبی و متفکرین و اندیشمندان دینی دست به اقدامی شجاعانه زند و فتوای نوینی از تعریف دین و نقش آن در اجتماع عرضه کنند که مبتنی باشد بر احترام به انسان و حقوق برابر همه انسانها بی توجه به مذهب و نژاد و ملیت. این فتوای نوین استفاده ابزاری از دین برای کسب قدرت سیاسی را محکوم کند و معنای دین و مذهب را از چماق تکفیر و تهدید و خشونت جدا سازد. علمای مذهبی بایستی قرائتی از دین را عرضه کنند که برای مذهب و آیین خاصی امتیازات ویژه نطلبند و همه نوع انسان را فرزندان یک خدا بدانند و قائل به حقوق فردی و اجتماعی همه شهروندان باشند.

در این راه، معدودی شجاعانه قدم جلو گذاشته اند و با وجود تابوهای غلط دشواری که بر سر راهشان بوده از خیر و انسانیت سخن رانده اند و تعاریف فاخرتری را از دینداری و ایمان عرضه کرده اند. اما هنوز راه درازی در پیش است و مقصد بس ناهموار. از جمله این افراد آیت الله عبدالحمید معصومی تهرانی است که از روحانیون نواندیش به شمار میرود. ایشان در نامه ای به آقای دکتر محمد نوری زاد نوشت:

بنده همانگونه که سالها قبل اعلام کرده ام برای مسلمان، یهودی، مسیحی، زرتشتی، بودایی، بهایی و... حتی آنان که به دینی معتقد نیستند، ولی به اصول انسانیت معتقدند احترام قائلم. همچون برخی، غیر مسلمان را حیواناتی نمی دانم که بر روی زمین در حال چرندند!!!! هر کس که در وجودش فطرت انسانی تبلور داشته باشد، به هر دین و آیینی عقیده مند باشد، در مقابلش سر تعظیم فرود می آورم و دوستش دارم. هر کس که از فطرت انسانیش فاصله گرفته باشد، به هر دین و آیینی عقیده مند باشد، از او تبری می جویم، و اینها را از معارف اسلام آموخته ام. لذا این کمترین نیز به عنوان یک عالم دینی مسلمان اقدام نمادین جنابعالی را تحسین کرده و آن را در راستای تبلیغ و تایید آموزه های اخلاقی دین مبین اسلام می دانم و قاطعانه در حد توان خود از شما حمایت خواهم کرد.

همچنین ایشان در جایی مینویسد:

امروزه می بایست متفکرین و اندیشمندان دینی با توجه به شرایط زمانی و برداشتن مرزهای فرهنگی در عصر ارتباطات؛ دین باوری را با دیدگاه و قرائتی بر اساس احترام گذاری به کرامت انسانی، و تاکید بر حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی بشر تبیین و تعریف نمایند. دیدگاه و قرائتی که در آن علت اصلی بعثت انبیاء(ص) که همانا پرهیز از ظلم و ستم و نابرابری و تعدی به جان و مال و ناموس و آبروی انسانها می باشد بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد تا همه ی ابناء بشر -چه خدا باور چه ناباور- از حقوق و آزادیهایی برابر برخوردار بوده و بتوانند در کنار هم با مسالمت و احترام زندگی کنند بدون آنکه بخواهند یا بتوانند به حقوق فردی و اجتماعی یکدیگر تعدی و تجاوز نمایند.

خداوند این دنیا را با تمام نعمتهایش بدون هیچ تفکیک و تمایز گذاری بطور برابر در اختیار همه ی انسانها با هر ملیت و نژاد و دینی قرار داده و در استفاده از نعمات و زندگی دنیوی هیچ امتیاز خاصی برای خدا باوران و مومنین قایل نشده است مگر در جهان آخرت. بنابراین ما نیز حق نداریم که در حیات دنیوی با سفسطه بازی و مغلطه کاری در آموزه ها و متون دینی، برای یک قشر، ملت، نژاد، دین و مذهبی امتیازات ویژه ای قایل گردیم و دیگر ابناء بشر را از آزادی و حقوق خدادادیشان محروم کنیم.

خطر تعصب و فئاتیسم مذهبی برای هویت فرهنگی و وحدت ملی ایران

جامعه ایران هنوز یک جامعه مذهبی است و هر چند که طبقه متوسط و تحصیل کرده به سمت ذهنیت سکولاریسم حرکت کرده و حتی بخشی از کارگران به آگاهی صنفی و استقلال نظر دست یافته اند و کمتر میتوانند توسط علمای مذهبی تحریک شوند اما هنوز بخش وسیعی از جامعه تحت تاثیر علمای مذهبی هستند . لذا نقش آموزشی علما و متفکرین مذهبی میتواند از تاثیرات وسیع اجتماعی برخوردار باشد و ایران آینده را از خطرات گسستگی و خشونت کور و انتقام کشی برهاند و به رشد فرهنگی - سیاسی دموکراتیک در ایران مدد رساند. خطر بنیادگرایی مذهبی در ایران و منطقه خاورمیانه بسیار جدی است و شاید بتوان گفت مهمترین مانع ایجاد جامعه مدنی و اتحاد و همبستگی ملی میباشد . اگر این جریان به نحوی اساسی آسیب شناسی نشود و از درون تحول نیابد میتواند وحدت ملی ایران را به خطر اندازد و ایران را در تحولات سهمگین و پرشتاب خاورمیانه غرق سازد. دین هر چند بنا به اعتقاد مومنین آن منبع الهی دارد و از وحی سرچشمه میگیرد اما در عین حال در طول تاریخ به یک واقعیت و ساختار اجتماعی نیز تبدیل شده است. در این بُعد اسلام مثل هر عقیده و ایدئولوژی دیگر تابع تعبیر و تفاسیر مختلف شده، به شعب متخاصم تقسیم شده و از شرایط و ساختارهای سیاسی اجتماعی و اقتصادی و نیز بحران و انحطاط اخلاقی و مدنی که جزء جدائی ناپذیر موسسات انسانیت متاثر گشته است. مشکل آنجا پدیدار شده که هر فرقه ای سعی کرده است با ارباب و ستیزه دیگران را به کیش خود در آورد و یا مغلوب و نابود سازد . اعتقاد به خدای یگانه را که اساس هویت آنهاست تبدیل کرده اند به عامل جدایی و تفرقه. برای خدانشناسی شرط قائل شده اند. خدا را با خرافات در هم آمیخته اند. به اسم خدا تعصبات را جایز دانسته اند. به اسم خدا زده اند و کشته اند . گفته اند دیگران کافرند و مرتد . خدا را در بستر تاریخ محبوس ساخته اند و گفته اند آیین ما بهترین است و آخرین .

در آسیب شناسی تعصب و فئاتیسم مذهبی میتوان چند پدیده را مشخص ساخت:

اول وجود استبداد و اختناق فکری است که از جریان آزاد تبادل آراء و افکار میهراسد . به دگراندیشی اجازه رشد نمیدهد و مثل ایدئولوژی های قیصرمابانه دین را به زور و ارباب تحمیل میکند.

دوم انحصارگرایی مذهبی است. یعنی مرامی را حقیقت کامل و مطلق و جامع الاطراف فرض کردن و بی توجه به سایر جریانات فکری و تحولات اجتماعی و تاریخی خود را تافته جدا بافته قلمداد کردن و دیگران را نجس شمردن و دگراندیشان را کافر دانستن . دین مثل هر پدیده اجتماعی امریست متحول که بایستی تجدید یابد، با حواجی زمان موافق باشد و با استعدادها و مشکلات عصر حاضر متناسب و مربوط. به زبانی با روح عصر خود (Zeitgeist) همخوانی داشته باشد. هرگاه دین با تحول اجتماعی به جلو نرود مثل هر پدیده اجتماعی نشانه های زوال در آن ظاهر میشود و روح نباضه اش از تاثیر بازمی ماند. در این حال فساد دامنگیر تشکیلات مذهبی میشود خرافات افزایش میابد و اهل دین به جای معنویت تشنه قدرت سیاسی میشوند . ارزشهای انسانی سقوط میکنند و جز خودنمایی و ریا و تزویر چیزی از هیکل اخلاق باقی نمی ماند.

هرگاه آیینی به جدال با آزادی فکر برخیزد و خود را از جریان لایزال کون و فساد در عالم وجود بالاتر انگارد طبیعتاً به سمت مقابله و تضاد با تجدید و تکامل اجتماعی برخواهد خواست. حرکت و تحول اساس واقعیت هستی است . لذا ادیان و مذاهب و فلسفه ها و مرام های سیاسی و اجتماعی نیز در حال تحول و تغییر مداومند . دنیای امروز با دنیای یک قرن پیش تفاوت های ماهوی کرده است . این تفاوتها تنها در حوزه تحولات علمی و فنی صورت نگرفته بلکه نظامهای اجتماعی و ارزشهای فرهنگی و سیاسی را نیز در بر میگیرد . رعایت حقوق بشر، تساوی حقوق زن و مرد، فرهنگ صلح، نفی قوانین قرون وسطایی، گسترش دامنه تعلیم و تربیت عمومی نمونه هایی از تحولات و ارزشهای فرهنگی عصر جدید هستند. هر تفکری که به جنگ این تحولات برود به صورتی غیر قابل اجتناب پوسته ای ارتجاعی به دور خود میتند و هر چه بیشتر در واپسگرایی اصرار ورزد قطر آن پوسته عمیقتر و وسیعتر میگردد .

در جهان امروز که همبستگیهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به نحوی روزافزون در حال گسترش است نمیتوان خود را از جریان وابستگی و همبستگی جهانی بدور داشت، در انزوا فرو رفت، و روابط پذیرفته شده بین المللی را به چالش گرفت . در بازار عقاید و آرا که اکنون بُعدی جهانی پیدا کرده دیدگاهی به جلو می رود و با مقتضیات تمدن همگامی میکند که بر عقلانیت و آزادی اندیشه تاکید

ورزد و با تعاملات جهانی همگامی ورزد. جامعه بشری در عصر ما تبدیل به هیكل واحدی شده که نیازمند یک وجدان جهانی و تاسیساتی است که هم تنوع آرا و عقاید را به رسمیت شناسد و هم وحدت نوع بشر را تضمین کند. تعصبات دینی و نژادی و سیاسی و ملی را محکوم شمارد و هر آنچه را که مسبب خشونت وجدایی و از خود بیگانگی انسانهاست مخالف مقتضیات زندگی در یک جهان متحد بداند. مقتضیات جهانشمول عصر ما شرقی و غربی نمیشناسد. مصادیق آن جمعی و جهانی است و ماورای تعلقات مذهبی و فرهنگی قرار میگیرد. نفی خشونت، آزادی وجدان، حقوق برابر همه انسانها حاصل جمع ارزشهای روحانی و اخلاقی مشترک تمام نوع انسان است که در غربیل تاریخ دست چین شده و بشریت را به سمت آینده سوق میدهد. این اصول را میتوان اجزاء سازمان دهنده تمدن معاصر دانست و معیار و محک انسان آگاه معاصر. لذا بایستی این اصول را از هرگونه ایدئولوژی و تعصب و وابستگی سیاسی بدور دانست و آنها را در حوزه مرامهای ملی و مذهبی و سیاسی محبوس نکرد.

معنویت با هوشیاری اجتماعی و تاریخی

ادیان هر چند مقام انسان را ماورای طبیعت مادی قرار میدهند و برای خود منشأ الهی قائلند اما نمیتوانند به بهانه تشبث به عوالم بالا پویایی شرایط و مقتضیات انسانی و دگرگونی درنگ ناپذیر محیط طبیعی و اجتماعی را به حالت تعلیق در آورند. برای تحقق این امر از یکطرف ایمان مذهبی بایستی با عقل و خرد و تحولات و یافته های علمی هماهنگ گردد و از قشری گرای به آزادی فکری توسل جوید. از طرف دیگر انحصارگرایی و مطلق طلبی و توهم استقرار خلافت اسلامی بر دنیا بایستی به فروتنی عقیدتی و احترام حقیقی به سایر ملل و ادیان و رفع تعصبات تبدیل شود و حکم جهاد فقط بر علیه نفس اماره و کظم غیظ به کارگرفته شود. تنها با تبیینات جدید میتوان اسلام را با شرایط دنیای جدید وفق داد و با تقرّب به ارزشهای متعالی اخلاقی اسلام و جلوه های معنوی آن که در برهه ای از تاریخ تمدن ساز بوده، هنر و ادبیات و فلسفه و علم خلق کرده، و خودخواهیها و حرص و طمع را به تعاون جمعی سوق داده بتوان به اهداف کمال انسانی دست یافت.

اسلام میتواند در حد خود و در کنار سایر ادیان جلوه های معنوی فراتر از حیات مادی را عرضه کند و به این سوال اساسی انسان پاسخ دهد که از کجا آمده، به کجا میرود، و هدف این آمدن و رفتن چه بوده؟ این سوال فلسفی، این جستجوی روحانی و این کنجکاوی تاریخی در قلب ماهیت وجودی انسان در طپش است. انسان محتاج جنبه آرمانیست تا به حیات او معنا دهد چرا که بدون معنا اضطراب هستی و خلاء و پوچی فلسفی و اخلاقی او را فرا میگیرد. جمعی از متفکرین معاصر بر آنند که روح مدرنیته نیازمند تعامل و گفتگو با معنویت جدید است. دیدگاه اسلام چون با دیدگاه های سایر ادیان توأم شود میتواند پاسخی به اضطراب متافیزیک دوران مدرن عرضه کند و تحلیل مترقیانه ای از مفهوم دین و معنویت را جایگزین تقلیل گرایی فلسفه مادی سازد. معنویت که در همه جا حضور دارد و به همه آحاد انسانی متعلق است. معنویت که همراه با علم و عقل با جریان دینامیک هستی به پیش میرود و به صورت استبداد مذهبی تحمیل نمیکردد چرا که در هر امر وجدانی چون تحمیل پیش آید نفی خود میکند و بیشتر سبب اشمئزاز قلوب میگردد. ایمانی که به ضرب شمشیر حاصل شود قابل اعتنا نبوده و به سادگی از هم میپاشد. دین در معنای حقیقی اش باید زمینه ساز آشتی بین ملل و مروج فرهنگ صلح باشد. اصل دیانت ناظر به معنویت است که بایستی فرد را از درون دچار تحول سازد و سپس آن تغییرات درونی به صورت خودجوش به حیات اجتماعی تعمیم داده شوند و سبب تزکیه و تنزیه موسسات اجتماعی گردند. اگر علمای دین در پی کسب قدرت ظاهری هستند و میخواهند نهادهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را از تاثیرات دین بهره مند سازند راه آن در استفاده از روش آمرانه معطوف به کسب قدرت سیاسی نیست. روشی که مقبولیت ظاهری و مادی را برای دین به همراه میآورد روش همگامی با شرایط مقتضیات تمدن است.

در جهان امروز که باگسترش دامنه ارتباطات و نزدیکی فیزیکی جوامع امکان تصادم و منازعه ادیان افزایش یافته، علمای ادیان بایستی با نفی روش آمرانه و خشونت آمیز و بدور از جاه طلبی های شوم سیاسی در یک گفتگوی جهانی شرکت جویند و برای بحرانهای حاد جهانی مثل بحران محیط زیست، فقر و بیسوادی، قحطی های فاجعه آمیز، ائتلاف سرسام آور منابع انرژی، گسترش سلاح های اتمی، تولید و پراکندگی سلاح های شیمیایی و رشد تصاعدی جنایت و فساد چاره جویی کنند.

اسلام سیاسی

مروجین اسلام سیاسی بایستی میان سیاست و اعمال قدرت فرق بگذارند. سیاست را در مفهوم کلی آن به تدبیر و اداره مطلوب امور تعبیر کرده اند. در این حال هر نهاد اجتماعی و هر جا که گروهی بدور هم جمع میشوند تا اهدافی را به ثمر رسانند نیازمند سیاستی هستند تا با تدبیر و حکمت روابط اجتماعی و گروهی را سازمان دهد و آن جمع را به سمت غایت مطلوبش هدایت کند. سیاست از دو عامل دیگر اجتماعی نیز متاثر میشود: از طرفی اداره امور نیازمند ارزشهایی است که نظام اخلاقی و روح فرهنگی جامعه را تشکیل میدهند و سیاست در معنای ایده آلی اش به آن ارزشها رجوع میکند تا از آنها به عنوان معیار و محک عمل سیاسی استفاده کند. عامل دوم اقتصاد است که تمامیت کارکردهای مادی جامعه را تشکیل می دهد و در بستر داد و ستد زمینه را برای محقق ساختن انگیزه ها و ارزش ها فراهم می آورد و به آنها شکل خارجی و ملموس می بخشد. پس در مفهوم کلی، سیاست و اخلاق و اقتصاد در هر مرحله از ساختار اجتماعی دارای پیوندهای ناگسستگی هستند.

در رابطه اخلاق و سیاست و اقتصاد، نقش اخلاق در تحول شخصیت انسان سیاسی و اقتصادی دارای بیشترین اهمیت است هر چند که به صورت نامرئی اقتصاد و سیاست را به جنبش میآورد. ادیان چون مستقیماً با اخلاق و تحول شخصیت درگیرند میتوانند از آن طریق بیشترین تاثیر را بر اقتصاد و سیاست داشته باشند بدون آنکه بر انسانها حکومت کنند و منابع مالی را در اختیار بگیرند. پس در سیاست یکی اهداف آن مورد نظر است و دیگری ابزار آن. دین به جای استفاده ابزاری از افراد و اعمال قدرت میتواند شاخص های فرهنگی را که سازمان دهنده روابط متقابل اجتماعی هستند ارتقاء و تعالی بخشد و سپس از آن طریق به اهداف سیاسی و تحول اجتماعی دست یابد. افلاطون بدرستی دریافته بود که بدون جریان تعلیم و تربیت که بر دو پایه پرورش فکرو پرورش وجدان استوار باشد دستیابی به اهداف فلسفه سیاسی امکان پذیر نیست. در مثلث سیاست، اقتصاد، و اخلاق اگر دین تاکید خود را بر اخلاق قرار دهد نه تنها میتواند مؤثرتر به پویایی حیات اجتماعی مدد رساند بلکه قادر خواهد بود تا از شائبه قدرت طلبی سیاسی و یا فساد مالی موسسات اقتصادی مصون بماند. این همان نتیجه ای است که دست اندرکاران جامعه مدنی نیز در پی آنند تا از طریق مشارکت های مردمی خود جوش آلترناتیو سومی را در کنار حکومت و سازمان های مالی به حرکت در آورند.

تکمله

فقه سیاست زده بالذات پر نخوت است و معتقد به برتری و تفوق جوئی. جاه طلبی سیاسی اش، مخالفتش با تجدد و مدرنیسم، تضادش با آزادی و حقوق بشر و مقدس ساختن خشونت به جهت توجیه استبداد دینی از همان نخوت و روحیه برتری جوئی سرچشمه می گیرد. به قول آقای مهدی خلیجی پژوهشگر مسائل اسلامی: "در فقه، از جمله میان زن و مرد، سید و غیر سید، کودک و فرد بالغ، دیوانه و عاقل، برده و آزاد، شیعه و سنی، مسلمان و کافر، کافر ذمی و کافر حربی، و حلال زاده و حرامزاده تبعیض های حقوقی وجود دارد. انسانها با یکدیگر برابر نیستند و حقوق و تکالیف یکسانی ندارند... دولت باید نسبت به عقاید شهروندان از جمله عقاید دینی آنها بیطرف باشد تا بتوان از آن انتظار داشت حقوق شهروندی آنان را پاس بدارد... به این دلیل مهم مفاهیمی مانند حق، برابری و شهروندی در پی تغییر این یا آن فتوا با فقه آشتی نمیکند. بدون انقلاب در مبانی فقه نمیتوان اسلام را با این مفاهیم سازگار کرد."

اسلام سیاسی باور به تکثر ندارد و لذا بالذات نمیتواند تولید همبستگی کند. ایجاد اتحاد و همبستگی پایدار در ایران مشروط به یک تحول بنیادی در زمینه روشنگری دینی است که این روشنگری بحران اعتماد را به نحوی مطلوب چاره سازی کند و هویت ملی و مشترکات انسانی را شرط شهروندی بداند. ایجاد این شرایط نیازمند یک حرکت فرهنگی و آموزشی فراگیر است. روشنفکران و روحانیون نو اندیش در این میان نقشی اساسی ایفا کرده و میکنند. به امید آن روز که مساجد نیز به نهاد شکیبایی و وحدت قومی و برابری واقعی پیروان همه ادیان در برابر قانون تبدیل شوند.

بهائیان ایران و مسئولیت تاریخی رئیس جمهور



ذهنیت ما ایرانیان با «فتنه باب» و «فرقه ضاله بهایی» از بدو کودکی آشنا شده و بخواهیم و نخواهیم از آن تاثیر پذیرفته است. دوران محمدرضا شاه پهلوی با وجود تسهیلاتی که در امنیت اجتماعی بهائیان ایران ایجاد شد، نتوانست این ذهنیت را از آن پیش‌داوری‌ها پاک کند.

هرچند مبنای نوشته‌ها و گفته‌های نگارنده این یادداشت در موضوع بهائیت، همواره موازین جهانی حقوق بشر بوده است اما نمی‌توانم مغزشوئی تاریخی که آثار آن همه جا، حتی در محافل حقوق بشری و روشن‌فکری ایران دیده می‌شود را به فراموشی بسپارم.

تاریخ اجتماعی ایران، از ظهور «باب» و سپس شکل‌گیری «بهائیت»، تاکنون با دو گونه مغزشوئی در آمیخته است؛ یک وجه از این مغزشوئی به در تقابل نهادن «مسلمان» و «کافر» متمایل بوده و هست که بهایی را در جای «کافر حربی» نشانده با مفهوم کفری که با مسلمین شیعه سر جنگ دارد. وجه دیگر این مغزشوئی، بر هم‌سویی باب و بهائیت با امپریالیسم بریتانیا تاکید می‌کند که احساسات ملی‌گرایی را نشانه رفته و بر سکولارها تاثیر گذاشته است. این هر دو وجه در شالوده‌های ذهنی ایرانیان چنان اثر گذاشته که در قتل عام‌های تاریخی بابیان و بهائیان، همواره تکیه گاه حاکمان جنایت‌کار بوده است.

با آن که حتی در دوران حکومت پهلوی دوم، ماجرای خشونت‌بار حمله به «حضیرت القدس» را داشته‌ایم اما در مجموع، از زمان ظهور باب تا کنون، آن دوران را می‌توان در زندگی بهائیان ایران یک تنفس برشمرد که با احساس امنیت بیش‌تری روزگار می‌گذرانند. با این وجود، نفرت و بیزاری دین‌داران مسلمان به جای خود باقی بود و سکولارهای ضد استعماری هم با هر نوع اندیشه سیاسی، پیرامون این که بهائیت محصول سیاست‌های استعماری بریتانیا و بر ضد منافع ملی ایرانیان است، کوتاه نمی‌آمدند. در مجموع، امنیت بهائیان همواره آسیب‌پذیر باقی ماند؛ هرچند موقعیت اجتماعی آن‌ها با دوران‌های پیش از پهلوی دوم قابل مقایسه نبود.

در دوران پهلوی دوم، با برخورداری از این فضای امنیت نسبی، برخی تاریخ نویس‌ها ریشه‌های ظهور باب و بهائیت را به دور از پیش‌داوری‌های رسوب شده در ذهنیت جامعه، به بررسی کشیدند و عامل‌گرایی جامع‌ه برای ورود به تجددگرایی و گذار از سنت‌های بازدارنده را در این ظهور، تاثیرگذار ارزیابی کردند. اما نتوانستند آن چه را در ذهنیت بخش‌های بزرگی از جامعه جا افتاده بود، به شکل بنیادی تغییر دهند. عامل زمان در این سکون و ایستایی دخیل بود و انقلاب اسلامی در ایران بر استمرار روشن‌گری‌هایی که تغییر ذهنیت جامعه موکول به آن است، راه بست.

بهاییان زیر سلطه یک حکومت اسلامی برآمده از انقلاب، بلافاصله امنیت از دست دادند و دسته دسته از سوی نهادهای قضایی حکومت نوپدید به محاکمه، مصادره و مرگ محکوم شدند. این روند هم‌چنان ادامه دارد.

مساله مهم‌تر اما، آدم‌ربایی‌هایی است که به ظاهر توسط عوامل غیرمسئول اتفاق افتاده و حتی بدن‌دها تن از ناپدیدشدگان، به روایت بازماندگان این قربانیان، هنوز به دست نیامده است.

تا پیش از تدوین و تصویب قانون مجازات اسلامی، گروه‌های مرتبط با کانون‌های قدرت نوپدید سیاسی به استناد بسیار فتوای مراجع و مجتهدین شیعه، می‌توانستند بهاییان را در جای «کافر حربی» یا «مهدورالدم» به قتل برسانند و پاسخ‌گو هم نباشند.

پس از تدوین و تصویب «قانون مجازات اسلامی»، این هدم و قتل و بیداد پشتوانه‌های لازم‌الاجرای قانونی را هم به دست آورد و برای دادگاه‌های انقلاب و گروه‌های بهایی‌ستیز مرتبط با آن، بهایی‌کشی آسان شد.

ورود اصطلاح فقهی «مهدورالدم» به قوانین انقلابی و تعریف خودسرانه یا رادیکال از آن توسط ماموران اجرا و قضات خاص و گزیده شده برای هدم و قتل بهاییان، جایی برای دفاع قانونمند از آن‌ها باقی نگذاشت؛ می‌کشتند و دست می‌شستند و سرفراز، از جمعیت‌های بهایی‌ستیز که وارد حکومت نوپدید شده بودند، مزد می‌گرفتند.

بهاییان راه مهاجرت در پیش گرفتند. به حکم قوانین انقلابی، مجبور می‌شدند تا مبالغی را که به ازای کار در نهادهای دولتی شاه، از خزانه دولت به صورت حقوق ماهیانه و مستمری دریافت کرده بودند، به دولت اسلامی باز پس دهند.

این سوای حکم بر مصادره جمع بزرگی از آن‌ها بود که دارایی خود را در حوزه فعالیت در بخش خصوصی به دست آورده بودند؛ مثلاً بیوه مستمری بگیر یک کارمند دون پایه راه آهن که فوت کرده بود، محکوم به مصادره می‌شد و خانه مسکونی به جا مانده از شوهر را بابت استرداد دریافتی‌های شوهر و مستمری فوت شوهر که دریافت کرده بود، از دست می‌داد. در پاره‌ای موارد، رفت و آمد مکرر زن به دادگاه‌های انقلاب سبب می‌شد تا از باب رافت اسلامی، اتاق کوچکی در پایین شهر در اختیارش بگذارند تا در آن سکونت کند.

اما با وجود تصویب قوانین کافی برای قلع و قمع بهاییان و با آن که اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دست دادگاه‌ها را برای استناد به فتاوی مراجع دینی-انقلابی کاملاً باز گذاشته است، در مواردی که وارد کردن اتهاماتی مانند هم‌سویی با امپریالیسم میسر نبود و نمی‌توانستند بهاییان را به استناد خط و ربط اجدادشان با سفارت‌خانه‌های بریتانیا نابود کنند، به سراغ این واقعیت تاریخی رفتند که بخشی از اماکن مقدسه بهاییان در «حیفا» در اسرائیل است و بهاییان مومن نذورات خود را در آن جا خرج می‌کنند و به اسرائیل از دیرباز رفت و آمد داشته‌اند.

تاریخ ایجاد نخستین بناهای مقدس بهاییان در حیفا اساساً پیش از تاسیس دولت اسرائیل است و نداشتن امنیت جانی و مالی در ایران (زادگاه بهائیت) علت این رویکرد بوده است. اما آن‌ها همین واقعیت تاریخی را پیراهن عثمان کرده‌اند و برای هر شهروند بهایی که مدرک سفر به اسرائیل برای زیارت در پرونده‌اش قرار می‌گیرد، به همکاری با رژیم غاصب صهیونیستی به قصد تغییر رژیم اسلامی ایران، متهم می‌شود؛ اتهام خطرناکی که متهم از دفاع موثر عاجز مانده و پس از یک محاکمه غیرمنصفانه، به قربان‌گاه

می‌رود. در این پرونده‌ها، تاریخ سفر یا رابطه با کانون‌های بهائیت در اسراییل مطرح نیست و کسانی که سال‌های پیش از انقلاب هم با اماکن مقدسه خود در حیفا ارتباط داشته‌اند، مشمول این درجه از مشفت قرار گرفته‌اند.

بنابراین، با وجود حساسیت حکومت امروز ایران نسبت به رابطه با اسراییل، می‌توان گفت که موجودیت بهائیان ایران با توجه به مهاجرت تعداد زیادی از آن‌ها به خارج، به لحاظ آن که بزرگ‌ترین اقلیت دینی و اعتقادی را در ایران تشکیل می‌دهند، در صورتی که در ایران تحولاتی نابسود اتفاق بیفتد و ناقضان حقوق بشر بیش از امروز، زیر تعهدات بین‌المللی زده و امضای ذیل دو میثاق «حقوق سیاسی و مدنی» و «حقوق اقتصادی و فرهنگی» را بیش از پیش نادیده بگیرند، در خطر جدی قرار می‌گیرد و برخورد با آن‌ها ممکن است به «نسل‌کشی» با تعاریف امروزی جهانی، نزدیک شود.

این دلواپسی و دغدغه خاطر نسبت به آینده‌ای پر خون‌تر از گذشته است که به فعالان حقوق بشر هشدار می‌دهد تا جامعه جهانی را از خطر محتمل آگاه کنند و بخواهند حاکمیت جمهوری اسلامی ایران پاسخ‌گو باشد.

در وضعیت کنونی، آن دسته از بهائیان که در زندان‌ها به سر می‌برند، شرایط دشواری را تحمل می‌کنند که با حدود حقوق زندانی در همان حد و اندازه‌ای که آیین‌نامه ناظر بر سازمان زندان‌ها، مصوب ۱۳۸۴ شمسی، تعیین کرده است، تناسبی ندارد.

از سوی دیگر، در شهرستان‌های ایران گروه‌های بهایی‌ستیز که با کانون‌های قدرت سیاسی بی‌ارتباط نیستند، هر چند یک بار به خانه و کاشانه بهائیان که در شهرهای کوچک شناخته شده‌اند، ریخته و به جان و مال آن‌ها تعدی روا می‌دارند.

تاکنون شنیده نشده که دولت ایران در این موارد پاسخ‌گوی سازمان‌های جهانی حقوق بشری شده و متعهد به حفظ امنیت آن‌ها بشود. این درجه از انکار مسوولیت‌های حقوق بشری، زنگ خطری است که می‌تواند در جریان یک رویداد سیاسی از جنس سلطه‌گری نیروهای رادیکال اسلامی، کل جمعیت بهایی ایران را در معرض نابودی قرار بدهد.

اما آلام و محرومیت‌های بهائیان ایران به زندان، قتل و مصادره ختم نمی‌شود. سرکوبی فرهنگی بهائیان ایران، بیداد تکان دهنده‌ای است که در جمهوری اسلامی ایران به سهولت در جریان است و یک شمه از آن، محرومیت جوانان بهایی از تحصیلات دانشگاهی است.

دولت جمهوری اسلامی ایران جوان‌های بهایی را به سربازی فرا می‌خواند ولی آن‌ها را به دانشگاه راه نمی‌دهد. حتی دسترسی به دانشگاه در فضای مجازی را در برابر آن‌ها مسدود کرده و فرهیختگان بهایی را که اقدام به تاسیس این فرصت‌های آموزشی برای جوان‌های بهایی کرده‌اند، در حبس دارد. در نتیجه، ضمن یک اقدام سیستماتیک، جوان‌های بهایی را وادار به ترک کشور کرده است. تنها سال‌خورده‌گان بهایی که زندگی خاموشی دارند، می‌مانند و پس از ترک این جهان، نسل‌شان در ایران منقرض می‌شود.

از هر زاویه که به موقعیت هم‌وطن‌های بهایی خود می‌نگریم، آن را نگران‌کننده می‌بایم و تغییر دولت‌ها و ادعای آن‌ها بر اصلاح حقوق شهروندی و ایجاد اعتدال در جامعه، تاکنون برای بهائیان ایران سودی نداشته و از آلام آن‌ها نکاسته است.

این که رییس‌جمهور کنونی ایران پی‌اپی تاکید می‌کند که در ایران، شهروندان درجه‌بندی نشده و همگان از حقوق شهروندی یکسان برخوردارند، در شرایطی که جوان‌های بهایی را به دانشگاه راه نمی‌دهند، پرتناقض است. به ویژه که گوینده این سخنان روشن نمی‌کند که با وجود محرومیت جوان‌های بهایی از تحصیل در دانشگاه و در شرایطی که وزارت آموزش عالی زیر مجموعه دولت است و شخص ریاست‌جمهور ریاست شورای عالی انقلاب فرهنگی را به عهده دارد، ایشان چرا نقش خود را در اجرایی کردن حقوق یکسان شهروندان ایرانی، دست کم در همین یک زمینه که در مجموعه اقتدارشان است، ایفا نمی‌کنند. چرا؟

قدرت حکومت در سرکوب است یا رواداری؟ فروغ مهر آور

قدرت در عرصه سیاست، در اکثر مواقع منبعی محدود محسوب می شود که بر سر به دست آوردنش باید رقابت کرد و اگر به دست آمد، با کوشش تمام از آن محافظت کرد و از سرایت آن به دیگران جلوگیری کرد که این کار، به سبب محدود بودن این منبع، با بیرون نگه داشتن هر چه تمام تر دیگران از دایره قدرت ممکن خواهد بود. نمود این اندیشه در دنیای واقعی در داستان های هر روزه مخالفت، سرکوب و جابجایی قدرت درون مرزهای حکومت های ملی مشخص است. در واقع چنین پنداشته می شود که امکان افزایش قدرت وجود ندارد و قدرت تنها در دست گروه های مختلف و معمولاً متضاد در گردش است.

با چنین درکی از قدرت، از میان تمام گروه های مختلفی که بر سر قدرت پیکار می کنند، تنها یک گروه یا ائتلاف، از نیرویی که صرف کسب قدرت کرده سود می برد و نیروهایی که دیگران در این مسیر صرف کرده اند، همه به هدر می رود. در واقع در بازی حفظ و جریان قدرت بخش بیشتر نیروهای مصرف شده هدر رفته به حساب می آیند، چون در تقابل با نیروهای مخالف خنثی می شوند تا قدرتی در دست قدرتمند باقی بماند یا از دست قدرتمندی خارج و به دست قدرتمندی دیگر بیفتد.

از سوی دیگر، با حرکت افکار عمومی به سوی دموکراسی و برابری، قدرتمندان دنیای امروز نمی توانند به همان اطمینانی که قبلاً به قدرت به دست آمده می شد داشت برسند، چون کسب قدرت ضمانتی برای کسب مشروعیت نیست و قدرت بدون مشروعیت شکننده است. در این میان شاید متزلزل ترین قدرتمند ها آنهایی هستند که تاب پذیرش مخالفان خود را ندارند و برای کسب مشروعیت در یک دست سازی حوزه حکمرانی خود می کوشند و برای رسیدن به این منظور لزوماً از اعمال زور خودداری نمی کنند. اما رویدادهای چند سال اخیر نشان می دهد که این مطمئن ترین راه برای حفظ قدرت نیست. شاهد آن جنبش های مردمی است که در سال های اخیر در کشورهایی تحت حکمرانی رهبران کاریزماتیک به راه افتاد که نتیجه شان سقوط چندین تن از این قدرتمندان یکی پس از دیگری بود. البته در برابر این موارد سقوط، مثال هایی نیز وجود دارند که صرف نظر از بقا یا نابودی جنبش های مخالف در آنها، هم چنان پابرجا مانده اند. اما از حقیقت نمی توان گذشت که در دنیای مدرن، با پیشرفت ارتباطات و گردش آسان اطلاعات، قدرت سنتی مبتنی بر سرکوب تنها نوع قدرت موجود نیست، هم چنین نگه داشتن قدرت در یک نقطه نیز اگر نه غیرممکن، حداقل دشوارتر از دوره های دیگر زندگی بشر است.

تفاوت هایی از این دست میان نظم کنونی و پیشین جهان، کامل و جامع بودن تبیینات موجود از ساز و کار قدرت را زیر سؤال می برند و احتمال نیاز به تبیین های دیگر را مطرح می کنند. یک تلاش و یک جایگزین که تا حال در برخی نظام ها به اشکال مختلف به آزمایش درآمده، تکثرگرایی و توزیع قدرت میان حکومت و گروه های ذی نفع و جامعه مدنی است. در بستر مسئله حفظ قدرت، تکثرگرایی از آن جهت که داعیه توزیع قدرت میان گروه های مختلف را دارد، به صورت بالقوه امکان ایجاد تعادلی را فراهم می آورد که به رضایت گروه های بیشتر و بنابراین مشروعیت حکومت کمک می کند. موفقیت

نسبی این دیدگاه حاکی از آن است که توزیع قدرت به گروه‌هایی خارج از حکومت نه تنها مانعی بر حفظ قدرت نیست، بلکه می‌تواند عاملی برای تحکیم پایه‌های قدرت نیز باشد.

اما با وجود این استدلال معمول در عرصه سیاست که می‌گویند توزیع قدرت عاملی برای تحکیم پایه‌های قدرت است، برخی حکومت‌ها هنوز مایل نیستند از برداشت‌های سنتی از قدرت به عنوان منبعی محدود که باید برای در دست گرفتنش تلاش کرد دست بکشند و تکثرگرایی را در عمل بیازمایند. شاید یک علت ساده آن است که برقراری تعادل میان گروه‌های متکثر یک ملت به هیچ وجه کار ساده‌ای نیست. حکومت‌هایی مانند حکومت هندوستان را می‌توان در نظر آورد که در عین تلاش-شان برای وحدت بخشیدن به هندوها و مسلمانان، موفق به ایجاد یک هندوستان متکثر و در عین حال یگانه نشدند و به جداسازی هند و پاکستان و تمام سختی‌های مردمان این دو کشور برای تغییر محل سکونت تن در دادند. حکومت‌های آفریقای پس از استعمارزدایی، و شکنندگی آنها، و آشفتگی‌های حاصله نیز نمونه دیگری از سختی برقراری دموکراسی در میان مردمان است. چه چیز ممکن است یک حکومت را که حفظ قدرت، اقتدار و مشروعیت برایش اهمیت دارد تشویق کند تا سختی فضای عمل دادن به جامعه مدنی را بپذیرد و در ایجاد تکثرگرایی بکوشد؟

یکی از دشواری‌های پاسخ دادن به این سؤال شیوع الگوی دموکراسی لیبرال به عنوان تنها نظام ایدئال پلورالیستی است. این امر سبب می‌شود هرگونه تلاشی در راستای استقرار تکثرگرایی با تلاش در جهت استقرار لیبرال دموکراسی معادل در نظر گرفته شود و بنابراین دشواری ایجاد و یا حفظ این الگو در قالب یک حکومت و نیز مسئله قدرت در چنین حکومتی، معادل دشواری در استقرار تکثرگرایی انگاشته شود.

در واقع توصیه الگوی خاص دموکراسی لیبرال به عنوان تنها راه استقرار تکثرگرایی یک تناقض آشکار به نظر می‌آید، چرا که دموکراسی «مستلزم یک سیستم حکومتی است که به شهروندان آزادی تصمیم‌گیری بر سر خواسته‌هایشان را می‌دهد.» در این صورت دموکراتیک نیست اگر ملتی وجود داشته باشد که بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از آن، دموکراسی لیبرال و آنچه را رابرت دال «رقابت فشرده کاندیداهای سیاسی و گروه‌ها یا احزاب آنها» توصیف می‌کند نخواهند، اما مجبور به داشتن دموکراسی لیبرال شوند. نمونه این وضعیت کشورهای آفریقایی در دوره پس از استعمارزدایی هستند. به گفته برخی نظریه پردازان، علت آن که آفریقا نتوانست دموکراسی چندحزبی را بپذیرد، سیستم تصمیم‌گیری خاص معمول در فرهنگ آفریقایی بود که به جای رأی اکثریت، رأی به توافق آرا را معتبر می‌انگاشت و در رسیدگی به امور بدان خو گرفته بود. به این ترتیب سیستم چند حزبی که اقلیت‌ها را از دایره حکمرانی خارج می‌دارد، به صورتی پایدار مورد قبول این فرهنگ‌ها نبود. به سخن جرج ایتی، «در غرب، واحد پایه‌ای اقتصادی و اجتماعی فرد است؛ در آفریقا، خانواده گسترده یا جمع است.» بر این مبناست که سیستم‌های جایگزینی برای دموکراسی لیبرال پیشنهاد می‌شود، برای مثال، ویردو یک «نظام دموکراتیک غیر حزبی و مبتنی بر توافق آرا» را با رویکرد زیر پیشنهاد می‌کند:

«یک نظام دموکراتیک غیر حزبی و مبتنی بر توافق آرا نظامی است که در آن احزاب مبنای قدرت نیستند. مردم می‌توانند برای ترویج اندیشه‌های سیاسی انجمن‌های سیاسی شکل دهند و به انتخاب نمایندگان برای مجلس کمک کنند. اما

انجمنی که بیشترین اعضای منتخب را دارد به این ترتیب گروه حکمران نخواهند بود. هر نماینده با ظرفیت شخصی و نه انجمنی خود، بخشی از حکومت خواهد بود».

توضیحاتی که در تأیید این دیدگاه داده می شود، به عنوان تلاش در راستای معرفی بدیلی دیگر برای حل مسئله قدرت شایان توجه است. ویردو، در توضیح مشروعیت حکومتی که مطابق رویکرد پیشنهادی او عمل می کند، می نویسد در یک «نظام غیر حزبی مبتنی بر توافق آراء، هیچ گروه قومی یا ایدئولوژیکی به این حس دچار نخواهد شد که دائماً از قدرت دولتی بیرون نگه داشته شده است.» و چنین ادامه می دهد که: «همین به تنهایی باید کافی باشد تا از لاقط برخی تعارضات ناخوشایند که زندگی آفریقا را تا روزگار ما دچار معضل کرده، ممانعت کند» و ضمناً تأکید می کند: «در این اندیشه، به خودی خود، چیزی خاص آفریقا وجود ندارد... [بلکه این اندیشه] باید مورد توجه تمام نوع انسان قرار گیرد».

رسیدن به توافق آراء نیازمند ساختارها و مؤسساتی از جمله برای مشورت و رای زنی میان نمایندگان از «تمامی» بخش های یک ملت است به گونه ای که حکومت از نیازها و خواسته ها، هم چنین نظرات و راهکارهای پیشنهادی «تمامی» مردم خود مطلع شود. و البته بررسی انواع این گونه ساختارهای پیشنهاد شده و نمود عملی این ساختارها در این مقال نمی گنجد. نکته ای که مهم است لزوم پذیرش این حقیقت است که ساختارهای بدیلی نیز برای دموکراسی لیبرال غرب می توان در نظر آورد که در آنها نه تنها احزابی خاص، بلکه تمامی مردم سهمی در قدرت دارند. پس دور از ذهن نیست اگر بگوئیم سیستمی را می توان تصور کرد که در آن امکان قدرت داشتن همه و نه برخی گروه ها وجود دارد. از سویی نیز، نیروهایی که در سیستم-های دیگر صرف مخالفت یا غلبه بر مخالفت ها می شدند، در چنین نظامی در برقراری توافق آراء که خود مشروعیت هر چه تمام تر حکومت را به دنبال دارد صرف می شوند. و همین می تواند کلید سؤالی باشد که پیش تر مطرح شد: چه چیز ممکن است یک حکومت را تشویق کند تا سختی توزیع قدرت میان خود و مردم خود را بپذیرد یا به بیان دیگر مردمش را نیز هم-چون خود قدرتمند بخواهد؟

در واقع، اگر دیدگاه فوق مورد قبول حکومت و ملت باشد، دیگر حکومت مجبور نیست برای ایجاد یک تعادل پایدار از قدرت توزیع شده میان همگان نیرو صرف کند؛ چون قدرتمند بودن همگان، هم حکومت و هم ملت، یک منفعت مشترک برای همگان خواهد بود، و همگان در جهت آن نیرو صرف می کنند. به این ترتیب شرایطی متصور خواهد بود که در آن حکومت با دادن فضای عمل به ملت، که شاید برای حکومت به معنای گذشتن از بخشی از قدرت خود به نظر آید، می تواند به قدرتی به مراتب بیشتر دست یابد، چرا که نه تنها مشروعیت بیشتری می یابد، بلکه به جای سرکوب یا نظارت سرکوب گرانه و محدودکننده بر مردم خود و فعالیت های مدنی آنها، خواهد توانست خلاقیت و تلاش های آنها را در راستای ایجاد اجتماعی قدرتمند و پرتوان مدیریت کند. حال آن که در صورت سعی در ضبط قدرت برای خود، باید بخشی از قدرت خود را صرف غلبه بر مخالفت ها و پاک سازی تنوع و یک دست کردن حوزه حکم رانی خود کند. به علاوه، وقتی تضمین شود که شایستگی تمام افراد و گروه های تابع یک حکومت، هر یک در جایی مورد استفاده قرار می گیرد، بخش های متنوع جمعیت تحت حکمرانی، بنا بر میزان شایستگی خود و نیرویی که برای پیشرفت اجتماع خود صرف می کنند، سهمی در قدرت خواهند داشت و این قدرت ها همه در راستای استحکام بیشتر و قدرت بیشتر حکومت خواهد بود. هم چنین، علاوه بر مشروعیت، حرکت به سوی پیشرفت نیز با میزان قدرت یک حکومت رابطه ای مستقیم دارد و از این رو هم راهی و بسیج

نیروهای تمام تبعهٔ یک حکومت، چون کشور را به سوی پیشرفت می راند، خود عامل افزایش قدرت حکومت است. آنچه این دیدگاه را مهم و قابل توجه می سازد، این حقیقت است که چنین نگرشی مفهوم قدرت را به شکل سنتی آن، یعنی یک منبع محدود که باید بر سر آن رقابت کرد، به چالش می کشد. آنچه ویردو ممانعت از تعارضات ناخوشایند توصیف کرده، که شکل های مشابهش در رقابت های گروه های ذی نفع تمام نظام های تکثرگرای کنونی، از جمله در مجالس قانون گذاری کشورهای لیبرال دموکراتیک دیده می شود، می تواند کلید تعریف تازه ای از قدرت باشد. این که حکومت مجبور نباشد با تعارضات دست و پنجه نرم کند، به نظر حاکی از قدرت حکومت است. این که گروه های متنوع حس کنند «از قدرت دولتی بیرون نگه داشته» نمی شوند، به نظر مقدمهٔ ایجاد ظرفیت برای اقدام و عمل است. این حالت شرایطی را توصیف می کند که در آن یک حکومت برای قدرت گرفتن نیاز ندارد قدرت خود را از سرکوب قدرت های دیگر به دست آورد، چون شرایطی فراهم می شود که هم قدرت حکومت رو به ازدیاد خواهد بود و هم قدرت بخش های مختلف تابع آن حکومت زیرا نه حکومت و نه تابعانش با صرف نیرو در مسیر پیشرفت، نه تنها قدرتی از دست نمی دهند، بلکه قدرتمندتر می شوند. در واقع، چنین دیدگاهی پیشنهاد می کند که قدرت بیشتر نتیجهٔ کاستن از قدرت های دیگران نیست و شرایطی را می توان به وجود آورد که برآیند کلی قدرت ها رو به افزایش باشد. در واقع آنچه تا به حال در سیاست معمول بوده اعمال نیرو به منظور کسب قدرت بوده است. اما مثال های نقضی مانند آنچه در بالا آمد، نشان می دهند که می توان به جای اعمال نیرو در جهت سرکوب مخالفان، همان نیرو را در مسیری دیگر صرف کرد به گونه ای که در جنگ میان کسب به اصطلاح قدرت به هدر نرود، بلکه به افزایش برآیند کلی قدرت ها کمک کند، فرایندی که حاصل تعامل سازندهٔ تمام سرمایه های اجتماع و نه صرفاً یک اقلیت مورد تأیید حکومت است.

افزایش برآیند کلی قدرت بدین معناست که قدرت منبع محدودی با مقداری ثابت نیست. دلالت مهمی که این برداشت از قدرت با خود به همراه دارد این است که قدرت هم می تواند افزایش یابد و هم از میزان آن کاسته شود. در حقیقت، همان طور که فضای عمل دادن به دیگران موجب افزایش برآیند کلی قدرت می شود، تلاش در جهت سرکوب دیگران نیز می تواند از برآیند کلی قدرت بکاهد. نمود این گونه کاهش قدرت، چه در سیستم حکومتی که در آمریکا عمل می شود و چه در سیستم حکومتی ایران که خود را طیف مقابل آمریکا می داند و چه در بسیاری کشورهای دیگر مشهود است. به این ترتیب می توان نتیجه گرفت که سرکوب مخالفان شاید اصلاً به منفعت حکومت نیست، بلکه به ضرر حکومت است و از قدرت و مشروعیت آن می کاهد، قدرتی که اگر به صورت سازنده به کار رود، نه تنها به 'توانمندسازی' ملت و حکومت منجر می شود، بلکه 'ظرفیت' حکومت را برای ایفای نقشی در مسیر بهبود روابط میان حکومت ها نیز افزایش می دهد. بنابراین ضروری به نظر می رسد که دولت ها حتی برای هدف کمینه و چه بسا رنگ و رورفته ای چون بقای خودشان هم که شده، باید به بازاندیشی مفهوم قدرت پردازند و در شکل دادن تعریف تازه ای از قدرت، از حوزهٔ سرکوب و غلبه بر دیگران فراتر روند و این مفهوم را وسعت بخشند چنان که قدرت را در مدیریت سازندهٔ تنوع موجود در حوزهٔ حکمروایی خود و نیز برقراری روابط مسالمت آمیز با سایر دول جهان ببینند. به این ترتیب به جای نگرانی بر سر توزیع قدرت و ایجاد تعادلی از قدرت های متضاد، می توانند به ایجاد قدرت و ظرفیت هر چه بیشتر برای خود و ملت خود و در نتیجه تمام بشریت در مسیر پیشرفت فکر کنند.

"ابراز همبستگی مرکز اسلامی هندوستان با آیت الله معصومی تهرانی"

مولانا خالد رشید رییس مرکز اسلامی هندوستان:

اسلام برادری و همدلی با همه‌ی مردم زمین را می‌آموزد و اقدام برجسته‌ی آیت الله معصومی تهرانی مطابق با آموزه‌های اساسی پروردگار است.

متن کامل نامه:

مرکز اسلامی هندوستان

تقدیرنامه

۱۵ آپریل ۲۰۱۴

آیت الله عبدالحمید معصومی تهرانی با حرکت زیبای خود در تذهیب و تقدیم تصویری خطاطی شده به بهایان جهان گامی بی‌نظیر در ابراز همبستگی با پیروان آیین بهایی در ایران برداشته است.

این رفتار دوستانه نسبت به اقلیت مذهبی و در معرض تضعیقات، اقدامی درخور توجه است. این اقدام بر اصل برابری همگان در نزد پروردگار فارغ از باور مذهبی تاکید می‌کند.



اسلام برادری و همدلی با همه‌ی مردم زمین را می‌آموزد و اقدام برجسته‌ی آیت الله معصومی تهرانی مطابق با آموزه‌های اساسی پروردگار است. وی در راستای وحدت و صلح میان مذاهب ورزیده است. من ضمن تهنیت وی را ستایش کرده و همبستگی خود را با او ابراز می‌دارم.

با احترام

مولانا خالد رشید فرنگی محلی

رییس مرکز اسلامی هندوستان

awlana Khalid Rashid from India supported Ayatollah MASUMI Tehrani and his ground breaking gift to the Baha'is and his discourse of tolerance.

همه چیزمان باید به همه چیزمان بیاید

فرزان فرامرزی

اصولا جمله ی معروف "همه چیزمان باید به همه چیزمان بیاید" در ایران اسلامی، جمله ای بسیار کاربردی است. این جمله این قدر کاربردی است که گویا به خط مشی نظام تبدیل شده است. نمونه ی بارز این جمله همین اخبار ضد و نقیضی است که بارها و بارها از دهان مسئولان می شنویم. یکی تأیید می کند، دو ساعت بعد دیگری تکذیب می کند.

نمی دانم چه اصراری است که مثلا بگوییم در ایران زندانی سیاسی و عقیدتی نداریم وقتی مسئولین نظام مثل مرد ایستاده اند و می گویند که انرژی هسته ای داریم، کیک زرد داریم و اصلا انرژی هسته ای حق مسلم ماست. انرژی هسته ای به این بزرگی، با اون همه بدبختی ای که برای ملت به بار آورده، انکار شدنی نیست بعد مسئولین چهار تا زندانی ساده را مرتب انکار می کنند؟

چند روز پیش محمد جواد لاریجانی دبیرستاد حقوق بشر قوه قضاییه، که اصولا معلوم نیست کار این ستاد چی هست وقتی نیمی از اقلیت های مذهبی و فعالان حقوق بشری در زندان هستند، در گفتگو با خبرگزاری ایلنا "محرومیت از تحصیل بهائیان را در ایران تکذیب کرد [1]."

آقای لاریجانی هم مانند دیگر مسئولین نظام بر این عقیده است که گزارش های حقوق بشری این که سطح بین المللی در مورد ایران منتشر می شود و علی القاعده علیه ایران هم هست تماما "نژادپرستانه، فرقه ای و خلاف موازین حقوق بشر است." نا گفته پیداست که گزارش هایی که بر ضد جمهوری اسلامی نباشد، کاملا مورد تأیید ایشان و دیگران می باشد.

ایشان در ادامه صحبت هایشان گفتند "مسئولان هیچ گاه به صرف بهائی بودن با پیروان این آیین برخورد نکرده اند." البته منظور ایشان این بود که چون این ها، بهائی ها، جاسوس هستند تنها و تنها به جرم جاسوسی در زندان هستند و از دانشگاه محروم می شوند و خانه های و زمین هایشان مصادره و در پاره ای از مواقع به آتش کشیده می شود. اما آقای لاریجانی توضیحی ندادند که علت تخریب قبرستان های آنان چیست؟ جاسوسی؟

تعریف مسئولان نظام از جاسوس یا تبلیغ علیه نظام در نوع خود جالب است. از نظر آنان صرف این که بهائیان از مشکلات خود مانند محرومیت از تحصیل می گویند و آن را رسانه ای می کنند، تبلیغ علیه نظام و آب به آسیاب دشمن ریختن است. به عبارت دیگر، مسئولین نظام اصلا مقصر نیستند که علیه بهائیان و دیگر اقلیت های مذهبی ظلم روا می دارند، بلکه آنان مقصرند که بعد از نوشن جان کردن توسری و لگد صدایشان در می آید. هنوز هضم صحبت های آقای لاریجانی شروع نشده بود که خبر از اخراج یک دانشجوی بهائی بر روی سایت های حقوق بشری قرار گرفت. "مازیار ملاکی شهروند بیرجندی بهائی و دانشجوی رشته ساخت و تولید ماشین افزار از سوی حراست دانشگاه احضار و از وی خواسته شد تا نامه هایی مبنی بر عدم شرکت در جلسات مذهبی بهائیان و پیروی نکردن از مرکز بهائیان «بیت العدل» را امضاء کند [2]."

خب اگر جرم این جوان جاسوسی بوده چرا از او خواسته شده، "نامه‌هایی مبنی بر عدم شرکت در جلسات مذهبی بهائیان و پیروی نکردن از مرکز بهائیان «بیت العدل» را امضاء کند؟" خب چرا از او نخواستند برگه ای را امضا کند و تعهد بدهد که دیگر جاسوسی نکند؟ یا مثلا نام رابط هایش را لو بدهد؟ البته با سابقه ای که از جمهوری اسلامی در دست هست، بعید است که به اخراج جاسوس از دانشگاه اکتفا شود و احتمالا حداقل مجازات اعدام خواهد بود.

مورد دیگری که در هفته های گذشته اتفاق افتاد و جالب توجه بود، واگذاری اموال بهائیان روستای ایول از توابع شهرستان کیاسر به ستاد اجرایی فرمان امام بود. در سال ۱۳۸۹ زمین ها و خانه های بهائیان ایول مورد تعرض عده ای به ظاهر ناشناس قرار گرفت و تخریب شد. پس از آن واقعه و "به دنبال طرح شکایت ساکنان بهائی روستای ایول در مازندران از «تخریب، تحریق، تسطیح و خاکبرداری» خانه‌ها و اموال‌شان، دادگاهی در این استان حکمی را به آن‌ها نشان داده که بر مبنای آن تمامی اموال آنان از آبان‌ماه ۱۳۹۱ در اختیار "ستاد اجرایی فرمان امام" قرار گرفته است [3]."

در کشوری که خبر دفن ریچارد فرای، ایران شناس و شرق‌شناس برجسته آمریکایی، غوغا به پا می کند و مردم جمع می شوند که هیات که اسلام در خطر است و دولت را تهدید می کنند که "که خاک اصفهان مدفن ۲۳ هزار شهید گلگون کفن است و در صورتی که این خاک به جسد ناپاک جاسوسان آمریکایی آغشته شود، این امر غیرقانونی است و هر گونه اقدامی در این زمینه با مخالفت جدی از سوی امت حزب‌الله مواجه می‌شود [4]."

خانه ی بهائیان که بیش از سه دهه است به جاسوسی متهم هستند، به راحتی به ستاد اجرایی فرمان امام واگذار می شود و اصلا هم غیرقانونی نیست؟ شاید اگر ریچارد فرای هم خانه ای در ایران داشت که قابل غضب کردن بود دیگر کسی اعتراضی نمی کرد.



بهرحال امید است که این یک بام و دو هوای جمهوری اسلامی هر چه سریعتر پایان یابد یا آن طور که آیت الله معصومی گفتند شاهد روزی باشیم که "در ایران شعیه، سنی، زرتشتی، مسیحی، یهودی، بهائی و حتی خداناباوران از حقوقی یکسان و کرامتی هم‌سطح برخوردار

باشند. [5]"

<http://www.daneshjoonews.com/archives/11096>[1]

<http://tinyurl.com/kf3948y>[2]

<http://taghato.net/article/5662>[3]

<http://www.titrekhbar.com/view/26888809>[4]

<http://www.daneshjoonews.com/archives/5785>[5]

گنجی : بهائیت دین ساخته ایرانیان است!



گنجی : بهائیت دین ساخته ایرانیان است!

به گزارش پایگاه خبری و تحلیلی مهرورزی : بهائیان و اربابان آنها همواره به عنوان یک راهبرد اساسی، تلاش داشتند فرقه بهائیت را بنام یک دین با ریشه ایرانی قلمداد کنند. آنها در اجرای این راهبرد از هیچ ابزار و وسیله‌ای دریغ نکرده و شبکه‌های ماهواره‌ای چون بی‌بی‌سی فارسی، من‌وتو و... نیز تمام کوشش خود را در راستای مظلوم‌نمایی و عوام‌فریبی بهائیان به کار گرفته‌اند. جالب اینجاست که افراد خودفروخته و مذبذبی همانند اکبر گنجی - که سابقه و لاحقه‌اش تفاوتی از زمین تا آسمان دارد و تقریباً همیشه بر سبیل باطل حرکت می‌کرده - می‌توانند بهترین وسیله در جهت منویات شوم این سازمان‌های انحرافی و شیطانی باشند.

اما آنچه مسلم است بی‌پایه و اساس بودن ادعاهای به‌اصطلاح حقوق‌بشری دشمنان درباره بهائیان در ایران است. چراکه می‌دانیم در ایران چنانچه فرد بهائی‌یی مرتکب اقدامات ضد امنیتی، تبلیغی، غیرقانونی و... نشود می‌تواند مانند بقیه شهروندان از حقوق عمومی برخوردار باشد و بدیهی است فرد متخلف با برخورد قانون روبه‌رو خواهد شد چه بهائی باشد یا خیر.

آیت‌الله صادق آملی‌لاریجانی رئیس قوه قضائیه نیز در این مورد بیان کرده‌اند: «بهائیت دین ساختگی غربی‌ها برای بهم ریختن کشورهای اسلامی است؛ با این حال در جمهوری اسلامی ایران هیچ تعرضی به بهائیان به صرف

بهایبی بودن نشده است و آنچه صورت گرفته برخوردهای قضایی با کسانی بوده که برای بیگانگان جاسوسی کرده‌اند و یا برخلاف امنیت ملی اقدام نموده‌اند.»

اخیراً اکبر گنجی ذیل اظهارات رئیس قوه قضائیه در صفحه فیس‌بوکش نوشت: «بهائیت دین ساخته ایرانیان است، نه غربیان. به همین دلیل، خودی خودی خودی است. مال خودمان است!» گفتنی است این نظر وی با استقبال «عرفان ثابتی» بهائی (فرزند پرویز ثابتی، بهائی و از مسئولین ارشد و شکنجه‌گران معروف ساواک) روبه‌رو شد.



اکبر گنجی - Akbar Ganji
13 hrs · 🌐

صادق لاریجانی- رئیس قوه قضائیه- امروز گفته است که: "بهائیت دین ساختگی غربی‌ها برای بهم ریختن کشورهای اسلامی است با این حال در جمهوری اسلامی ایران هیچ تعرضی به بهائیان به صرف بهایی بودن نشده است و آنچه صورت گرفته برخوردهای قضایی با کسانی بوده که برای بیگانگان جاسوسی کرده‌اند و یا برخلاف امنیت ملی اقدام نموده‌اند".

نکته جالب توجه این است که بهائیت دین ساخته ایرانیان است، نه غربیان. به همین دلیل، خودی خودی خودی است. مال خودمان است. هر دینی برساخته‌ای تاریخی و اجتماعی است. اسلام هم که وارد ایران شد، ایرانی شد و ایرانیان آن را به شکل و رنگ خود درآوردند. اتفاقاً اسلام برای ایرانیان "وارداتی" است. اگر وارداتی بودن نامقبول است، معترضان می‌توانند این انتقاد را معطوف به اسلام سازند. اما بهائیت را خود ایرانیان ساختند.

Like · Comment · Share

Erfan Sabeti
Didehbancenter.com · 👍 1

بدین خوب بود آقای گنجی عزیز. با مهر و ارادت فراوان

وی که اصولاً دین را برساخته‌ای تاریخی و اجتماعی می‌داند و نه الهی گفته است اسلام وارداتی است و مسئولان باید اتهام وارداتی بودن را به اسلام بزنند نه بهائیت که کاملاً ایرانی است!

این قبیل موضع‌گیری‌ها و نظریات که از همان روحیه دائم‌التغییر و بی‌مبنای امثال گنجی سرچشمه می‌گیرد حکایت از مبانی کاملاً نادرست و غربی آنها از امر دین دارد. چراکه وقتی امر دین را از اساس پدیده‌ای تاریخی و انسانی بدانیم حتماً به چنین ورطه‌های خطیر و هولناک انحرافی و شیطانی نیز خواهیم افتاد و از راه هدایت انبیا دور خواهیم شد.

تعرضی به بهاییان به صرف بهایی بودن نشده است

بهائیت دین ساختگی غربی‌ها برای بهم ریختن کشورهای اسلامی است با این حال در جمهوری اسلامی ایران هیچ تعرضی به بهاییان به صرف بهایی بودن نشده است و آنچه صورت گرفته برخورد‌های قضایی با کسانی بوده که برای بیگانگان جاسوسی کرده‌اند یا برخلاف امنیت ملی اقدام کرده‌اند.

رییس قوه قضاییه قطعنامه اخیر پارلمان اروپا علیه جمهوری اسلامی ایران را محکوم کرد.

به گزارش ایلنا، آیت‌الله آملی‌لاریجانی در جلسه امروز مسئولان عالی قضایی قطعنامه اخیر پارلمان اروپا را دخالت آشکار در امور داخلی ایران و برخاسته از خوی استکباری کشورهای اروپایی علیه کشورهای مستقل دانست و با اشاره به اینکه صدور چنین قطعنامه‌ای آن هم در خلال روند مذاکرات جدی ایران و کشورهای اروپایی نشان می‌دهد آنها نمی‌توانند به راحتی از خوی استکباری و سلطه‌گری خود دست بردارند، گفت: اروپایی‌ها متأسفانه همچنان سخنان سخیف خود علیه مردم و نظام جمهوری اسلامی ایران را تکرار می‌کنند و توجهی به پاسخ‌های مستدل ندارند و در قطعنامه اخیر نیز ادعاهایی یک طرفه و بدون توجه به پاسخ‌های مکرر مسئولان نظام جمهوری اسلامی را مطرح کردند.

رییس قوه قضاییه سپس به مواردی از هجمه‌های پارلمان اروپا در قالب قطعنامه اخیر علیه جمهوری اسلامی ایران اشاره کرد و از جمله عبارات به کار رفته در این قطعنامه درباره انتخابات ریاست‌جمهوری را توهین به نظام و ملت بزرگ ایران برشمرد و گفت: انتخابات ریاست‌جمهوری ایران بحمدالله با شور و شعور بالایی برگزار و رییس‌جمهور محترم انتخاب شد، حال اروپایی‌ها ادعا کردند که این انتخابات با معیارها و استانداردهای پارلمان اروپا همخوانی نداشته است.

آملی‌لاریجانی در پاسخ به این ادعای پارلمان اروپا تأکید کرد: نظام جمهوری اسلامی ایران و مردم مسلمان این کشور قطعاً خواهند گفت که شما بیخود کرده‌اید که چنین استانداردهایی دارید و قصدتان تحکیم و تحمیل معیارهای خودتان بر کشورها و ملت‌های دیگر است.

رییس قوه قضاییه با تأکید بر اینکه تلاش دولت‌های اروپایی برای تحکیم و تحمیل خواسته‌ها و معیارهای لیبرالی خود بر ملت‌های دیگر، یک اقدام ضدحقوق بشری است، به ادعای اعدام افراد زیر ۱۸ سال در ایران اشاره و تصریح کرد: در جمهوری اسلامی ایران به هیچ وجه اعدام افراد زیر ۱۸ سال وجود ندارد و این ادعا از سوی پارلمان اروپا کاملاً دروغ است.

وی خطاب به اعضای پارلمان اروپا و با تأکید بر اینکه « چرا ادعاهای دروغین خود را مدام تکرار می‌کنید تا آن حد که ظاهراً باورتان هم شده است » از آنان خواست اگر در ادعای خود درباره اعدام زیر ۱۸ ساله‌ها در ایران صادق هستند، چرا اسامی این افراد را اعلام نمی‌کنند.

رئیس قوه قضاییه در ادامه به ادعاهای مربوط به سرکوب‌های مبتنی بر محدودیت‌های مذهبی، قومی و جنسیتی در جمهوری اسلامی ایران اشاره کرد و گفت: در کشور ما پیروان ادیان دیگر در کنار مسلمانان زندگی می‌کنند و همینطور برادران اهل سنت با برادران شیعه زندگی می‌کنند و هیچ تعرضی به آنان نشده و نمی‌شود.

رئیس دستگاه قضا با اشاره به اینکه غربی‌ها به دنبال طرح ادعاهای کذب درباره دین‌های خودساخته‌ای مانند بهائیت در ایران هستند، اظهار کرد: بهائیت دین ساختگی غربی‌ها برای بهم ریختن کشورهای اسلامی است با این حال در جمهوری اسلامی ایران هیچ تعرضی به بهاییان به صرف بهایی بودن نشده است و آنچه صورت گرفته برخوردهای قضایی با کسانی بوده که برای بیگانگان جاسوسی کرده‌اند یا برخلاف امنیت ملی اقدام کرده‌اند.

آملی‌لاریجانی سپس به تلاش گسترده زنان و حضور موثر آنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، ورزشی و حتی سیاسی اشاره کرد و گفت: جمهوری اسلامی ایران نظام حقوقی خاص خود را مبتنی بر دین مبین اسلام بنا نهاده و طرح مسائلی بدون دلیل و برهان درباره تفاوت‌های حقوقی میان زنان و مردان از جمله در مباحث مربوط به ارث و نفقه نشان از تلاش برای تحمیل ارزش‌های غربی بر یک جامعه اسلامی است که مردمانش تعالیم نورانی اسلام را پذیرفته‌اند و در برهه‌ها و صحنه‌های مختلف از جمله در عزاداری‌های محرم و شب‌های قدر و مراسم اعتکاف پایبندی و عشق و علاقه و التزام به دینشان را نشان داده‌اند.

رئیس قوه قضاییه اشاره و تأکید پارلمان اروپا بر آزادی‌های جنسی را تلاشی برای گسترش افسارگسیختگی جنسی و تحمیل آن بر کشورهای دیگر به ویژه کشورهای اسلامی توصیف کرد و افزود: آنان به دنبال تعمیم بی‌بند و باری جنسی و حتی تحمیل و بی‌بند و باری در هم‌جنس‌گرایی هستند و اینها مسائلی است که با الگوی زندگی اسلامی و انسانی سازگار نیست.

آملی‌لاریجانی تناقض در گفتار و رفتار غربی‌ها درباره حقوق بشر را کاملاً مشهود اعلام کرد و گفت: برخی کشورهای اروپایی در حالیکه خودشان به زور و با خشونت و حتی با کمک محاکم و دادگاه‌های خود، حجاب از سر دختران معصوم برمی‌دارند یا با اظهار نظر راجع به هولوکاست برخورد قضایی می‌کنند و جنایات آنان در گوانتانامو و ابوغریب در مقابل دیدگان جهانیان مطرح است، چگونه خود را مدعی و مدافع حقوق بشر و آزادی می‌دانند در حالی که در واقع از نفاق و دورویی خود دفاع می‌کنند.

رییس قوه قضاییه تحریم‌های غربی علیه ایران را اقدامی ضدحقوق بشری دانست و تاکید کرد: این تحریم‌ها که دربرگیرنده تحریم‌های دارویی نیز بوده حتی اگر برای مقابله با نظام جمهوری اسلامی ایران نیز باشد نشان می‌دهد که حقوق بشر ابزاری در دست شماسست که از آن برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود استفاده می‌کنید.

آملی‌لاریجانی افزود: از مسئولان دیپلماسی کشور و خصوصاً وزارت خارجه می‌خواهیم پاسخ‌های محکمی به این ادعاها بدهند؛ البته جناب آقای دکتر ظریف پاره‌ای جهت‌گیری‌های خوب هم داشته‌اند و کشورهای اروپایی نیز باید بدانند که مردم و مسئولان ما با چنین رویکردی و قطعنامه‌هایی اجازه دایر کردن دفتر در تهران به آنان نخواهد داد.

رییس قوه قضاییه با تبریک آزادی مرزبانان ایرانی خواستار تلاش دستگاه‌های مربوطه برای مشخص شدن سرنوشت پنجمین مرزبان ایرانی، همچنین محدود کردن فضا برای تکرار نشدن رفتارهای خشن اشرار علیه امنیت کشور شد.

بر اساس این گزارش، در جلسه امروز مسئولان عالی قضایی بحث و بررسی درباره آیین‌نامه جمع‌آوری و استنادپذیری ادله الکترونیکی موضوع ماده ۵۴ قانون جرایم الکترونیکی ادامه یافت.

پایان پیام

@@@@@@@@@@@@@@@@@@@@

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2014/04/140408_nm_bahai_human_right.shtml

بهایان 'شهروندان درجه دو' در ایران

نیکی محبوب

به گفته بهایان، مذهبیهون افراطی و نیروهای دولتی پس از انقلاب بارها منازل این افراد را تخریب کرده و سنگ قبر بهایان دفن شده را شکسته‌اند

"معلم دینی ما یک روز سر کلاس گفت بچه‌ها تا به حال چیزی از بهایی‌ها شنیده اید؟ اگر دوستی دارید که بهایی هست نباید باهاش ارتباط داشته باشید، نباید از یک لیوان آب بخورید، اینها نجس هستند."



news bahai blogfa

مهتاب می‌گوید: "نخستین بار نام بهاییان را در کلاس سوم دبستان در کلاس دینی شنیدم، همسایه دیوار به دیوار ما دختری داشت که ما با هم دوست صمیمی بودیم، وقتی یک روز هنگام بازی به او گفتم معلم دینی چه گفته بغض کرد، گفت خب من بهایی ام و من در عالم کودکی هیچ راهی برای آرام کردنش پیدا نکردم، فردای آن روز از مدرسه که برگشتم آنها رفته بودند".

پس از انقلاب اسلامی، حکومت ایران مذهب بهائیت را به رسمیت نشناخت و در اصل ۱۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی، غیر از اسلام تنها سه دین زرتشتی، کلیمی و مسیحی به رسمیت شناخته شدند.

برخوردها با بهاییان، با روی کار آمدن جمهوری اسلامی ایران وارد مرحله متفاوتی شد. بسیاری از بهاییان در دهه شصت بازداشت و زندانی شدند، اموال آنها مصادره و تعدادی از آنها نیز اعدام شدند.

ثریا یکی اعضای جامعه بهاییان در ایران است که ۲۰ سال پیش به بریتانیا آمده است. او در مورد تجربه‌اش به عنوان یک بهایی در ایران به بی‌بی‌سی فارسی گفت: "من و خانواده تا قبل از انقلاب با مشکل جدی روبه‌رو نبودیم، اما عمده مشکلات ما پس از انقلاب شروع شد. پدرم افسر بازنشسته ارتش بود، حقوقش قطع شد، برادرها و خواهرانم از مشاغلشان اخراج شدند. در آن مقطع من در دبیرستان درس می‌خواندم، دو سال آخر که مدیر عوض شده بود، مدیر جدید ما می‌گفت من پرونده شما بهاییان را جدا کرده‌ام گذاشتم در اولین فرصت اخراجتان کنم، چون شما مثل انگل هستید، هر روز که مدرسه می‌رفتم، منتظر بودم که اخراج بشوم".

ثریا افزود: "پس از انقلاب فرهنگی چهار مذهب مسیحی، یهودی، اسلام و زرتشتی در فرم کنکور وجود داشت و من زیر این چهار مذهب می‌نوشتیم بهایی. چندین سال این فرم‌ها را پر کردم، اما به من اجازه شرکت در کنکور داده نشد. حتی وقتی از طریق جامعه بهایی با دانشگاه‌های خارجی به شکل مکاتبه‌ای تحصیل می‌کردم، پاکت‌های تکالیف درسی دانشگاهی را که می‌فرستادیم در پست پیدا می‌کردند و از بین می‌بردند، به طوری که ما خیلی مشکل داشتیم که تکالیف را برای دانشگاه‌های خارجی بفرستیم".

او همچنین با اشاره به اینکه دو برادر او در دهه ۱۳۶۰ بازداشت و در ابتدا محکوم به اعدام شده بودند، گفت که پس از تلاش و کمپین بسیاری از فعالان، حکم اعدام تعداد زیادی از بهاییان از جمله دو برادر او به چند سال زندان کاهش یافت.

شهاب دیگر شهروند بهایی که امکان تحصیل در دانشگاه را به خاطر بهایی بودن از دست داده است، گفت: "ما بهاییان شهروندان درجه دو هستیم، نه اجازه کار دولتی داریم، نه اجازه تحصیل، همیشه باید مراقب باشیم تا پاپوش بریمان درست نشود. تنها خواسته من تحصیل در دانشگاه بود، اما از من سلب شد، دلم می‌خواست به زبان فارسی تحصیل کنم و در مملکت موفق باشم، اما مجبور به ترک وطنم شد".

به تازگی محمد جواد لاریجانی، دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضاییه ایران، با رد "هرگونه تبعیض و تضييع حقوق افراد به خاطر بهایی بودن" در این کشور، اعلام کرد که افراد به صرف بهایی بودن در ایران محاکمه یا از تحصیل منع نمی‌شوند.

آقای لاریجانی با اشاره به گزارش‌های نقض حقوق اقلیت‌ها در ایران گفت: "گزارش‌های حقوق بشری علیه ایران در مورد اینکه حقوق اقلیت‌ها تامین نمی‌شود، یک دروغ آشکار است و این چنین اظهاراتی نژادپرستانه، فرقه‌ای و خلاف موازین حقوق بشر است".

وی با تأکید بر اینکه بهائیت "دین رسمی" نیست، افزود: "مسئولان هیچ‌گاه به صرف بهایی بودن با پیروان این آیین برخورد نکرده‌اند، چراکه طبق قانون اساسی معتقدند هر شهروند ایرانی از حقوقی برخوردار است و نمی‌توان او را از حقوق مصرح در قانون اساسی منع کرد".

این در حالی است که جامعه جهانی بهاییان و فعالان حقوق اقلیت های مذهبی در ایران می گویند که بعد از انقلاب، بهاییان از تصدی مشاغل دولتی و تحصیل در دانشگاهها محروم بوده‌اند.

با اینکه مقامات ایرانی بارها نقض حقوق بهایی ها را تکذیب می‌کنند، اما در استفتاهایی که از مراجع تقلید محافظه کار شده است، حقوقی برای این شهروندان در نظر گرفته نشده است.

در استفتایی که از آیت الله علی خامنه‌ای شده، آمده است: "همه پیروان فرقه گمراه بهائیت محکوم به نجاست هستند و در صورت تماس آنها با چیزی، مراعات مسائل طهارت در رابطه با آنها، نسبت به اموری که مشروط به طهارت است، واجب است. ولی رفتار مدیران و معلمان و مربیان با دانش آموزان بهایی باید بر اساس مقررات قانونی و اخلاق اسلامی باشد".

همچنین در استفتای آیت الله نوری همدانی آمده است: "اعضای فرقه ضاله از زمره مسلمین خارجند و هر گونه رابطه ای با آنها حرام است مگر در مواردی که امید ارشاد و هدایت آنها باشد".

حسن فرشتیان محقق و پژوهشگر دینی، در خصوص آیین بهایی و دلیل مخالفت مذهبیهون با معتقدان به این آیین به بی‌بی‌سی فارسی می‌گوید: "بهائیت آیینی است که بعد از آیین اسلام درست شده و طبیعتاً مسلمانان این آیین را به رسمیت نشناختند و از همان ابتدا درگیری و اصطکاک مسلمانان با این آیین ایجاد شد. این درگیری قبل و بعد از انقلاب وجود داشت. اما تغییری که بعد از انقلاب رخ داد این بود که مسلمانان سنتی قدرت را در دست گرفتند، قبل از انقلاب این جامعه قدرت را در دست نداشت و دولت بخشی از جامعه مسلمانان نبود، بخش مستقلی بود. اما بعد از انقلاب همان جامعه مسلمانان سنتی با درگیری‌های قبل از انقلاب قدرت را به دست گرفتند".

این پژوهشگر دینی با توضیح این مساله که بحث "امت اسلامی" و "حقوق شهروندی" دو موضوع کاملاً جدا است، تصریح دارد: "در امت اسلامی یک گروه از افراد هم اعتقاد با هم پیمان‌هایی می‌بندند و به آنهاایی که خارج از این امت قرار دارند، امتیازی نمی‌دهند. این امر ممکن است طبیعی باشد و ممکن است افراد امت چنین حقی را داشته باشند، این یک پیمان درونی میان افراد یک امت است، اما هنگامی که بحث کشور و شهروندان یک کشور مطرح است، نمی‌توانیم بین افراد درون یک کشور تفاوت و تبعیض قائل شویم".

آقای فرشتیان می‌افزاید: "شهروندان یک کشور هیچ گونه امتیازی به یکدیگر ندارند، هنگامی که شهروندان مالیات می‌دهند، در منابع و درآمدها سهیم هستند، هیچ فرقی ندارند. فرد مسلمان، نامسلمان، پرهیزکار و ناپرهیزکار به یکسان شهروند هستند، شهروند درجه یک و درجه دو نداریم. اما پس از انقلاب نگاه درون امتی به نگاه کشور هم منتقل شد و تبعیض و محرومیت‌ها که متأسفانه در خصوص بهاییان انجام می‌شود و قابل انکار هم نیست ناشی از نگاه درون امتی است".

این پژوهشگر دینی با اشاره به اینکه بسیاری از فتاواها به مرور زمان تعدیل شده است، در خصوص فتاوایی که علیه بهاییان آمده است، می‌گوید: "بسیاری از فتاوا به سمت پاک بودن غیر مسلمانان می‌رود، برخی از فتاوا پاک بودن را به نامسلمانان اهل کتاب محدود می‌کند و برخی این را به پاک بودن مطلق انسان سرایت می‌دهد و در نهایت به این سمت گرایش پیدا می‌کند که مطلق انسان صرف نظر از آنچه به آن باور دارد پاک است".

به گفته آقای فرشتیان، شهروندان یک کشور همچنان که آیت الله منتظری گفته است "چه بهایی، چه مسلمان، چه ادیان دیگر و چه غیر دین باوران همه به یکسان شهروند یک کشور محسوب می‌شوند".

بان کی مون، دبیر کل سازمان ملل متحد، در گزارش سالانه شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در خصوص مسائل ایران اعلام کرده است: "هیچ بهبودی در وضعیت اقلیت‌های مذهبی و نژادی رخ نداده و این اقلیت‌ها در برخورداری از حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود دچار محدودیت‌های جدی هستند. نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی‌ای نظیر بهاییان و مسیحیان، در قانون و سنت ریشه دارد".



ایقان شهیدی :

"وقتی پرونده ام برای تجدید نظر به دادگاه رفته بود، روزی پدر و مادرم برای پیگیری وضعیت پرونده ام به همان دادگاه یعنی شعبه ی ۵۴ دادگاه انقلاب رفتند.

از قاضی ای که باید پرونده ام را مطالعه می کرد پرسیدند که وضعیت پرونده ی ایقان چطور است؟ قاضی هم پرونده ی چند صد صفحه ای مرا که روی میز بوده جلو کشیده و مشغول ورق زدن سریع صفحات آن شد. به پدر و مادرم گفته بود که پسرتان جرم بسیار سنگینی مرتکب شده است! اخبار مربوط به شورشهای خیابانی زنجان را برای سازمانهای حقوق بشری فرستاده، با فردی معاند به نام حجت در ارتباط مستمر بوده است و ..

مامان می گفت پیش خودم فکر کردم دیدم که تا جایی که یادم هست خبر خاصی در زنجان نبوده است. جلو رفتم و آن صفحات پرونده را نگاه کردم. دیدم که فایل پیوست یکی از ایمیل‌هایت را دارد می خواند. به فایل پیوست دقت کردم و دیدم که صفحاتی از تاریخ نبیل است! برگشتم و به قاضی گفتم که این ماجرای که شما می گوئید مربوط به ۱۷۰ سال پیش است که بایبان را در آن شهر قلع و قمع می کردند! آن آقایی هم که می گوئید با ایقان در ارتباط بوده "حجت زنجانی" است و مربوط به همان ۱۷۰ سال قبل است! حجت زنجانی چگونه می توانسته با ایقان در ارتباط باشد؟

ایقان چگونه می توانسته اخبار مربوط به قیام زنجان را برای سازمانهای حقوق بشری ارسال کند؟ خلاصه این را به عنوان عیدی به همه ی دوستانم تقدیم می کنم تا بدانید که احکام پرونده های بهائیان چقدر دقیق و منصفانه صادر می شود.

فدای همگیتان "

خبر

محمد جواد لاریجانی:

افراد صرف بهایی بودن محاکمه یا از تحصیل منع نمی‌شوند

● ایلتنا: دبیر ستاد حقوق بشر قومقضاویه هرگونه محاکمه یا منع از تحصیل افراد به صرف بهایی بودن را تکذیب کرد و گفت: «مسئولان جمهوری اسلامی طبق قانون اساسی حقوق شهروندان ایرانی را به رسمیت شناخته و از آن حمایت می‌کنند» (محمد جواد لاریجانی) هرگونه تبعیض و تضییع حقوق افراد به خاطر بهایی بودن را رد کرد و گفت گزارش‌های حقوق بشری علیه ایران در مورد اینکه حقوق اقلیت‌ها تأمین نمی‌شود یک دروغ آشکار است و اینچنین اظهاراتی نژادپرستانه، فرقه‌ای و خلاف موازین حقوق بشر است. او افزود: بازداشت و منع تحصیل افراد به خاطر رنگ، نژاد و دین ممنوع است. در کشور ما افراد بسیاری دستگیر می‌شوند و شاید هم شیعه اثنی‌عشری باشند، اما هیچ‌یک از آنها که به خاطر شیعه بودن دستگیر نمی‌شوند» وی با بیان اینکه بهاییت دین رسمی نیست، ادامه داد: «مسئولان هیچ‌گاه به صرف بهایی بودن با پیروان این آیین برخورد نکردند، چرا که طبق قانون اساسی معتقدند هر شهروند ایرانی از حقوق برخوردار است و نمی‌توان او را از حقوق مصرح در قانون اساسی منع کرد» (لاریجانی) در پاسخ به این پرسش که آیا افرادی که مذهبی محرومیت از تحصیل به صرف بهایی بودن هستند می‌توانند مدارک خود را به ستاد حقوق بشر برای پیگیری تحویل دهند، گفت: «گزارشاتی که به ستاد حقوق بشر واصل شود حتماً پیگیری و بررسی خواهد شد و در صورتی که حقی به‌ناحق از شهروندان ایرانی تضییع شده باشد، حتماً مورد حمایت قرار خواهند گرفت»

محاکمه ۱۵ بهایی به اتهام تبلیغ علیه نظام در شیراز

● ایلتنا: وکیل ۱۵ نفر از بهاییان از محاکمه موکلان خود به اتهام تبلیغ علیه نظام در دادگاه انقلاب شیراز خبر داد. گیتی پورفاضل با اعلام این خبر گفت: ۱۵ بهایی در سال ۱۳۸۹ به اتهام تبلیغ علیه نظام از طریق تبلیغ آیین خود در شیراز بازداشت و پس از مدتی با صدور قرار وثیقه آزاد شدند این وکیل دادگستری ادامه داد: هشتم اردیبهشت برای رسیدگی به این پرونده در شعبه اول دادگاه انقلاب شیراز تعیین وقت شده است و امیدوارم با دفاعیاتی که مطرح خواهیم کرد موکلانم از این اتهام تبرئه شوند.